

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۲۵

اکتبر ۲۰۱۳



Главнокомандующий ВВС России
Виктор Бондарев в лице своего иранского
коллеги нашел надежного партнера. См. стр.97

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۲۵

اکتبر ۲۰۱۳

هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفروف

سرویراستار: ایگور پاتکراتینکو

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کورووی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

مشکل شیعیان در عربستان سعودی ممکن است به تجزیه این کشور منجر شود ولادیمیر یفیموف.....۳۰	چکیده مطالب.....۲
نقش ایران در حل بحران افغانستان ایگور نیکلایوف.....۳۳	پیرامون نتایج سفر حسن روحانی به نیویورک ولادیمیر یفیموف.....۵
مثلث مرگ در سوریه الکساندر الکسیف.....۳۸	چرا نتانیاهو از نزدیکی روابط بین آمریکا و ایران می ترسد؟ ولادیمیر یفیموف.....۸
ژنو و پرونده هسته‌ای ایران، امیدها و چالش‌های جدید.....۴۳	چگونه عربستان سعودی اسراییل را برای وارد کردن ضربات به ایران تحریک می کرد ولادیمیر یفیموف.....۱۱
مرگ بر آمریکا یا گفتگو با واشنگتن؟ ایگور نیکلایف.....۴۷	واکنش عرب ها به نزدیکی روابط بین ایران و آمریکا ولادیمیر یفیموف.....۱۵
ایران، نیروی هوایی روسیه و گاز دریای شمالی.....۵۱	نزدیکی روابط ایران و آمریکا: جنبه های مثبت و منفی برای روسیه ایگور نیکلایف.....۱۸
اردوغان و تهران: بازگشت به گفتگو جمشید حکیموف.....۵۵	عربستان سعودی بیش از پیش آمریکا را به آغوش ایران می اندازد ولادیمیر آلکسیف.....۲۲
ائتلاف سعودی - اسراییلی: تهران به عنوان هدف ضربه اساسی ایگور نیکلایف.....۵۹	ایران و بازنگری آینده در مرز های خاورمیانه ولادیمیر یفیموف.....۲۶
ایران و اتحادیه گمرکی.....۶۳	

چکیده مطالب

یکی از مسایل سئوال بر انگیز شصت و هشتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد این بود که آیا سران ایران و ایالات متحده با هم ملاقات خواهند کرد یا خیر؟ علت سبک و سنگین کردن این احتمال آن بود که حسن روحانی سیاستمداری میانه رو در مقام ریاست جمهوری جای محمود احمدی نژاد را که شخصیتی با سیمای منفی بود، گرفت. البته روحانی در نهایت امر با باراک اوباما ملاقات نکرد ولی سران دو کشور قبل از پرواز رئیس جمهور ایران به میهن با هم گفتگوی تلفنی ۱۵ دقیقه ای داشتند. این گفتگو، اولین تماس مستقیم بین رهبران ایالات متحده و جمهوری اسلامی از سال ۱۹۷۹ بود. در واقع همین مکالمه تلفنی به رویدادی تبدیل شد که روند تغییرات در اوضاع سیاسی خاورمیانه را راه انداخته و توافقات اسرائیلی - سعودی را تحریک کرد، موجب مانورهای دیپلماسی واشنگتن شد و برای روسیه میدان جدید امکانات را فراهم نمود. تمام این طیف حوادث پیچیده و ضد و نقیض ماه اکتبر سال ۲۰۱۳ محتوای شماره جدید بیست و پنجم مجله «ایران معاصر» را تشکیل داد که ما به خوانندگان گرامی خود تقدیم می نماییم.



ولی دلمان می خواهد بررسی مطالب این مجله را نه با رویدادهای دستور روز جاری بلکه با یک رویداد شایان توجه دیگر شروع کنیم. در هفته آخر ماه سپتامبر، به تاریخ ۲۳ سپتامبر پروتکل تحویل کامل نیروگاه اتمی بوشهر به جمهوری اسلامی ایران، سفارش دهنده این نیروگاه، به امضا رسید. تحویل نیروگاه طبق رسم جا افتاده همراه با اعطای ضمانت ۷ هزار ساعت کار یعنی فعالیت طی دو سال آینده، انجام شده است. علی اکبر صالحی رئیس سازمان انرژی اتمی ایران در مراسم امضای پروتکل اظهار داشت: «مردم ایران طی ۳۷ سال منتظر این لحظه بودند و ما بالاخره به مراد خود رسیده ایم». بدین وسیله، نیروگاه اتمی بوشهر که توسط متخصصین روس در ساحل خلیج فارس ساخته شد، سیمای مهندسی تکمیل شده ای به دست آورده و وارد دوره حیات مستقل خود گردیده است. از کارمندان روس که شمار آنها گاهی به دو هزار نفر می رسید، در محل نیروگاه تنها گروه کوچکی از کارشناسان درجه عالی برای ریزنی ها و پشتیبانی فنی باقی مانده اند. جزئیات عملیات ساختمانی و هیجان انگیز ترین لحظات آن در مطلب «حماسه روسی در بوشهر» منعکس شده است. کارنامه تاریخی این عملیات ساختمانی در زمینه انرژی اتمی ایران که بوی عرق جبین و روح روسی را می دهد، دربر گیرنده کار و زحمت بی نظیر، هوش درخشان مهندسی و توان اراده انسانی است. و حالا این واقعیت آشکار و این نتیجه به دست آمده باعث شک و تردید کسی نمی شود زیرا نیروگاه اتمی «بوشهر» ساخته شده و نیروی برق تولید می کند. این نیروگاه شامل فقط یک راکتور است که چهارصد و سی و ششمین راکتور روی کره زمین است. نویسنده مقاله می نویسد: «بعد از همه احساسات تند و جان فشانی ها، فرجام مثبت با جام شامپانی و دورنمای امیدبخش حاصل شده است». ما همراه با نویسنده مقاله از صمیم قلب امیدوار هستیم که تاریخچه همکاری روسی - ایرانی در زمینه تسلط بر اتم صلح آمیز به اینجا ختم نشود.

گفتنی است که اتم ایرانی به موضوع دور جدید مذاکرات بین گروه ۵+۱ و نمایندگان جمهوری اسلامی تبدیل شد که در ماه اکتبر برگزار گردید. گفتگوی ژنو به توافقاتی که مسأله «اتم ایرانی» را از دستور روز جامعه بین المللی حذف کند، منجر نشده است. ولی راهکارهای جدیدی که ایران در ژنو به نمایش گذاشت و مبانی پیشرفته سیاسی و فنی که در آن مذاکرات ایجاد شده و تبعات آینده داری خواهد داشت، نشان می دهد که صفحه جدیدی در «پرونده هسته ای ایران» گشوده شده است. طرف ایرانی در این مذاکرات جدی بودن نیت خود را به صورت آنقدر قانع کننده به اثبات رساند که گروه ۵+۱ چاره ای جز پذیرفتن پیشنهادهای ایران به عنوان اساس کار بعدی نداشت. می توان گفت که نه پیشنهادهای ایران و نه آمادگی غرب برای ارزیابی بی طرفانه این پیشنهادهای بلکه عزم طرفین برای حل و فصل هر چه سریع تر مسایل پیرامون «اتم ایرانی» در دور مذاکرات ژنو از همه مهمتر بود. عنوان طرح پیشنهادی تهران که «پایان بحران غیر ضروری و آغاز آفاق جدید» است، از این نظر فوق العاده سمبولیک است. مقاله «ژنو و اتم ایرانی. امیدهای جدید و مشکلات جدید» حاوی تجزیه و تحلیل مذاکرات برگزار شده و پیشبینی تحولات آینده است.

ارزیابی مثبت طرف روس از آن مذاکرات باعث تفکر و تأمل درباره جنبه عملی عادی سازی روابط بین واشنگتن و تهران می شود که نشانه های آن پدید آمده است. به عبارت دیگر، سؤال این است که حل و فصل مناقشه بین دو کشور مذکور برای روسیه چه تبعاتی خواهد داشت؟ در مطلبی تحت عنوان «نزدیکی روابط بین ایران و آمریکا: نقاط مثبت و منفی برای روسیه» که به این مسأله اختصاص دارد، آمده است: «البته، تماس تلفنی اوباما و سخنان صلح جویانه کری، چیز ممتازی است. ولی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران بسته جدید تحریم ها صادر شده و انزوای مالی ایران را نهایتاً تثبیت کرده بود». به عقیده نویسنده این مقاله، دولت کاخ سفید - چه رسد به کنگره - مبتکر بررسی مسأله تعلیق رژیم تحریم ها نشدند که اگر ایالات متحده واقعاً روی سالم سازی روابط دوجانبه حساب می کرد، تا حالا به این کار به عنوان حرکت منطقی و نشانه حسن نیت دست زده بود». از همه این مراتب می توان نتیجه گرفت که فعلاً خیلی زود است که درباره یک نوع «سالم سازی» صحبت کنیم. واشنگتن و تهران هر کدام در گفتگوی خود موانع و محدودیت ها و خطوط قرمزی دارند که هیچ یک از طرفین نمی تواند از آنها پا فراتر بگذارد. به گمان نویسنده، «هر چرخشی در گفتگوی ایرانی - آمریکایی می تواند برای روسیه امتیازات قابل توجه سیاسی و اقتصادی به ارمغان آورد».

به نظر می آید که مسئولین عالی رتبه روسیه هم به درک این امتیازات آغاز می کنند. سفر اوایل سال جاری کلوکولتسف وزیر کشور به ایران به پیشرفت جهشی در همکاری با جمهوری اسلامی ایران در زمینه امنیت اجتماعی انجامید. سفر ماه اکتبر ویکتور بوندارف فرمانده کل نیروی هوایی روسیه برای مستقر شدن روسیه در قسمت ایرانی بازار تسلیحات و همکاری در زمینه طرح های فنی و پژوهش های علمی پایه های نیرومندی ایجاد نمود. جزئیات این سفر و توافقات حاصل شده در جریان آن در مطلب «ایران، نیروی هوایی روسیه و گاز دریای شمالی» منعکس شده است.

موضوع همکاری روسی - ایرانی در یک مطلب دیگر به گونه خاصی توسعه یافت. این مطلب فوراً در پی اجلاس سران کشورهای عضو اتحادیه گمرکی در مینسک به رشته تحریر در آمد. هر کارشناس درستی مدتهاست که از خود سؤال می کند که آیا «معماران» همگرایی اورآسیایی در فضای شوروی سابق با نقشه های جغرافیای آشنایی کامل دارند یا خیر. از تجزیه و تحلیل مباحثات در داخل سازمان همکاری شانگهای، سازمان پیمان امنیت جمعی و جدیداً اتحادیه گمرکی می توان با تعجب استنباط کرد که جمهوری اسلامی ایران، قدرت محوری منطقه که روابط با آن کلید حل یک سری مسایل است، به طور کامل از عرصه

بحث و بررسی به عنوان عضو آینده دار اتحادیه های اورآسیایی حذف شده است. این امر چه علتی دارد؟ هیأت تحریریه در مقاله «ایران و اتحادیه گمرکی» پاسخ این سؤال را می دهد.

پیوستن ایران به عضویت اتحادیه گمرکی حد اقل به صورت منطقه تجارت آزاد در مرحله انتقالی، برای این اتحادیه به چه معناست؟ به عقیده هیأت تحریریه «ایران رو»، تا کنون وحدت اورآسیایی حد اقل در سطح نظریه فقط دو تبلور عملی داشته است که یکی از آنها راهبرد آمریکایی «راه جدید ابریشم» است که یک نوع «سیخ کباب برای منطقه» است و هدف تثبیت نظارت غرب بر اورآسیا را دنبال می کند. الحاق ایران به اتحادیه گمرکی که حرکتی غیر عادی و بر خلاف همه قالب های ذهنی است، می تواند چشم انداز اتحادیه گمرکی را به طور ریشه ای تغییر دهد و آن را به محبوب ترین و بااهمیت ترین طرح دهساله آینده تبدیل نماید. ولی هر اتحادیه مبتنی بر همگرایی اعم از اتحادیه گمرکی یا منطقه تجارت آزاد به صورت «اتحادیه گمرکی + ایران»، مستلزم تدارکات طولانی و موشکافانه است. مسأله فقط این نیست که باید همه امکانات و اختیارات سیاسی و حقوقی را طراحی و اصول فعالیت را تصحیح کرد و به واقعیات جدید سیاسی و حقوقی عادت نمود. اصل کار، ادراک دقیق سود متقابل و ابراز اراده سیاسی برای دستیابی بدان است. این را هم باید در نظر گرفت که در حالی که حتی اندیشه تشکیل اتحادیه گمرکی با واکنش منفی غرب روبرو می شود، اندیشه تشکیل بلوک اتحادیه گمرکی با ایران موج شدید تنفر را بلند خواهد کرد. اظهارات سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه که گفت که «اتحادیه گمرکی بلوک بسته ای نیست و برای تعامل با کشورهای دیگر باز است»، موجب خوشبینی محتاطانه ای در مورد امکان چرخش روسیه به شرق می شود. ولی امروزه بیانیه های لفظی کفایت نمی کنند. گام قاطعانه ای لازم است که بتواند به همگرایی اورآسیایی تحرک جدیدی بدهد. جهش کیفی به پیش و تشریک مساعی با ایران ضروری است تا در اذهان جهانیان این اعتقاد را ایجاد کند که اتحادیه گمرکی سازمانی جدی است که آینده طولانی خواهد داشت.

در پایان این بررسی به یک رویداد اشاره می کنیم که هم ما را غمگین کرده و هم احساسات زیبای انسانی به وجود آورده است. روز یکشنبه ۲۰ اکتبر محمودرضا سجادی سفیر فوق العاده و تام الاختیار جمهوری اسلامی ایران در روسیه بعد از پایان مأموریت دیپلماتیک خود در روسیه به میهن خود عزیمت کرد. یکی از خوانندگان دائمی وبلاگ وی نوشت: «به دلیلی احساس می کنم که شما همیشه «ملک السفرا - پادشاه سفراء در روسیه بوده و کاری بزرگتر از کار یک سفیر عادی انجام داده اید». دوستان روس در مطلبی تحت عنوان «ملک السفراء روسیه را ترک می کند» از این شخصیت برجسته، جذابیت فوق العاده و باز بودن او برای معاشرت با مردم و نیز از سهم سفیر در توسعه روابط روسی - ایرانی در دشوار ترین مرحله برای این روابط که با دوره ریاست جمهوری دمیتری مدودف مصادف شد، تعریف می کنند.

هزاران نفر از مردم روسیه بعد از کسب آگاهی از پایان مأموریت وی به عنوان سفیر در مسکو اظهار تأسف کردند. طبیعتاً حتی به لحاظ فیزیکی نمی شد همه دوستان را برای شرکت در مراسم خداحافظی دعوت کرد ولی محمود رضا سجادی، این شخص تیز هوش و با استعداد کم نظیر، یک معجزه کوچک دیگری آفرید که به اعتقاد ما به یک نوع «فناوری ابتکاری» در تاریخ دیپلماسی معاصر تبدیل خواهد شد. او پیام ویدیویی خداحافظی خود را ضبط کرد. ما، دوستان دلباخته او که موفق شدیم قدر شوخ طبعی، سعه صدر و عظمت سیاسی این شخص را بدانیم، اعتقاد داریم که او به سفیر حسن نیت یعنی سفیر غیر رسمی روسیه در ایران تبدیل شده و ضمن حفظ همه تماس ها با دوستان روس خود، به تکمیل مطالب وبلاگ خود که نزد مردم روسیه پر طرفدار شده است، ادامه دهد. لذا ما به آقای سجادی نه «الوداع» بلکه «به امید دیدار!» می گوییم.

پیرامون نتایج سفر روحانی به نیویورک

ولادیمیر یفیموف

دکترای علوم سیاسی

واکنش ایرانیان به نتایج دیدارها و گفتگوهای حسن روحانی در نیویورک و به خصوص گفتگوی تلفنی وی با باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده یکسان نبود. بسیاری از ایرانیان سیاست او را که در آن بر بعضی نکات جدید تأکید شده است، نپسندیدند. آنها به منظور ابراز نارضایتی خود حتی به سوی رئیس جمهور تخم مرغ و کفش پرت کردند. این حادثه در فرودگاه تهران بعد از بازگشت رئیس جمهوری اسلامی ایران از نیویورک که آنجا از اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل شرکت کرد، اتفاق افتاد. سرویس امنیت حتی مجبور شد او را به هنگام حرکت به سوی اتومبیل با چتر بیوشاند. کسانی که این کار را کردند، مخالفان و محافظه کارانی بودند که از تلاش رئیس جمهور برای برقراری روابط دیپلماتیک با «دشمن عقیدتی» به خشم آمده بودند.



با این حال به نظر میاید که روابط بین واشنگتن و تهران با سرعت تمام تنظیم می شود. آمریکایی ها قبل از گفتگوی تلفنی بین رؤسای جمهوری ایالات متحده و ایران «به نشانه حسن نیت» به ملت ایران هدیه ناگهانی تقدیم کردند و آن جام نقره عتیقه به شکل شیردال است. به نوشته خبرگزاری «ایرنا»، این اثر عتیقه در سال ۲۰۰۳ توسط مأموران گمرک آمریکا نزد یک قاچاقچی ایرانی کشف و ضبط شد. بر طبق برآوردهای کارشناسان، جام شیردال به قرن ۷ قبل از میلاد تعلق دارد. شاهدان عینی این مذاکرات به مطبوعات اطلاع دادند که باراک اوباما زمانی تلفن کرد که حسن روحانی راهی فرودگاه می شد تا از ایالات متحده به میهن باز گردد. گفتگویی که بعد از آن صورت گرفت، کمی بیش از ۱۰ دقیقه طول کشید. لحن آن بسیار گرم و دوستانه بود. روحانی و اوباما بدون واسطه به زبان انگلیسی صحبت کردند.

رئیس جمهور ایران اظهار داشت که حاضر است با ایالات متحده و غرب مذاکرات انجام داده و نهایت تلاش های خود را به عمل آورد تا توافقی درباره برنامه هسته ای ایران حاصل گردد. به گفته وی، برای این کار سه ماه تا شش ماه وقت لازم است. او می فهمد که این کار بسیار مهم است. حسن روحانی خاطرنشان کرد که آیت الله علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران به او اختیارات لازم برای اجرای مذاکرات در این مورد را اعطا کرده است. باراک اوباما به نوبه خود اظهار داشت که به «حل و فصل جامع» احتمالی مسأله هسته ای ایران اعتقاد دارد ولو اینکه در این امور کسی فعلاً نمی تواند ضمانت موفقیت را بدهد.

مفسران امور بین الملل اشاره می کنند که رهبر امریکا و همتای ایرانی وی با این تماس تلفنی روز شنبه مهر سکوت را شکستند که سران دو کشور طی ۳۴ سال اخیر نسبت به همدیگر بر لب داشتند. نمایندگان کاخ سفید به مطبوعات اطلاع دادند که باراک اوباما و حسن روحانی می خواستند شخصاً در جریان اجلاس مجمع عمومی در نیویورک با هم دیدار کنند ولی این ملاقات که تنظیم آن کار ساده ای نبود، صورت نگرفت.

باراک اوباما نتایج مذاکرات فعلی را چنین ارزیابی کرد: «همین امر که این اولین تماس بین رؤسای جمهوری آمریکا و ایران از سال ۱۹۷۹ بود، نشان دهنده بی اعتمادی عمیق بین دو کشور است. ولی در عین حال این تماس به امکان برطرف کردن این قضیه دشوار اشاره می نماید. بدون تردید، حل این مسأله می تواند گامی بزرگ به سوی برقراری روابط جدید بین ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران، روابط مبتنی بر علاقه و احترام متقابل باشد». وی این مطلب را طی سخنانی در برابر خبرنگاران نهاد ریاست جمهوری بر زبان آورد.

گفتنی است که در آستانه سفر رئیس جمهور ایران به نیویورک، رؤسای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به او هشدار داده بودند که به تور «توطئه های آمریکایی» نیفتد. لذا در شرایط جاری انتظار مبارزه شدید در تهران بر سر نتایج مذاکرات و دیدارهای نیویورک می رود. موضع گیری آیت الله علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران که به رئیس جمهور اجازه برقراری تماس ها با باراک اوباما را داده است، در این زمینه تعیین کننده خواهد بود. سؤال فقط این است که حسن روحانی در توافقات خود با ایالات متحده و با گروه ۵+۱ بین المللی درباره برنامه هسته ای می تواند تا چه اندازه ای گام های بلندی بر دارد؟ سردار محمد علی جعفری فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بعد از پایان سفر اظهار داشت که حسن روحانی رئیس جمهور ایران نباید با باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده گفتگوی تلفنی می داشت. روحانی طی این مدت به مواضع محکم و مشخص پایبند بود و حالا که از ملاقات با باراک اوباما امتناع کرد، بایستی از گفتگوی تلفنی نیز با او امتناع کرده و صبر نماید که دولت آمریکا به سوی ایران گام های مشخصی بردارد. سؤال اساسی این است که آیت الله خامنه ای که همزمان فرمانده کل قوا می باشد، چه خواهد گفت. در هر حال آنچه که مسلم است، این است که خط روحانی با مخالفان نیرومند در نهادهای نه تنها سیاسی بلکه نظامی ایران روبرو شده است.

از اطلاعات واصل شده از نیویورک و از منابع در هیأت های نمایندگی کشورهایی که رئیس جمهور ایران با آنها ملاقات کرد، معلوم می شود که آنجا هیچ اتفاق فوق العاده ای نیفتاده و فقط لحن اظهارات طرف ایرانی تغییر کرده است. این امر نه باعث تعجب می شود و نه درخور نکوهش است. حسن روحانی قبل از انتخابات هم پنهان نمی کرد که کار را به عادی سازی روابط با واشنگتن و با تمام غرب و به رسیدن به توافق درباره پرونده هسته ای خواهد کشید. روحانی به هیچ عنوان در برابر باراک اوباما تسلیم نشده و فقط آمادگی برای اجرای گفتگو از مواضع برابری و تساوی حقوق و بدون پیش شرط ها را ابراز کرد. هیأت ایرانی در زمینه برنامه هسته ای هم بر پایبندی خود به توسعه صرفاً صلح آمیز این برنامه و بدون پرداختن به ساخت سلاح های هسته ای تأکید کرد. تهران همچنین پیشنهادهای خود را در زمینه ضمانت های توسعه صلح آمیز و شفافیت این برنامه برای آژانس بین المللی انرژی اتمی و جامعه بین المللی، جهت بررسی ارائه داده است. لذا احتمال زیادی می رود که تا ۳-۶ ماه دیگر که رئیس جمهور ایران عنوان کرد، توافقات مربوطه حاصل شده و راه را برای رفع تحریم های مالی و اقتصادی از ایران باز کنند. در غیر این صورت برای تهران معنی ندارد به گذشت های یکجانبه تن دهد.

در هر حال، بدیهی است که همه گام های ایالات متحده و ایران به سوی همدیگر بعد از فقدان ۳۴ ساله روابط چه در جمهوری اسلامی ایران و چه در ایالات متحده و کشورهای دیگر و به خصوص متحدان نزدیک منطقه ای واشنگتن، مورد توجه ویژه قرار گرفته و با یک نوع احتیاط و نگرانی در نظر گرفته خواهند شد. دوستان ایران مانند سوریه و حزب الله نیز می توانند یک نوع سوء ظن از خود نشان دهند. بالاخره همه آنها می توانند فکر کنند که شاید این نزدیکی روابط به ضرر آنها تمام شود. برای عربستان سعودی، اسرائیل، قطر و کویت مهم است بفهمند که آیا بهبودی روابط آمریکا ایران می تواند باعث شود که تهران دامنه نفوذ خود را در منطقه خلیج فارس و در خاور میانه گسترش دهد یا خیر؟ این امر برای روسیه هم اهمیت دارد. رفع تحریم ها از جمهوری اسلامی ایران به گازپروم و شرکت های نفتی و گازی دیگر روسیه اجازه خواهد داد در توسعه بزرگترین میدان گازی «پارس جنوبی» شرکت کنند که این امر سیاست تجاوزکارانه گازی قطر در اروپا را مهار خواهد زد. گفتنی است که دوحه در بازار اروپایی گاز تغلیظ شده خود را به قیمت دامپینگ عرضه می کند که این بازار همیشه حوزه نفوذ روسیه بوده است. جمهوری اسلامی ایران همراه با فدراسیون روسیه می تواند قطر را از بازارهای گازی اروپا و آسیا محو کرده و این امارت را به رعایت منافع شرکت کنندگان دیگر مجمع گازی وادار کنند تا بیش از این به ساز حامیان آمریکایی و بریتانیایی خود نرقصد و قیمت گاز را پایین نیاورد.

در مورد برداشت محافل ایرانی از گرایش های جدید حسن روحانی می توان گفت که واکنش محافظه کاران و مخالفان خط جدید او امری کاملاً طبیعی به نظر می آید. آنها از ترس کاهش نفوذ خود در داخل کشور این تغییرات را نمی خواهند. ولی ایران بیش از این نمی تواند به رسم گذشته زندگی کند و از نسیم اصلاحات دمکراتیک در منطقه، ضرورت به روز آوری اقتصاد و به دست آوردن فناوری های جدید برای توسعه غافل بماند که این کار در شرایط تحریم ها غیر ممکن است. سرمایه گذاری های گسترده خارجی هم لازم است که جمهوری اسلامی ایران در غیر این صورت نمی تواند وارد مرحله رشد بالای اقتصادی شود. کافی است نمونه چین به خاطر آورده شود که با حفظ نظام سیاسی خود موفق شد از طریق گسترش حوزه نفوذ بخش خصوصی و جلب فعال سرمایه خارجی و از جمله غربی به شاخه های اساسی اقتصاد ملی، ساختار اقتصاد خود را دگرگون سازد. چین از این کار نه تنها ضعیف نشده بلکه بر عکس، با سرعت فزاینده ای به سطح آمریکا و قدرت های اقتصادی اروپایی رسیده و از آنها سبقت می گیرد.

لذا ایران باید در هفته های آینده خط جدیدی که نوید جهش به پیش و خروج از انزوای بین المللی را بدهد، یا گزینه دوم را انتخاب کند که ناظر بر حفظ خط فعلی است که به معنی ادامه رکود و تضعیف پایه های رژیم حاکم است. نسل جوان کشور مدتهاست که مشتاق راه اول هستند و نیروی پشتیبان روحانی را تشکیل می دهند. ولی محافظه کاران در همه کشورها بوده و هستند. فایده آنها حد اقل این است که از حرکات بیش از حد تند و تصمیمات عجولانه اصلاح طلبان بازدارندگی خواهند کرد.

چرا نتانیاهو از نزدیکی روابط بین آمریکا و ایران می ترسد؟

ولادیمیر یفیموف

دکترای علوم سیاسی

از قرار معلوم، روز ۲۵ سپتامبر سال جاری بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل سخنرانی حسن روحانی رئیس جمهور ایران در مجمع عمومی سازمان ملل متحد را بی اصول و مزورانه خواند. به گفته وی، تهران از این طریق سعی می کند برای اجرای برنامه های خود در زمینه ساخت سلاح های هسته ای وقت بخرد. گفتنی است که نخست وزیر اسرائیل قبل از سخنرانی روحانی به اعضای هیأت نمایندگی کشور خود دستور داده بود سخنرانی رئیس جمهور ایران را تحریم کنند. وی در آستانه پرواز به نیویورک طی مطلب دیگری اظهار داشت که مایل است «صرف نظر از شیرین زبانی و لبخندها»، حقیقت کارهای ایران را به



سازمان ملل بگوید. این واکنش مقامات رسمی اسرائیل به گفتگوی تلفنی بین باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده و حسن روحانی رئیس جمهور ایران است. این گفتگوی تلفنی که روز ۲۷ سپتامبر اتفاق افتاد، اولین گفتگوی رؤسای جمهوری دو کشور طی ۳۴ سال اخیر بود. قبل از آن نخست وزیر اسرائیل گفته بود که جمهوری اسلامی ایران «با تن دادن به اقدامات سطحی و نمایشی سعی می کند از تحریم های بین المللی رها شود ولی امکان فنی ساخت سلاح های هسته ای در هر موقعی که بخواهد را برای خود محفوظ می نماید». بنیامین نتانیاهو ایران را به کره شمالی تشبیه کرد.

نخست وزیر اسرائیل بعد از ملاقات ۳۰ سپتامبر با رئیس جمهور آمریکا در کاخ سفید در واشنگتن که قبل از نیویورک به آنجا سری زده بود، از باراک اوباما دعوت کرد تحریم های ضد ایرانی را لغو نکند. به گفته وی، تحریم های اقتصادی باید در جریان مذاکرات با ایران هم حفظ شود که قرار است در روزهای ۱۶-۱۵ اکتبر در ژنو از سر گرفته شود. نخست وزیر اسرائیل خاطرنشان کرد که «نکته کلیدی، تعطیلی کامل برنامه هسته ای نظامی ایران است» زیرا «ایران مانند سابق به اندیشه نابودی اسرائیل پایبند است».

باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده به نوبه خود امکان وارد شدن ضربه آمریکایی به ایران در رابطه با برنامه هسته ای این کشور را منتفی ندانست. رئیس جمهور آمریکا در جریان گفتگو با بنیامین نتانیاهو، سه روز بعد از گفتگوی تلفنی وی با حسن روحانی در آستانه پرواز رئیس جمهور ایران به تهران که در جریان آن باراک اوباما حرف های متفاوتی بر زبان آورده بود، این مطالب را بر زبان آورد. جالب توجه است که خود اوباما با رئیس جمهور ایران تماس گرفته بود که قبل از آن از ملاقات پشت پرده با رهبر آمریکا در حاشیه مجمع عمومی خودداری کرده و بهانه فقدان آمادگی لازم را عنوان کرده بود.

تقریباً همزمان جان کری وزیر امور خارجه آمریکا اظهار داشت که توافق درباره رفع تحریم ها از ایران می تواند زودتر از آنچه که برنامه ریزی شده بود، حاصل شود. وی در مصاحبه با شبکه تلویزیونی CBS در این مورد اظهار نظر کرد. وزیر آمریکایی در جریان آن مصاحبه همچنین اظهار داشت که مسأله برنامه هسته ای ایران می تواند طی مدتی کمتر از ۶-۳ ماه حل شود که قبل از آن حسن روحانی رئیس جمهور ایران برای حل این مسأله همین مدت را قایل شده بود. کری تأکید کرد که بر اثر تماس های اخیر با ایرانیان امید به حل و فصل مسأله هسته ای پدید آمده است ولی حرف باید بر عمل استوار باشد.

بنا بر این، ما شاهد دو بیانیه متضاد سیاستمداران اساسی کاخ سفید و اظهارات ضد و نقیض رئیس جمهور آمریکا هستیم. بدیهی است که رئیس جمهور آمریکا نمی توانست از این ژست به نفع مهمان اسرائیلی خود خودداری کند زیرا رأی دهندگان یهودی حزب دمکرات آمریکا نیروی بسیار بانفوذی هستند که از رئیس جمهور دمکرات پشتیبانی می کنند. او همزمان به جمهوری اسلامی ایران نشان داد که مسأله برنامه هسته ای صلح آمیز ایران اینقدر ساده نیست. لذا باید صبر کرد تا آنها از آسیاب بیفتد و اظهارات سیاستمداران آمریکایی حالت بر آشفته خود را از دست داده و انسجام منطقی را باز یابند که بر همین اساس می توان در باره نیت واقعی واشنگتن نسبت به تهران در زمان ریاست جمهوری حسن روحانی قضاوت نمود.

ولی اظهارات تند و شدید بنیامین نتانیاهو مسأله دیگری است. فراموش نکنیم که حسن روحانی در نیویورک در عمل هلوکاست یهودیان را به عنوان جنایت علیه بشریت محکوم کرد. در مورد برنامه هسته ای ایران که عضو آژانس بین المللی انرژی اتمی و پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای است، باید گفت که کار تل اوپو نیست که به جامعه جهانی بگوید در این زمینه باید چکار کند. وقت آن رسیده است که خود اسرائیل به عضویت آژانس بین المللی انرژی اتمی و پیمان عدم اشاعه سلاح های هسته ای بپیوندد و همزمان به داشتن سلاح های هسته ای و شیمیایی در خاک خود اعتراف نماید. کسی این سلاح ها را از آنها نخواهد گرفت ولی آنها هم نباید دیگران را به دروغ گویی متهم کنند. اسرائیل باید ساکت نشسته و اظهار خوشحالی کند و از ثمرات قطعنامه ای تصور نپذیرد و بی سابقه شورای امنیت سازمان ملل در باره سوریه لذت ببرد. معلوم می شود که حتی بدون یک شلیک (بر اساس صحنه سازی حمله موشکی آمریکایی) مهمترین دشمن اسرائیل را خلع سلاح کرده اند. البته می شد صدور این قطعنامه را به شرط های معینی در حق اسرائیل مشروط کرده و از خلع سلاح یکجانبه سوریه جلوگیری نمود.

جا دارد که بنیامین نتانیاهو چیزی دیگری به یاد آورد و آن این است که ایران متحد طبیعی اسرائیل در جهان عرب بوده است. بسیاری از سیاستمداران دوراندیش تر اسرائیل این واقعیت را فراموش نمی کنند. البته، نباید از این واقعیت گذشت که نتانیاهو تبلور تمام اسرائیل و به خصوص تمام ملت یهودی که در سراسر جهان پخش شده است، نیست. اگر او به نقشه جغرافیایی نگاهی می انداخت، می فهمید که خاور میانه که بین اسرائیل در ساحل مدیترانه و ایران در ساحل خلیج فارس قرار گرفته است و به خصوص پادشاهی های نفتی و گازی حاشیه خلیج فارس در صورت برقراری روابط سالم بین تل اوپو و تهران برای دولت یهودی بیش از این چندان خطرناک نخواهد بود. اگر دولت کردی با حدود ۳۰ میلیون نفر تشکیل شده و از شمال بر این منطقه اشراق خواهد کرد (که این دولت هم متحد طبیعی اسرائیل است و هم ایران زیرا خانواده بارزانی رهبر کردها زمانی از دست یورش های صدام به ایران پناه برده بود)، میدان مانور عرب ها تنگ و تنگ تر می شود. بنیامین نتانیاهو همچنین باید این واقعیت را به خاطر آورد که نه عرب ها به طور کلی بلکه قبل از همه وهابیون عربستان سعودی و قطر مهمترین خطر برای اسرائیل را فراهم کرده و دور و بر آن آتش انقلاب های اسلام گرایانه را بر افروخته و به القاعده و شعب آن و به گروهک های دیگر وهابی و افراطی که هدف نابودی اسرائیل به عنوان یک دولت را دنبال می کند، پول می دهد. نه

ایران بلکه قطر و عربستان سعودی هستند که حماس را تأمین می کنند. حمایت ایران از حزب الله، حمایت خالص مذهبی (به عنوان سازمان شیعه) است، که هدف این حمایت نه مبارزه با اسرائیل بلکه عمدتاً مبارزه در داخل لبنان و نیز در سوریه است که آنجا حزب الله به رژیم بشار اسد کمک می کند با شبه نظامیان القاعده مبارزه کند که هرازگاهی به سرزمین لبنان و به محل استقرار دسته های حزب الله تجاوز می کنند.

به نظر می آید که نتانیاهو در واقع از رقابت احتمالی با ایران بر سر نقش تنها شریک اساسی ایالات متحده در منطقه می ترسد که البته دورنمای این رقابت در حال حاضر بسیار «فرضی» به نظر می رسد. تهران و واشنگتن قبل از سرنگونی شاه ایران این گونه مشارکت راهبردی را داشتند. بد نیست که نتانیاهو یادش بیاید که بعد از بحران سال ۱۹۵۶ در کانال سوئز ایران تنها کشوری بود که به اسرائیل نفت صادر می کرد. در آن سال ایران به اسرائیل ۸ میلیون تن نفت صادر کرده و اسرائیل را از فاجعه نبود انرژی نجات داد. بعد از جنگ سال ۱۹۶۷ ایران به تنها کشور اسلامی تبدیل شد که با دعوت های کشورهای عربی مبنی بر نابودی دولت اسرائیل مخالفت کرده و از اسرائیل به عنوان کشور مستقل و دارای حق حاکمیت ابراز حمایت نمود. این صفحات تاریخ ارزش زیادی دارند. در آن زمان سرویس ویژه ایران «ساواک» در مقابله با بسیاری از کشورهای عربی و از جمله پادشاهی های عربستان با موساد تعامل فعالی می کرد. ولی صرف نظر از انگیزه های رفتار نخست وزیر اسرائیل، او نمی تواند فرآیندهای عینی تاریخی را متوقف کرده و بر گرداند. ایالات متحده از منافع خود برخوردار است که از همه چیز و حتی از مسئولیت در قبال امنیت اسرائیل بالاتر است. تازه شفافیت برنامه هسته ای تهران با نظارت از سوی آژانس بین المللی انرژی اتمی به اسرائیل بهترین ضمانت عدم ساخت سلاح های هسته ای توسط تهران را می دهد.

در مجموع، وقت آن رسیده است که بنیامین نتانیاهو از رهبران دیگر اسرائیل الگو بگیرد که کمتر از رهبر فعلی بلوک «لیکود» راستگرا نبودند. مناخم بگین و اسحاق رابین از نزدیکی روابط با مصر و فلسطینی ها نترسیده بودند. می توان به عنوان مثال به انور سادات رئیس جمهور مصر اشاره نمود که یک روز با پیام صلح به بیت المقدس پرواز کرد. شاید نتانیاهو هم فکری بکند و به تهران پرواز کند تا روابط با ایران را سالم سازی نماید؟ حتی باراک اوباما با روحانی تماس تلفنی گرفت، آن هم بعد از آنکه روحانی از ملاقات شخصی آنها امتناع کرده بود. و این در حالی که ایالات متحده یک قدرت جهانی به مراتب مهمتر از اسرائیل است. ولی فقط انسان های بزرگ قادرند کارهای بزرگی انجام دهند. بنیامین نتانیاهو نباید فراموش کند که نه ایران بلکه بعضی دولت های شناخته شده اصول گرای وهابی عربی دشمن اساسی اسرائیل هستند. این دولت ها با اسرائیل اختلاف نظرهای اصولی عقیدتی دارند که این اختلافات و تضاد ها روز به روز شدت بیشتری می یابند زیرا هدف اساسی این دولت ها، نه تنها گسترش هرچه بیشتر وهابیت در سراسر جهان بلکه نابودی دولت اسرائیل است. با توجه به این واقعیت، معلوم نیست چرا نخست وزیر اسرائیل لجبازی می کند و نه خودش نزدیکی روابط اسرائیل با ایران را می خواهد و نه به دیگران اجازه می دهد با ایران روابط نزدیک تری برقرار کنند و در این زمینه از نفوذ خود در لابی اسرائیلی و بین المللی یهودی در آمریکا و اروپا سوء استفاده می کند. نخست وزیر فعلی اسرائیل بوی مانده نفتالین جنگ سرد و رویارویی مستقیم نظامی اعراب و اسرائیل را می دهد.

چگونه عربستان سعودی اسرائیل را برای وارد کردن ضربات به ایران تحریک می کرد

ولادیمیر یفیموف

دکترای علوم سیاسی

در شرایطی که در مطبوعات موضوع عادی سازی روابط بین ایالات متحده و ایران همراه با برخورد منفی اسرائیل با این روند که فقط یک هفته پیش شروع شد، دامن زده می شود، جا دارد یک مسأله که با مسأله برنامه هسته ای ایران و برنامه های اسرائیل در جهت نابودی یا حد اقل به عقب انداختن آن سالهای زیادی ارتباط دارد، با دقت بیشتری بررسی شود.



با توجه به اینکه نیروی هوایی اسرائیل در سال های ۱۹۸۰ به تأسیسات هسته ای عراق و سوریه از این گونه ضربات وارد کرده بود، به آسانی می توان تل اوپو را به این نیت متهم کرد. واقعاً اظهارات و بیانات

بسیاری از شخصیت های برجسته تهران مبنی بر اینکه اسرائیل به عنوان دولت حق موجودیت ندارد و باید از نقشه خاور میانه محو شود، بر کسی پوشیده نیست. حتی از جنگنده ها و پهپاد های مشخص نیروی هوایی نام بردند که به بمب های ویژه آمریکایی برای انهدام اهداف عمیق در داخل صخره ها مجهز هستند که گویا ایرانیان همانجا ظرفیت های خود را در زمینه تولید مواد لازم برای کلاهک های هسته ای پنهان می کنند. علاوه بر آن، سرویس های ویژه اسرائیل در عمل بسیاری از محققان ایرانی را که در برنامه هسته ای کشور شرکت داشتند، ترور نمودند.

اواخر ماه آوریل سال ۲۰۱۲ بنی گانتس فرمانده ارتش اسرائیل در مصاحبه با روزنامه «یدیعات آخرونوت» اظهار داشت که ارتش اسرائیل حاضر است به تأسیسات هسته ای اسرائیل ضربات وارد کند. این فرد ارتشی افزود که نظامیان اسرائیلی دائماً در عملیات محرمانه در خارج از کشور دخیل هستند و اینکه برآوردهای سازمان اطلاعات نشان می دهد که اکنون احتمال بروز جنگ بیشتر از گذشته است.

در ماه فوریه همان سال اهود باراک وزیر وقت دفاع طی سخنانی در کنفرانس «هرتسلیا» اظهار داشت که اگر معلوم شود که تحریم ها علیه برنامه هسته ای ایران کارگر نیستند، کشور متبوع وی حاضر است بی درنگ به ایران ضربه وارد کند. «موشه یعلون» معاون نخست وزیر اسرائیل به نوبه خود اظهار داشت که باید به هر وسیله ممکن جلوی ایران را گرفت و اینکه تأسیسات هسته ای ایران در برابر ضربات احتمالی نظامی آسیب پذیر هستند. به گفته وی، استحکامات زیرزمینی ایران که آنجا فرضاً

سلاح های هسته ای طراحی می شود، از حفاظ کافی برخوردار نیستند. معاون نخست وزیر خاطرنشان کرد که باید هم به تأسیسات هسته ای و هم به نیروهای مسلح ایران که از آنها دفاع می کنند، ضربات وارد کرد.

روزنامه با نفوذ «معارفو» چاپ اسرائیل در شماره ۱ اکتبر سال جاری چنین مطلبی را درج کرد: «عجیب است ولی تنش زدایی فعلی و گفتگوی تلفنی بین رؤسای جمهوری ایالات متحده و ایران این احتمال را که اسرائیل مجبور شود در آینده نه چندان دور به تأسیسات هسته ای تهران ضربات وارد کند، بالا می برد. از نظر نظام دفاعی اسرائیل، تحولات جاری جزء یکی از سناریو های قابل پیشبینی است که نام آن «بلوف ایرانی» است. موشه یعلون وزیر دفاع همیشه شکاک بوده است ولی تنها او نیست که تغییرات ناگهانی در اظهارات ایرانیان را زیر علامت سؤال می برد. در ارتش اسرائیل این دیدگاه رواج یافته است که آیت الله ها تصمیم گرفتند حسن روحانی، شخصی را که به معیار ایرانی اعتقادات معتدله ای دارد، به مقام ریاست جمهوری منصوب کنند تا فقط از تحریم های اقتصادی رها شوند. در اسرائیل باور نمی کنند که نتایج انتخابات ایرانی، نتایج واقعی است و اینکه ایران از ادعاهای هسته ای خود دست کشیده است. به عبارت دیگر، ایران می تواند به ظاهر طرح اتمی خود را به حال تعلیق در آورد ولی از آن امتناع نکرده و هر موقعی که لازم باشد، می تواند آن را از سر گیرد یا حتی به صورت پنهانی دور از چشم کنجکاو بازرسان سازمان ملل به توسعه آن ادامه دهد». «معارفو» خاطرنشان می کند که واقعیت همین است زیرا اسرائیل تمام زیرساخت لازم برای تولید سلاح های هسته ای را ایجاد کرده است و حالا در فاصله یک دست دراز شده از بمب اتم اول خود قرار دارد».

به عقیده استراتژیست های اسرائیلی ، واشنگتن خسته شده و برای آن راحت تر است که با ترفندهای تاکتیکی تهران سازش کند که در نهایت امر به ساخت بمب اتم منجر خواهند شد (کره شمالی نیز همینطور قاطعیت از خود نشان داد و سلاح هسته ای خود را ساخت). اسرائیلی ها سعی کردند برای آمریکایی ها توضیح دهند که اتکا بر روحانی به اندازه امید بستن به «اخوان المسلمین» در مصر، جنون و دیوانگی بیش نیست. ولی ایالات متحده از درک ویژه اوضاع و دستور روز خاص خود برخوردار است. همه بازیگران اساسی خاور میانه بر این اعتقاد هستند که باراک اوباما جرأت نخواهد کرد به ماجراجویی مرتبط با ایران تن دهد. در گذشته ایالات متحده می توانست از ابراز مخالفت با حمله اسرائیل به تأسیسات اتمی تهران خودداری کند ولی اکنون اوضاع تغییر کرده است. تا زمانی که امکانات دیپلماتیک ته نکشد، جهان عملیات جنگی اسرائیل را قبول نخواهد کرد. به نظر می آید که اسرائیل فقط دو گزینه دارد یعنی وارد کردن ضربه به تأسیسات هسته ای ایران یا سازش با تبدیل شدن ایران به قدرت هسته ای.

یک شخص ناشناس مرموز

و حالا ببینیم چه کسی از سال ۲۰۰۹ به بعد اسرائیل را برای وارد کردن ضربات به تأسیسات هسته ای ایران تحریک می کند؟ معلوم می شود که ایالات متحده و کشورهای غربی نیستند که این کار را می کنند. پس چه کسی این «شخص ناشناس مرموز» است؟ منظور ما عربستان سعودی است که این کار را برای خود سودمند می داند. ریاض که نگران افزایش توان ایران در خلیج فارس است و بیانات تهران درباره آمادگی برای بستن تنگه هرمز بر نفتکش های خارجی (چنانچه خطری برای برنامه هسته ای ایران ایجاد شود) را که نفت عربستان سعودی، کویت و امارات و گاز تغلیظ شده قطر را به بازار می برند، جدی گرفت، به این نتیجه رسید که باید ایران را به دست دیگران نابود کند. فرستادگان بلندپایه از طرف خاندان حاکم عازم ایالات متحده و

بریتانیا شده و با استفاده ماهرانه از عامل «خطر هسته‌ای» مجازات تهران در ازای ادعاهای بزرگ آن در منطقه خلیج فارس را درخواست می نمایند. شبکه های «الجزیره» و «العربیه» به این کار مساعدت فعالی می کنند. از طریق سرویس های ویژه پادشاهی وهابی تحت ریاست امیر بندر بن سلطان فرار اطلاعاتی که گویا از منابع اطلاعاتی در ایران دریافت شد، در اختیار سرویس اطلاعات اسراییل گذاشته می شد. از آن داده ها بر می آمد که تهران در آستانه ساخت دستگاه هسته ای قرار دارد و تا یک سال دیگر صاحب حد اقل ۴ کلاهک خواهد شد. اطلاعات کاذب از همین نوع درباره موشکهای میان برد و دوربردی که گویا می توانند به سرزمین نه تنها دولت یهودی بلکه بعضی کشورهای جناح جنوبی ناتو اصابت کنند، در اختیار تل اوپو گذاشته می شود. گویا ناوهای نیروی دریای ایران حد اقل ۲۰۰ موشک زیردریایی دارند که با استفاده از فناوری های کره شمالی ساخته شده و می توانند از روی ناوها یا از خشکی پرتاب شوند و ناوهای تمام ناوگان پنجم آمریکا در خلیج فارس و همه ناوهای کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را غرق کنند!

به ظاهر این اطلاعات باور کردنی نیست ولی آن را باور کردند. از فوریه سال ۲۰۱۰ به بعد هر روز از پایگاه نیروی هوایی «العدید» قطر جنگنده های نیروی هوایی آمریکا به پرواز در می آیند و هواپیماهای حامل سامانه «آواکس» مشغول جمع آوری اطلاعات رادیو الکترونیکی هستند. سامانه موشکی ضد هوایی «پاتریوت» ساخت آمریکا به بعضی کشورهای عربی خلیج فارس برای دفاع از این دولت ها در برابر ضربات مقابله به مثل ایران در صورت حمله اسراییل به تأسیسات هسته ای آن ارسال می شوند. در اسراییل بحث درباره ضربات احتمالی به ایران جریان دارد. شایعاتی پخش می شود که موشک باران و بمباران تأسیسات هسته ای جمهوری اسلامی ایران می تواند به عملیات گسترده ای با مؤلفه زمینی تبدیل شود که هدف آن سرنگونی رژیم حاکم بر ایران است. و بالاخره اصل مطلب این است که سعودی ها تا ماه جولای سال ۲۰۱۰ به طور مرتب از طریق رسانه های گروهی عربی اطلاعاتی پخش می کردند که حریم هوایی پادشاهی در قسمت شمالی کشور برای یک روز، دو روز یا حتی یک هفته جهت برگزاری تمرین های تعلیمی وسایل ضد هوایی سعودی باز خواهد بود. چرا در شمال و نه در ساحل خلیج فارس؟ بدین وسیله به اسراییل پیام آشکاری می دادند که جنگنده ها و پهپاد های آن می توانند به راحتی از حریم هوایی عربستان سعودی رد شده و به ایران ضربه بزنند!

ولی عده ای از آل سعود هوشیار تر بوده و فهمیدند این تشدید تنش در خلیج فارس چه عاقبتی خواهد داشت. تهران برای تلافی جویی نباید حتماً به ناوگان ها و پایگاه های هوایی آمریکا در منطقه ضربه وارد کند. کافی است تنگه هرمز را مسدود کرده و به وسیله نیروی هوایی و موشک های برد کوتاه میادین نفتی و زیرساخت استان شرقی عربستان سعودی، چاه های نفتی کویت و میدان گازی شمالی و اسکله های گاز تغلیظ شده قطر را هدف قرار دهد تا بازار جهانی حامل های انرژی را به سقوط کشانده و همزمان پادشاهی های عربستان را به لحاظ اقتصادی نابود کند. آنها بدون نفت سه روز هم دوام نمی آورند به خصوص با توجه به اینکه در شرایط جنگ میلیون ها مهاجر از آنجا فرار خواهند کرد. شیخ های عربی حتی بلد نیستند شیر آب تعمیر کنند، چه رسد به نگهداری تمام زیرساخت نفتی. کسی که عاقل تر از آل سعود از آب در آمد، حمد بن جاسم نخست وزیر سابق قطر بود که فوراً به ریاض پرواز کرد تا همه تبعات وحشتناک ضربه اسراییلی یا آمریکایی - اسراییلی به ایران را تشریح کرده و التماس کند که سعودی ها به اشتباه نیافتند. تیر او به سنگ نخورد و مقامات عربستان سعودی عقل خود را به کار انداختند و شور و شوق آنها کمتر شد. در آن زمان خطر عملیات جنگی برطرف شد. اسراییل هم آرام گرفت. ولی عربستان سعودی در سال های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ هم به «ریزش» این نوع اطلاعات کاذب برای اسراییل ادامه داد. تنها انقلاب های اسلام

گرایانه در جهان عرب موضوع ایران را از مرکز توجه عربستان سعودی تا حدودی جابجا کرد. اسرائیل در نبودن تحریکات آل سعود قاطعیت خود را از دست داد.

باید به طور ویژه اشاره کرد که قطر، دولت وهابی دیگر و رقیب اساسی عربستان سعودی در جهان سنی، از این برنامه های عربستان پشتیبانی کرد که این امر باعث تعجب می شود. لذا بد نیست که واشنگتن و تل اوپو بالاخره به صرافت کشف این واقعیت بیفتند که چه کسی پشتیبان واقعی کارزار ترساندن منطقه با خطر هسته ای ایران می باشد؟ باید ببینند این کار با چه هدفی انجام می شود. پاسخ روشن است: دولت های سلفی - وهابی می خواهند از کیسه خلیفه خرج کنند و به وسیله عملیات جنگی آمریکا و اسرائیل ایران را تضعیف نمایند. لذا شعارهای ضد صهیونیستی ریاض و دوحه فقط حرف و تبلیغاتی است که باید ملت های جهان عرب و اسلام را اغفال کنند. عربستان سعودی و قطر به قدس احتیاجی ندارند. عربستان فرمانروایی در بازار نفت را می خواهد و قطر در صدد است برای گاز تغلیظ شده خود در بازار جهانی گاز موقعیت برتری فراهم نماید. در عین حال شرکت هواپیمایی «قطر ارویز» که حمد بن جاسم صاحب ۴۰٪ سهام آن است، هر روز گردشگران اسرائیلی را از امان به سراسر آسیا و آفریقا از طریق فرودگاه دوحه می برد. زبان عبری اغلب در مجلل ترین هتل های پایتخت قطر شنیده می شود. حماس و تشکیلات خودگردان فلسطین حتماً باید این را بدانند تا درباره همبستگی سراسری عربی و آمادگی شورای همکاری کشورهای عربی خلیج فارس برای کمک به ایجاد دولت مستقل فلسطین خیال واهی نداشته باشند.



واکنش عرب ها به نزدیکی روابط بین ایران و آمریکا

ولادیمیر یفیموف

دکترای علوم سیاسی

رحله گرم شدن روابط بین ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران که الآن مشاهده می شود، باعث نگرانی های جدی تنها مقامات حاکم بر اسرائیل نمی شود. پادشاهی های عربی حاشیه خلیج فارس که همسایگان بلافصل ایران هستند، از دست این روند به بلبشوی واقعی افتاده اند. علت واقعی نزدیکی روابط بین ایالات متحده و ایران، نه روی کار آمدن حسن روحانی بلکه ترس دولت آمریکا از حل و فصل نظامی مسأله سوریه می باشد. ایالات متحده می فهمد که بدون شرکت تهران نمی توان هیچ مسأله ای را از راه دیپلماتیک حل کرد. غرب به ایران به عنوان متحد اساسی اسد نیازمند است. ایران بر همین اساس می تواند در زمینه طرح های هسته ای و نفوذ خود در عراق، لبنان، سوریه و بحرین گذشت های قابل توجهی به دست آورد.



مقامات عربستان سعودی تا کنون گفتگوی تلفنی بین باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده و حسن روحانی رئیس جمهور ایران را مورد تفسیر قرار نداده اند. ریاض، واشنگتن را متحد اساسی خود و تهران را حریف کلیدی خود محسوب می کند و اعتقاد دارد که ایران از شیعیان مقیم کشورهای عربی برای تحریک بی ثباتی اوضاع استفاده می کند. اگر در گذشته عربستان سعودی روی حمایت آمریکایی حساب می کرد، اکنون متوجه می شود که پادشاهی های عربی باید به تنهایی با خطرات مقابله کنند. اندیشه عمومی آنها تقریباً به این صورت است: ما نمی فهمیم چرا دولت ایالات متحده درهایی را که قبلاً کیپ بسته بود، در برابر تهران باز کرده است. بالاخره قبل از باراک اوباما در ایالات متحده تهران را بخشی از «محور شرارت» محسوب می کردند. تحلیلگران عربی همچنین خاطرنشان می کنند که دولت های حاشیه خلیج فارس از وسایل نفوذ در سیاست آمریکا برخوردارند. آنها با توجه به امکانات قابل توجه مالی خود می توانند با استفاده از لابی های خود در واشنگتن با همه ابتکارات باراک اوباما مقابله کنند. آنها همچنین می توانند روند باز پس گرفتن گسترده دارایی مالی خود از منطقه دلار را شروع کرده و نرخ ارز آمریکایی را بی ثبات بکنند.

اتحادیه یتیمان

به عقیده روزنامه بانفوذ «هآرتس» چاپ اسرائیل، بحران سوریه یک بار دیگر نشان داد که مناقشه تاریخی بین جهان عرب و دولت یهودی دستخوش تغییرات ریشه ای شده است و اینکه گویا اکنون پیمان راهبردی اسرائیل، مصر، عربستان سعودی، اردن و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس علیه محور رادیکال اسلامی تشکیل می شود. اسرائیلی ها و سنی های معتدل رفتار ایالات متحده در منطقه در مرحله اخیر را به دقت رصد می کنند. آنها به این نتیجه رسیدند که «بی کس و تنها»

مانده اند. نتانیاهو، نخبگان نظامی مصر و پادشاهی های نفتی عربستان در نبودن حامی مسئولیت پذیر آمریکایی سعی می کنند بر همدیگر متکی شوند که در این شرایط پیمان جدید عربی - اسرائیلی کشورهای «یتیم شده» در واقع به مهمترین نیرو در خاورمیانه تبدیل می گردد. ولی این ادعا، زیاده روی و تحریف واقعیت است زیرا این روزنامه که مبین منافع راست گرایان به ریاست نتانیاهو می باشد، آرزوهای خود را با واقعیت اشتباه می گیرد.

هم اکنون محافل محافظه کار دولت یهودی در گوشه و کنار جهان فریاد می زنند که نزدیکی روابط بین ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران یک بار دیگر اتفاق نظر اسرائیل و پادشاهی های عربی حاشیه خلیج فارس در باره خطر هسته ای ایران را به اثبات رسانده است. روز ۲ اکتبر شبکه دوم تلویزیون اسرائیل در بخش خبری خود اطلاع داد که نمایندگان بلندپایه اسرائیل و کشورهای عربی مشغول رایزنی های فشرده در این مورد هستند. خبرنگاری به نام «اودی سگال» مطلع گردید که طرفین در جریان ملاقات های محرمانه با سران کشورهای که با اسرائیل روابط دیپلماتیک ندارند، راه های مقابله مشترک با نزدیکی روابط آمریکایی - ایرانی را مورد بحث و تبادل نظر قرار دادند. شرکت کنندگان در این رایزنی ها نگران آن هستند که تهران از گفتگو با واشنگتن برای تکمیل طرح های هسته ای خود استفاده کند. البته بنیامین نتانیاهو رئیس دولت اسرائیل در سخنان خود در سازمان ملل نیز به این مسأله اشاره کرد و گفت: «نگرانی ها از خطر ایرانی باعث شد که همسایگان عربی ما اعتراف کنند که اسرائیل بیش از این دشمن آنها نیست. همین امر امکان برقراری روابط جدید را فراهم کرده است». روزنامه **Times of Israel** اظهارات «تساخی انگبی» نماینده مجلس «کنیسه» از حزب «لیکود» و شخص نزدیک به نتانیاهو را نقل کرد که به گفته وی، اسرائیل بیش از این اظهارات مقامات آمریکایی را مبنی بر آمادگی برای توسل به زور برای ممانعت از برخورداری رژیم آیت الله ها از سلاح های هسته ای باور نمی کند.

در این شرایط، چرا ما شاهد واکنش اینقدر عصبی پادشاهی های ارتجاعی محافظه کار حاشیه خلیج فارس و نیروهای راستگرای اسرائیل به نزدیکی روابط بین آمریکا و ایران هستیم؟ پاسخ این سؤال ساده است. واقعیت این است که تحلیلگران اسرائیل و بسیاری از کشورهای عربی که ذهنشان به خاطر کلیشه های جاافتاده مرحله پیشین کور شده است، توجه نکردند که در یک لحظه مشخص تهران و واشنگتن درک کردند که به نفع هر دو کشور است که روابطی را که طی ۳۴ سال اخیر در حالت تعلیق قرار داشت، عادی سازی کنند. سیاستمداران ایران طی مدت بیش از ۳۰ سال در جستجوی گرایش جایگزین بوده و گاهی اروپا، روسیه یا چین را ترجیح می دادند که ناکامی در این زمینه باعث نومیدی کامل آنها از شرکا و متحدان شد. همین جستجوی آلترناتیو سیاست خارجی درک بسیاری از ابتکارات سیاسی را دشوار می کرد ولی الآن ارزیابی نتایج سیاسی خط قبلی جمهوری اسلامی ایران معنی ندارد زیرا طی این مدت حریفان ایران موفق نشده اند از راه رویارویی با ایران و دنبال کردن سیاست خصمانه نسبت به ایران به نتایج ملموسی دست یابند.

سیاستمداران ایرانی از هر قماش سیاسی و دارای دیدگاه ها و گرایش های مختلف متوجه شدند که در جهان فقط یک قدرت بزرگ وجود دارد که ذاتاً شریک و متحد ایران است و آن ایالات متحده است. از همه قدرت هایی که به عنوان «آلترناتیو» در نظر گرفته می شدند، تنها چین تا حدودی نسبت به ایران سیاست مستقل پیگیرانه ای دنبال می کرد. دولت های اساسی اروپا و تا حدی حتی روسیه، ناتوانی کامل یا جزئی در زمینه برقراری روابط با کشوری چون ایران را از خود نشان دادند. حتی بریتانیا که از تجربه سرشار سیاست در این منطقه برخوردار است، در چند محور و چند گزینه بی کفایتی خود را در زمینه سیاست ایرانی به نمایش گذاشت.

سیاست تحریم ها به ایران لطمه عظیم اقتصادی و سیاسی وارد کرده ولی ایالات متحده از این سیاست چه سودی برده است؟ ایالات متحده بدون مشارکت ایران در فضای عظیمی از مدیریتانه تا چین در حالت دشواری قرار گرفته است. اگر آمریکا با ایران روابط کمابیش قابل فهمی داشت، می توانست در شرایط انقلاب های عربی مواضع بهتری به دست آورد. اگر روابط آمریکایی - ایرانی تا این حد متشنج نبود، آمریکا به گونه دیگری با ترکیه و پاکستان گفتگو می کرد. اولویت های سیاسی آمریکا نسبت به عراق و سوریه هم با وضعیت جاری فرق می کرد. مشارکت با ایران به آمریکا در سیاست آن در آسیای مرکزی و جنوبی کمک جدی می کرد. فقدان حسن تفاهم با ایران باعث می شود که بسیاری از ابتکارات ایالات متحده در خاور میانه و در قسمت مرکزی اوراسیا شکست بخورد.

در حال حاضر ایالات متحده و ایران گام هایی در جهت نزدیکی روابط بر داشته و متوجه شده اند که منافع مشترک آنها از مسایل متقابل بیشتر است. گفتنی است که این روند نزدیکی روابط تا حدودی قبل از انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران نیز آغاز شده بود. ولی در ایالات متحده و ایران تعداد مخالفان نزدیکی روابط با همدیگر بیش از حد زیاد است تا انتظار اتخاذ تصمیمات سریع در روابط آمریکا با ایران را داشته باشیم. به علاوه، کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و مصر که عادت دارند ایالات متحده را «حامی» خود بدانند، مانع از این روند خواهند شد. اسرائیل هم تا زمانی که نفهمد که برای آن مشارکت با ایران جهت تأمین امنیت خود از مشارکت با سلفیون و وهابیون عربستان سودمند تر است (زیرا همانا پادشاهی های عربستانی افراط و تروریسم اسلامی را به وجود آورده و تشویق می کنند) از این روند ممانعت خواهد کرد.

پنتاگون با مسایل بیش از حد پیچیده روبرو می شود که در این شرایط حتی تمایلات تجاوزکارانه سیاستمداران و لابی های آمریکایی نسبت به سوریه مورد تأیید محافل نظامی آمریکا قرار نگرفته است. در واشنگتن در رابطه با ایران مدتهاست که تصمیم صریح و روشنی وجود دارد و آن این است که امکان بروز جنگ منتفی شده و زمان تنظیم روابط با تهران فرا رسیده است. این روحیات در تهران نیز به خصوص در محافل لیبرال راستگرا و راستگرای محافظه کار پر طرفدار شده است. ایالات متحده می تواند با یک اقدام اوضاع منطقه ای را به طور ریشه ای تغییر دهد که به این منظور باید با برنامه هسته ای ایران از مواضع سازش بیشتر برخورد کند. آمریکایی ها مدتهاست که یقین پیدا کرده اند که ایران ناگزیر چرخه هسته ای را ایجاد خواهد کرد و حالا نگران نه وجود بمب هسته ای فرضی در دست ایران بلکه فقدان توافقات با ایران هستند.

باید فهمد که در سیاست ایالات متحده راهبرد امنیت به عنوان یک نوع بازی ژئوپلیتیکی، به اهداف سیاسی واقعی تبدیل می شود. تحلیلگران آمریکایی خوب فهمیده اند که صرف نظر از اظهارات تند و زننده قبلی سیاستمداران ایرانی، ایران بر خلاف همسایگان خود کشور متجاوز نیست بلکه در حالت «دفاع دایره ای» قرار دارد و به شریکی چون ایالات متحده نیاز دارد. شاید این امر باعث تعجب شود ولی همانا حوادث سوریه و روی کار آمدن حسن روحانی به عامل تسریع کننده درک و فهم «محکوم بودن» آمریکا و ایران به نزدیکی روابط شده است. ایران و آمریکا در طول ۳۴ سال اخیر در حالت صبر و انتظار قرار داشتند و حالا بالاخره ماحصل این انتظار طولانی را به دست می آورند زیرا جامعه بین المللی (احتمالاً بغیر از کشورهای عربی، اسرائیل و ترکیه) «مجوز» آشتی و تنظیم روابط آمریکایی - ایرانی را صادر کرده است. آنچه که اجتناب ناپذیر بود، اتفاق افتاده است و حالا فقط باید صبر کنیم تا ببینیم فرآیندی که شروع شده است، به کجا انجامیده و اینکه عادی سازی روابط آمریکایی - ایرانی به چه سطحی ارتقا خواهد یافت.

نزدیکی روابط ایران و آمریکا: جنبه های مثبت و منفی برای روسیه

ایگور نیکلایف

در حالی که اوایل ماه سپتامبر سال جاری را می شد به جرأت «دهه دیپلماسی روسی» نامید، اواخر ماه بدون تردید به دهه دیپلماسی ایرانی تبدیل شد. به نظر می آید که حسن روحانی رئیس جمهور ایران از شرکت خود در مجمع عمومی سازمان ملل حد اکثر امکانات را برای ایجاد میدانی جهت گفتگو با غرب به دست آورد و حتی از حد ممکن پا فراتر گذاشت. رسانه های گروهی اعلام کردند که ایران به غرب روی آورده است و اینکه



سالم سازی روابط ایرانی - آمریکایی مسأله چند ماه آینده است. در این شرایط ناگزیر مهمترین سؤال برای مخاطبین روس مطرح شد که آیا نزدیکی روابط ایرانی - آمریکایی برای روسیه خوب است یا بد؟ البته طرح این مسأله خود به خود یک نوع حيله در بر دارد. این امر که روسیه طی مدت زیادی از جمهوری اسلامی فاصله می گرفت، برای کارشناسان سؤال برانگیز نیست و باعث اعتراض آنها نمی شود. ولی به محض اینکه ایران که نتوانست از مسکو پاسخ پیشنهادهای خود را درباره شراکت راهبردی دریافت کند، مجبور شد به تنهایی راه برون رفت از انزوای بین المللی را جستجو کند، فوراً «نگرانی های» روسیه بروز کردند. البته الآن نه این جزئیات بلکه ارزیابی این به اصطلاح سالم سازی روابط ایرانی - آمریکایی مد نظر ماست.

در همه بحث ها پیرامون بهبود روابط ایرانی - آمریکایی که گویا پدید آمده است، مساله مهم حدود گفتگو بین واشنگتن و تهران از نظر می افتد. به عبارت دیگر، ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران می توانند در مسیر گذشت های متقابل به منظور عادی سازی روابط دو جانبه چه مسیری طی کنند؟ اگر جریان را بدون توجه به تیتراهای پر سر و صدای رسانه ها و با رویکرد به واقعیت، از همین زاویه دید بررسی کنیم، با تعجب متوجه خواهیم شد که فعلاً بحث در باره نزدیکی روابط ایرانی - آمریکایی حد اقل زودرس است.

البته می توان با آب و تاب بر «تاریخی بودن» گفتگوی تلفنی بین باراک اوباما و حسن روحانی تأکید کرد. ولی به نظر اینجانب، این واقعیت اهمیت بیشتری دارد که همزمان با برگزاری مجمع عمومی سازمان ملل، آژانس بین المللی انرژی اتمی که به واشنگتن تماماً وابسته است، به بررسی مسأله «مؤلفه نظامی» برنامه هسته ای ایران باز گشت. رایزنی های آژانس با نمایندگان ایران بی نتیجه بود.

تماس تلفنی باراک اوباما و سخنان صلح جویانه جان کری چیز خوبی است ولی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران بسته تحریم هایی وضع شد که انزوای مالی ایران را کامل کرد. دولت کاخ سفید و به ویژه کنگره حتی مبتکر بررسی مسأله تعلیق موقت رژیم تحریم ها نشدند که این کار می توانست به عنوان حرکت منطقی و نشانه حسن نیت نسبت به کشوری تلقی شود که ایالات متحده گویا واقعاً می خواهد روابط دوجانبه خود با آن را سالم سازی کند. از همه این مراتب می توان نتیجه

گرفت که فعلاً بحث درباره عادی سازی روابط زودرس است. واشنگتن و تهران در این گفتگو محدودیت های جدی دارند که حکم خطوط قرمز را داشته و هیچ یک از طرفین حق ندارند از آنها عبور کنند.

گرایش «غربی» تهران: بین افسانه و واقعیت

در حال حاضر ایران به چند دلیل اقتصادی و سیاسی به تنزل سطح رویارویی با غرب احتیاج دارد و در این شرایط باید لحن خود را تغییر داده و گام های نمایشی معینی بردارد که غرب بتواند به عنوان آمادگی برای گفتگو تلقی کند. باید فهمید که ضرورت اجرای اصلاحات در اقتصاد و ساختار اجتماعی ایران معاصر نضج گرفته است. این امر عادی است زیرا هر کشوری هر ۱۵-۱۰ سالی یک بار خود را از درون «تعمیر» می کند. آری، جمهوری اسلامی ایران به موفقیت های بزرگی دست یافته است. همین امر که اقتصاد این کشور تحت فشار تحریم های بی سابقه ایستادگی کرد و جامعه ثبات و وفاداری خود به نظام را حفظ نمود، می تواند به عنوان کیفیت عالی نظام دولتی ایران ارزیابی شود. ولی اکنون باید به توسعه ایران تحرک جدیدی بخشیده و درس های اقتصادی، اجتماعی و خارجی «تجاوز تحریمات» غربی را آموخت. اکثر نخبگان سیاسی ایرانی این واقعیت را درک می کنند.

ولی نخبگان سیاسی ایران همزمان متوجه این واقعیت شده اند که ایران «قلوه سنگی» در کفش ایالات متحده، ناتو و شرکت های فراملیتی است که مانع از قدم زدن آسان و شاد آنها در فضاها و خاور میانه می شود. اهداف ژئوپلیتیکی واشنگتن و بروکسل نسبت به ایران بلا تغییر باقی مانده است. ایران تنها در صورتی می تواند روی سالم سازی روابط با غرب حساب کند که از سوریه و از حمایت از حزب الله دست بکشد، از رویارویی فزاینده سنی و شیعه چشم پیوشد، با حضور ناتو در خزر و با گسترش فعالیت های نظامی و سیاسی در آسیای مرکزی سازش نماید. در این صورت ایران نه فقط در انزوای ژئوپلیتیکی قرار خواهد گرفت بلکه همه مواضع خود را از دست داده و مجبور خواهد شد از سیاست خارجی کمابیش مستقلی دست بکشد.

اظهارات لوران فابیوس وزیر امور خارجه فرانسه برای تهران بسیار معنی دار بود که او در روزهای مجمع عمومی سازمان ملل که همه رسانه های گروهی مشغول مزه مزه کردن جزئیات گفتگوی ایران با غرب بودند، این حرف ها را بر زبان آورد. ولی لوران فابیوس در همان زمان گفت که تهران باید دو شرط قبول کند: «باید صریحاً اهداف ژئو-۲» (که غرب پیشنهاد کند) در زمینه حل و فصل اوضاع سوریه را قبول کند و از مرتبط کردن مسأله سوریه با حل و فصل مسأله هسته ای ایران خودداری کند». بدین وسیله به نخبگان سیاسی ایران پیام فوق العاده روشنی داده شد که غرب تنها در عوض گذشت های بسیار مهم ژئوپلیتیکی حاضر است به سالم سازی روابط تن دهد. در واقع از ایران امتناع از اصول اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را می خواهند. آنچه که به خیال های واهی و انتظارات بی اساس طرف ایرانی پایان نهایی داد، قضیه عفو گروهی از افرادی است که غرب آنها را «دگراندیشان یا زندانیان سیاسی ایرانی» می داند. واشنگتن و بروکسل از این اقدام «ابراز خرسندی اخلاقی» کرده و حرف های زیبای فراوانی بر زبان آوردند ولی یک کلمه نگفتند چه زمانی طومار «تحریم های فلج کننده» بسته خواهد شد. این موضع گیری واقعی ایالات متحده و غرب است.

بر ریاست جمهوری اسلامی ایران روشن می گردد که واشنگتن در زمینه «سالم سازی روابط» ترجیح می دهد به ایران آزادی بیش از حدی ندهد و اینکه هیچ ضمانتی نیست که طرف ایرانی در عوض گذشت های خود چیزی جز حرف و وعده - و نه گام های واقعی اقتصادی و سیاسی - دریافت کند. البته نباید ادعا کرد که همه در ایران موضع گیری غرب را با همین صراحت واقع بینانه درک می کنند. خیال ها درباره امکان سالم سازی روابط در اذهان هم بخشی از جامعه ایرانی وجود دارد و هم در

میان نخبگان سیاسی. این خیال های واهی و انتظارات نیک نزد آن دسته از ایرانیان بروز می کند که به طور سنتی به آمریکا و غرب علاقه دارند و می خواهند که روابط با غرب صرف نظر از شرط های مطرح شده از سر گرفته شود. در حقیقت امر، غالب مردم ایران از سرگیری روابط با غرب و از جمله با آمریکا را نمی خواهند و حاضرند فقط با بعضی گذشت های غیر اصولی و غیر راهبردی سازش کنند. ما شاهد حرکات تند به سوی غرب نخواهیم شد زیرا نظام کنترل و توازن جمهوری اسلامی ایران به گونه ای تنظیم شده است که «خیال پردازان سیاسی» و اصلاح طلبان لجام گسیخته و بی خیال در عمل فرصتی ندارند که به مقام های کلیدی برسند. و این بدان معناست که «خط غربی ایران» که ورد زبان شده است، تنها جمعی از خیال های بی اساس بیش نیست. ایران امروز در روابط خود با غرب عمدتاً به بیانیه ها و نمایش نیت خود بسنده می کند و به گذشت های واقعی تن نمی دهد.

حدود نزدیکی روابط از طرف واشنگتن

آیا غرب می فهمد که این گام های ایرانی ظاهری و نمایشی هستند؟ آیا می فهمد که ایران از اصول جمهوری اسلامی دست نخواهد کشید؟ یقین دارم که غرب این را می فهمد و در رابطه با دمکرات بودن روحانی و دورنمای «لیبرال شدن» جمهوری اسلامی ایران هیچ امیدهای بی پایه ای ندارد. از سوی دیگر، غرب به اندازه ایران به گفتگو و تنزل سطح رویارویی علاقه مند است. از نظر واشنگتن و بروکسل، سالم سازی روابط با ایران نه فقط یک اقدام سیاسی بلکه کاری است که با منافع برخی نخبگان اقتصادی غرب ارتباط دارد. بعضی منافع ژئوپلیتیکی ایالات متحده نیز منوط به سالم سازی روابط است. اکنون ایران قدرت منطقه ای است که در فضای عظیم مشرق زمین از عربستان تا پاکستان نفوذ عظیم سیاسی دارد. آمریکا بدون گفتگو با چنین کشوری نمی تواند سلسله مسایل منطقه ای خود را حل کند. ولی واشنگتن با وجود اهمیت گفتگو با ایران باید «خط قرمزی» را رعایت کند که هرگز از آن عبور نخواهد کرد. «معماری» خاور میانه که آمریکایی ها و غرب طی ده ها سال ساخته اند، در عمل بر چند عنصر اساسی استوار است. وجود دو شریک راهبردی ریاض و تل اویو، نظارت بر مصر به عنوان کلید تنگه سوئز، وجود ترکیه به عنوان عضو ناتو و همزمان میانجی گفتگوی غرب با جهان اسلام از جمله این «عناصر» هستند. از دست دادن نظارت بر هر یک از این عناصر موجب ویرانی تمام ساختار، بی نظمی و خسارات عظیم مالی، اقتصادی و سیاسی می شود.

اخیراً در محیط کارشناس روسیه بحث درباره اینکه گویا واشنگتن حاضر است به نام شراکت با تهران از تل اویو، ریاض و شرکای دیگر خود دست بکشد، رایج شده است. ولی این فرضیه ها با سیاست واقعی مطابقت ندارند. هیچ نشانه اینکه آمریکا حاضر باشد معماری خاور میانه را به طور ریشه ای تغییر دهد، در دست نیست. صادرات اسلحه به پادشاهی های عربستانی به قدری حجیم است که سطح نظامیگری منطقه خلیج فارس تا حدود عقل سلیم رسیده است. تظاهرات اقلیت شیعه تنها منشأ بی ثباتی این «گربه های نفتی» است. می بینیم که غرب در این زمینه با کنار گذاشته مسأله حقوق بشر و ارزش های دمکراتیک به پادشاهی ها آزادی کامل عمل واگذار کرده است. وقتی معلوم شد که «اخوان المسلمین» نمی توانند ثبات منطقه کانال سوئز را تأمین کنند، واشنگتن بی درنگ سرنگونی مرسی به دست ارتش مصر را که باید ضمانت های این ثبات را بدهد، ترتیب داد. حمایت از اسرائیل که گهگاهی تا حدی بی چون و چرا بوده است که با منافع ملی آمریکا مغایرت دارد، نیازی به یادآوری ندارد. لذا «خطر قرمز» از بین نرفته است. مذاکرات محرمانه بین اسرائیل و عربستان سعودی در باره بازدارندگی از ایران و طرفداران گفتگو با جمهوری اسلامی ایران در دولت کاخ سفید که اطلاعات در این مورد به مطبوعات درز رفته است، ضمانت مکمل پایداری این «خط قرمز» را فراهم خواهد کرد.

کریدور امکانات روسیه

ماحصل این نگاه بی طرفانه به جنبه واقعی «نزدیکی روابط ایران و آمریکا» و «خط غربی ایران» چه می شود؟ در واقع چیزی به دست نمی آید. گفتگو در عمل هنوز شروع نشده است و اگر هم شروع شود، به قدری کم تحرک و طولانی خواهد بود که در نهایت امر فقط به بعضی توافقات تاکتیکی منجر خواهد شد که در سال ۲۰۰۱ چنین توافقاتی بین واشنگتن و تهران درباره افغانستان حاصل شده بود و در سال ۲۰۰۳ درباره عراق. این دورنمای «سالم سازی» اوضاع نه تنها برای روسیه هیچ خطری دربر ندارد بلکه کریدور مهم امکانات را می گشاید.

اولاً، کاهش شدت اظهارات طرف ایرانی علیه آمریکا که این کار مورد علاقه محمود احمدی نژاد رئیس جمهور سابق بود، میانجی گری روسیه در زمینه منافع ایران در صحنه بین المللی و قبل از همه در روابط با غرب را تسهیل می کند.

ثانیاً، هر گونه تضعیف رژیم تحریم ها به مسکو اجازه می دهد وارد بازار بخش انرژی ایران شود. رسیدن به توافق درباره بعضی انواع همکاری نظامی فنی و پژوهش های دفاعی برای مسکو و تهران آسان تر خواهد گردید. البته باید نه با هیأت دولت فعلی بلکه با دفتر ریاست جمهوری روسیه به توافق رسید. متأسفانه روسیه به طور محدود وارد بازار ایران می شود و فعالیت آن به بخش انرژی و همکاری نظامی فنی ختم می گردد. ایران حاضر است در اکثر زمینه ها درهای خود را برای روسیه باز نگاه دارد. این مسأله تمایلات ایران و توان بالقوه همکاری اقتصادی یا گنجایش بازار ایران نیست بلکه مسأله وضعیت اقتصادی روسیه است. عقب ماندگی اندوخته شده فناوری و اقلام بسیار محدود فرآورده هایی که بتوانند با محصولات مشابه حتی چین رقابت کنند، به طور طبیعی چارچوب های مناسبات بازرگانی و اقتصادی با ایران را محدود می کند. نظام بانکی روسیه که در عمل به نظام بانکی غرب وابسته است، به قدری کند عمل می کند و استقلال ندارد که نمی تواند مشایعت سالم سرمایه گذاری ها را بر عهده خود گرفته و تأمین مالی یک طرح کمابیش مهم را تضمین نماید. در این بخش برتری بانک های غربی بر بانک های روسی سرسام آور است و لذا ما احتمالاً برای همیشه این بخش مهم بازار را از دست داده ایم. ما باید از «مدیران کارآمد» از تیم نخست وزیر فعلی «تشرک» کنیم که در مقام ریاست جمهوری برای از دست دادن بازار ایرانی تلاش زیادی به عمل آورده بود. در نتیجه پیوستن بیش از حد و سراسیمه روسیه به تحریم های صد ایرانی، صدها شرکت روسی که با این کشور کار می کنند، ورشکست شده یا در آستانه ورشکستگی قرار گرفته اند. خسارات روسیه از محل صادرات انجام نشده به ایران به بیش از یک میلیارد دلار در سال رسیده است.

ثالثاً، با وجود همه گزینه های توسعه گفتگوی ایرانی - آمریکایی، روسیه یک برگ برنده انکار ناپذیری دارد که در حال حاضر در دهلیزهای سیاسی و کارشناسی واشنگتن و بروکسل در این مورد به طور فعال ولی غیر علنی بحث می کنند. منظورم تکرار «سناریوی سوریه» است که روسیه می تواند ضامن صلح آمیز بودن برنامه هسته ای ایران شود.

از همه جالب تر این است که جامعه بین المللی واقعی - و نه بخش ناقص آن به صورت متحدان و شرکای ویژه آمریکا - این ابتکار روسیه را به طور کامل تأیید می کند. به عبارت دیگر، هر چرخشی در گفتگوی ایرانی - آمریکایی می تواند برای روسیه امتیازات سیاسی و اقتصادی قابل توجهی به بار آورد. فقط باید از امکاناتی که فراهم شده است، استفاده کرد. ولی این کار نه کارشناسان بلکه سرگئی لاوروف است.

عربستان سعودی بیش از پیش آمریکا را به آغوش ایران می اندازد

ولادیمیر آلکسیف

بسیاری از تحلیلگران همیشه اعتقاد داشتند که شراکت آمریکایی - سعودی خلل ناپذیر است و اینکه آمریکا همیشه در این پیمان مقام اول را دارا خواهد بود. ولی انقلاب های عربی و تجاوز نیروهای سعودی به بحرین در فوریه سال ۲۰۱۱ و نیز تظاهرات شیعیان مقیم استان شرقی عربستان در دفاع از برادران ایمانی خود، این برداشت ها را بر انداخته است. عربستان سعودی هر امکان مداخله در امور داخلی خود را رد کرده و در صدد است انگشت کسانی را که این کار را بکنند، ببرد. این مطلب روز ۹ مارس سال ۲۰۱۱ توسط سعود الفیصل وزیر امور خارجه عربستان



در جریان کنفرانس خبری وی در جده اعلام شد. قبل از آن وزارت کشور عربستان سعودی طی بیانیه ای هر گونه تظاهرات اعتراض آمیز در خاک این پادشاهی را ممنوع کرده بود. بعد از آن وزارت امور خارجه آمریکا طی بیانیه خود بر حق اتباع عربستان سعودی برای تظاهرات اعتراض آمیز صلح جویانه و حق ملت ها برای تعیین سرنوشت خود تأکید کرد. سعود الفیصل در پاسخ تأکید نمود که «موضع گیری صریح و روشن پادشاهی عربستان سعودی آن است که اصلاحات در جامعه از طریق میتینگ ها و تظاهرات حاصل نمی شود».

برخی تحلیلگران مسایل خاورمیانه طی چند ماه اخیر وخامت مناسبات بین عربستان سعودی و ایالات متحده را به خاطر اختلاف نظر طرفین درباره حل و فصل اوضاع جاری منطقه و از جمله «انقلاب های» عربی و اشغال سعودی بحرین که با مجوز شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس صورت گرفت، پیشبینی می کنند. وزیر خارجه عربستان سعودی گفت: «این ادعا درست نیست. ما در امور آمریکایی ها دخالت نکردیم بلکه برای حفظ این روابط تلاش می کنیم و احساس می کنیم که ایالات متحده برای ما ارزش قایل است». ولی سعودی ها صرف نظر از شراکت راهبردی با واشنگتن با شدت و قاطعیت رفتار کردند. در آن زمان هیلاری کلinton وزیر وقت امور خارجه که در قاهره به سر می برد، اظهار داشت: «آنها (دولت و مخالفان بحرینی - نویسنده) هرچه زودتر دور میز مذاکرات بنشینند و سعی کنند پاسخ به خواست های مشروع ملت را پیدا کنند، راه حل زودتر به دست خواهد آمد». او بعد از آن با نزاکت زیادی از مقامات سعودی به خاطر زورگویی در جریان ناآرامی های شیعیان استان شرقی عربستان سعودی ایراد گرفته و حتی در چند کلمه موضوع دموکراسی را پیش کشید. بعد از آن پادشاه عربستان سعودی از ملاقات با هیلاری کلinton خودداری کرد و سفر وی به ریاض که بایستی بعد از بازدید از مصر انجام شود، لغو گردید.

عربستان سعودی با توجه به واقعیات پیچیده امروزی منطقه خاور میانه و حاشیه خلیج فارس بیش از هر وقت دیگر به نوسازی سرویس های ویژه برای رصد کردن اوضاع و پیشبینی وضعیت منطقه برای اتخاذ تصمیمات مهم سیاسی، به ویژه در زمینه روابط با ایالات متحده که از طرفداری بی چون و چرا از عربستان سعودی دست کشید، احتیاج پیدا کرد. با عنایت به اینکه طی ۲,۵ سال اخیر اوضاع داخلی بسیاری از کشورهای جهان عرب به طور ریشه ای تغییر کرده است، سازمان اطلاعات سعودی به افرادی احتیاج دارد که بتوانند وظایف به اصطلاح «مدیریت بحران» را ایفا کنند که بدون تردید امیر بندر بن سلطان بن عبدالزیز آل سعود یکی از آنهاست. روز ۱۹ جولای سال ۲۰۱۲ ریاست سرویس های ویژه سعودی عوض شد که این کار بموقع و درستی بود. عربستان سعودی که «غول» سیاسی و انرژی منطقه خلیج فارس (در کنار ایران) می باشد، باید نه فقط شراکت راهبردی با ایالات متحده را تعمیق کند بلکه در مرحله جاری سعی نماید با درجه هر چه بالاتر حرفه ای یک سری مسایل دست اول را حل نماید. در میان آنها قبل از همه اوضاع سوریه و توسعه اوضاع لبنان که با سوریه ارتباط دارد، و نیز برنامه هسته ای ایران و سرنوشت حزب الله، برقراری روابط شراکت با مصر و سران نظامی آن، شرکت به عنوان بازیگر کلیدی منطقه ای در حل و فصل مناقشه فلسطینی - اسرائیلی، ادامه نفوذ در یمن، ادامه جنگ «زیر میزی» با ایران و نیز خطرات داخلی که پادشاهی به خاطر تداوم ناآرامی های شیعیان در استان شرقی و در کشور همسایه بحرین با آنها روبرو شد، شایان ذکر هستند.

در این رابطه نباید همچنین رسوایی اطلاعاتی را نادیده گرفت که شاهزاده «لمیا» دختر امیر مکرین رئیس سابق سازمان اطلاعات سعودی در مرکز آن قرار گرفت. اوایل ماه می سال ۲۰۱۲ در رسانه های گروهی عربی گزارش هایی منتشر شد که این شاهزاده تحت پوشش سرویس های ویژه سعودی از قاهره میلیارد ها دلار از پول متعلق به خانواده حسنی مبارک را بیرون کشید و در این میان از کشتی های سعودی در دریای سرخ و از پروازهای چارتر استفاده نمود. بعید نیست که برکناری امیر مکرین از ریاست اداره اطلاعات عمومی، تلاش خانواده آل سعود برای تبرئه خود در برابر مقامات جدید مصر بوده باشد که هدف آن، کاهش اختلاف نظرهای طرفین بر سر شخصیت حسنی مبارک و خانواده او می باشد.

ظهور مجدد امیر بندر بن سلطان (که تا همین اواخر به یک نوع «فراموشی اطلاعاتی» افتاده بود) در پیش صحنه زندگی سیاسی عربستان سعودی نشان دهنده تلاش های آل سعود مبنی بر پرداختن به سیاست حسابگرانه تر، سازش ناپذیر تر و شدید تر خارجی و داخلی به منظور بازبانی وضع حقوقی رهبر بی چون و چرای منطقه ای بود. این امر در شرایط کسب نقش اساسی منطقه خاور میانه برای عربستان سعودی که ماحصل حوادث به اصطلاح «بهار عربی» بود، بسیار مبرم می باشد. نمی توان گفت که بندر بن سلطان کمتر از امیر مکرین در جنجال های مختلف دست داشته باشد. وی طی سالها فعالیت در مقام سفیر عربستان سعودی در ایالات متحده به منشأ شایعات فراوانی تبدیل شد که همه رسانه های گروهی اساسی جهان با علاقه زیادی تجدید چاپ می کردند. نام او در تحقیقات پلیس بریتانیا در زمینه فساد مالی در رابطه با پرداخت رشوه به مسئولین بریتانیایی که در امضای قراردادهای چندین میلیاردی درباره صدور انواع معاصر تسلیحات به عربستان سعودی دست داشتند، ذکر می شد. بندر بن سلطان با نخبگان سیاسی و بازرگانی آمریکا روابط تنگاتنگی برقرار کرده بود و در این محافل شهرت زیادی داشت. نباید فراموش کرد که او طی ۲۲ سال در مقام سفیر عربستان سعودی در واشنگتن کار کرده بود. اطلاعات درباره روابط محرمانه وی با بعضی شخصیت های کلیدی راستگرای اسرائیل از جمله در زمینه مسایل مربوط به حماس و سازمان آزادی بخش فلسطین و روابط با لابی اسرائیلی آمریکا در دست هست.

سیلاب «دمکراسی» که خاور را لبریز کرد، در واشنگتن و پایتخت های اروپایی نگرانی به وجود آورد. همه دولت های غربی رسماً از پیروزی «دمکراسی» و در واقع اسلام گرایی افراطی در جهان عرب استقبال کردند ولی در حقیقت امر نگران از دست دادن «حکام مستبد دوست» خود شدند که غرب با آنها ساخت و پاخت هایی انجام می داد. وضعیت لیبی حد اقل برای ایالات متحده آسانتر بود زیرا آمریکا هیچ وقت از معمر قذافی پشتیبانی چندانی نمی کرد. ولی عربستان سعودی آزمایش واقعی پابندی آمریکا به دمکراسی می باشد. ریاض شریک مهم تولید کننده نفت است که واشنگتن مدتهاست که در زمینه تثبیت بازار جهانی نفت از آن کمک می گیرد. عربستان سعودی همچنین خریدار بزرگ تسلیحات است. و مهمتر از همه این است که خاندان سلطنتی ثروت های خود را با واشنگتن تشریک کرده و دولت های بانفوذ متعددی را به دست می آورد.

ریاض در واقع یک نظام مذهب سالار توتالیتار دارد. یک مشت پیرمرد فرتوت و حدود ۷ هزار شاهزاده به بلای واقعی برای این کشور ۲۷ میلیونی تبدیل شده اند. آنجا نه انتخابات هست و نه آزادی های مدنی در حالی که غیر مسلمانان نمی توانند به طور آزاد حتی در محیط خانه خود فرایض دینی خود را ادا کنند. دولت عربستان سعودی اصول گرایی اسلامی را به شکل ارتجاعی سلفی که افراطی ترین نوع وهابیت است، در سراسر جهان گسترش می دهد در حالی که اتباع این کشور به تروریست ها کمک مالی قابل توجهی می نمایند. ولی دولت آمریکا به هیچ عنوان اعضای خانواده سلطنتی را برای اجرای اصلاحات دمکراتیک تشویق و ترغیب نمی کند. شاهزاده های ثروتمند به ارزش های سیاسی آمریکایی علاقه از خود نشان نمی دهد. رژیم ریاض از همه امکانات و پولی که دارد برای بقای وجود خود استفاده می کند. و حالا عربستان سعودی راهبرد واشنگتن را یاد گرفته و به ترویج ارزش های خود در خارج اعم از بحرین و سوریه دست زده است. ریاض تصمیم گرفت به وسیله زور جنبش دمکراتیک در حال تکوین بحرین را خفه کند و دیکتاتور خانواده آل خلیفه را روی کار باقی بگذارد و سپس رژیم لاییک بشار اسد را سرنگونی کند که از آن انتقام شکست خود در لبنان در پی قتل رفیق حریری نخست وزیر سابق را می گرفت.

رژیم سعودی قدرت مطلق سیاسی را در دست خود نگه داشته و انتخابات را به عنوان پدیده مغایر با اعتقادات اسلامی رد می کند. حتی اصلاحات محدود ملک عبدالله با مقاومت شدید اعضای خانواده سلطنتی روبرو می شود. آینده این رژیم مبهم و نومید کننده به نظر می آید. زمام امور به طور کامل در دست پسران بن سعود متمرکز شده است ولی برادرانی که پیر می شوند، در خط زنانه (زیرا مادران متفاوتی دارند) با هم اختلافات جدی دارند. پادشاه و ولی عهد به سن بالایی رسیده اند و اغلب ناخوش هستند. بزودی زمام امور به نسل بعدی منتقل خواهد شد که عواقب این روند غیر قابل پیشبینی است. این معجون انفجاری با اختلافات قبیله ای و استانی تکمیل می شود. به ظاهر، آمریکایی ها باید سعی کنند سلطنت سعودی را در جهت برقراری دمکراسی تحت تأثیر قرار دهند ولی حتی دولت بوش سعی نمی کرد این کشور را به مسیر اصلاحات سوق دهد. آمریکایی ها با مخالفان سعودی ملاقات نمی کردند، رهبران آمریکایی در جریان سفرهای خود از نظام این کشور ایراد نمی گرفتند و حتی روش استقبال سرد از مسئولین رسمی سعودی به کار گرفته نشد.

ریاض از مشاهده اعتراضات نیرومند در خاور میانه به وحشت افتاد. فناوری های جدید اطلاعاتی به خاندان سلطنتی اجازه نمی دهند فساد مالی فراگیر، مدیریت سوء و فقر را از هموطنان خود پنهان کنند ولی رژیم با حمایت ارتش و گارد ملی به خوبی مسلح موفق شد از تظاهرات گسترده اجتناب کند. گروه های نه چندان بزرگ مردم در بعضی شهرها به خصوص در قسمت شرقی کشور گرد هم می آمدند ولی آنها را زود متفرق نمودند. وقتی اعتراضات در خارج از کشور دامنه دار شد، پادشاه افزایش

هزینه های اجتماعی به میزان ۳۶ میلیارد دلار را اعلام کرد. رژیم همچنین منتقدین خود را بازداشت کرده و نیروهای امنیتی را به حال آماده باش در آورد.

این روند گسترش تدریجی در میان شهروندان عربستان سعودی که فعلاً فقط خواستار اصلاحات می شوند، می تواند به سراسر منطقه خلیج فارس گسترش یابد. در حقیقت امر عربستان سعودی خطر زیادی می کند زیرا این امر می تواند به نفع ایران تمام شود. ریاض هم اکنون تهران را به تحریک ناآرامی های شیعیان متهم می کند ولی واقعیت این است که تهران به هیچ عنوان نیروی محرکه اعتراضات شیعیان استان شرقی و بحرین نیست.

رفتار ریاض می تواند سیاست عراقی را بر آشفته کند. مقتدی الصدر رهبر شیعیان مخالف آمریکا نا کنون به اعتراضات علیه رفتار عربستان سعودی دعوت کرده است. حتی آیت الله علی السیستانی رهبر شیعیان عراق که محترم ترین روحانی شیعه بوده و معمولاً از مداخله در سیاست اجتناب می کند، ریاض را به خاطر تشدید فشار به باد انتقاد گرفت. رفتار آل سعود به خطر تشدید تفرقه بین شیعه و سنی در سراسر منطقه آبهستن است.

پادشاهی سعودی فعلاً جان سخت و با استقامت جلوه می کند ولی روابط آن با ایالات متحده دچار تنش فزاینده ای می شود. بزرگترین مسایل و مشکلات خاندان سعودی، مسایل داخلی هستند. منظور ما فقدان مشروعیت آنها می باشد. فرض بر آن است که آنها با خشونت به همه تهدیدهای آینده واکنش از خود نشان دهند. نایف بن عبدالعزیز وزیر کشور عربستان که نامزد دوم تاج و تخت است، این رفتار را چنین توضیح می دهد: «چیزی را که با شمشیر به دست آوردیم، با شمشیر در دست خود نگه خواهیم داشت».

در حقیقت امر، اگر چالشی فراروی این رژیم مطرح شود، امید آن به حمایت واشنگتن خواهد بود. بسیاری از افراد ذی علاقه در واشنگتن طرفدار همین خط هستند. ولی بعید است که دولت آمریکا بتواند از رژیمی ابراز حمایت بکند که تقریباً همه اصول اساسی مورد پشتیبانی ایالات متحده (دمکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و غیره) را نقض می کند. در این شرایط واشنگتن نمی تواند خود را حتی پشت برگ ستر اصلاحات پنهان کند.

ایران با آرامش تمام این آشوب منطقه ای را رصد می کند. تجاوز نابخرد دولت بوش به عراق یکی از مهمترین محدودیت ها را از سیاست تهران برداشت. و حالا پادشاهی عربستان سعودی ابزار نیرومند گسترش تعداد طرفداران خود در جهان عرب را به دست ایران شیعه سپرده است. دولت ایالات متحده هم اکنون مجبور می شود از ظاهرسازی تبلیغ شده به وجود روابط گرم بین واشنگتن و ریاض امتناع کند. البته همکاری در زمینه مسایل مورد علاقه طرفین مانند سابق اهمیت زیادی خواهد داشت ولی واشنگتن مجبور می شود از رژیم سعودی فاصله بگیرد و همزمان به روند سالم سازی روابط با تهران ادامه دهد که می تواند به عنوان شریک اساسی راهبردی و عامل نیرومند تثبیت اوضاع منطقه خلیج فارس، جای عربستان سعودی را بگیرد.

ایران و بازنگری آینده در مرز های خاورمیانه

ولادیمیر یفیموف

دکتر علوم سیاسی

به نظر می آید که کار شروع شده است. ایالات متحده که از حماقت عربستان سعودی و قطر که به ترتیب از فرط دلارهای بی شمار نفتی و گازی پررو شده و پاها را از گلیم خود درازتر کردند، به طور آشکار به اجرای برنامه های آباد کردن قومی و مذهبی خاور نزدیک و میانه پرداخته است که کارشناسان بریتانیایی سالها پیش تهیه کردند. منظورمان قبل از همه گزارش های «سر هنری کمپبل- برنمان» و برنامه های «برنارد لیوئیس» هستند که این دو کارشناس امور منطقه بر غیر طبیعی بودن مرزهای فعلی قومی، مذهبی و زبانی منطقه که بعد از جنگ جهانی اول در منطقه خاور نزدیک و میانه به عنوان خطوط جدا کننده تعیین شده بود، تأکید می نمودند.



بدین وسیله مسأله برقراری سلطه غرب بر منطقه از طریق «تحدید حدود» حل می شد. برای غرب دشوار بود که بدون ایجاد

حوزه های مناقشات از طریق جدایی غیر طبیعی ملت ها و مذاهب این منطقه (مسلمانان اهل سنت و اهل تشیع، مسیحیان، سبایی ها، علویان دروزها و غیره) از همدیگر به کشورهایی که بر روی ویرانه های امپراطوری عثمانی به وجود آمده بودند، حکمفرمایی خود را تحمیل نماید. اصل انگلیسی «تفرقه بنداز و آقایی کن» تا به امروز اساس سیاست غرب را تشکیل می دهد. دیدگاه ها و نظریات این کارشناسان بریتانیایی پایه های محکم علمی و اسلویی داشت که همین امر امکان تبدیل کردن شرح های نظری آنها به برنامه های مؤثر عملی را فراهم کرد.

البته، راهبرد قبلی می توانست تا چند سال دیگر و حتی بیشتر کار کند ولی عربستان سعودی و قطر که از فرط ادعاهای سیاسی باد به غبغب انداختند ولی نمی توانستند این روحیه خود را با چیزی غیر از منابع مالی پشتیبانی نمایند، تصمیم گرفتند به طور فعال در «انقلاب های عربی» که در چارچوب برنامه های آمریکایی و انگلیسی توسعه دمکراسی در خاورمیانه بروز کردند، مداخله نمایند و حتی در تعیین فرجام آنها نفوذ کنند. ولی نتیجه اش چه شد؟ دیکتاتور های فاسد قدیمی جای خود را نه به نیروهای غیر مذهبی و غرب گرایی که بر توان نیرومند نسل جوان متکی شده باشند بلکه به اسلام گرایانی دادند که اکثراً بسیار تندرو بوده و پیرو اندیشه های قرن های ۱۹-۲۰ و دوران فروپاشی نظام استعماری و جنگ سرد بین ایالات متحده و اتحاد شوروی هستند. آنها به ویرانی همه طرح های غربی و به کرسی نشاندن موازین وهابی نظام اجتماعی پرداختند.

این موازین توسط ریاض و دوحه به افراتیون اهل سنت تحمیل می شد در حالی که این دو پادشاهی خودشان به برقراری دموکراسی و از بین بردن رژیم حکام فرسوده ای نیاز دارند که با اندیشه های سال های ۱۹۵۰-۱۹۴۰ به قدرت رسیدند.

به علت لجاجت و مداخله گستاخانه آنها، کشور تونس که در گذشته تکیه گاه دموکراسی عربی بود، اکنون در عمل به دولت اسلام گرایی تبدیل شده است؛ لیبی در عمل به سه قسمت جداگانه طرابلس، برقه و فزان (که جدیداً خودمختاری خود را اعلام کرده است) تجزیه شد؛ مصر دستخوش سلسله مناقشات داخلی مدنی بین نظامیان، نیروهای لاییک و اسلام گرایانی که دور «اخوان المسلمین» متحد شدند، شده و در آستانه خونریزی جدید قرار دارد. یمن نزدیک است به شمال و جنوب تجزیه شود و سوریه به صحنه نبرد بی امان نیروهای دولتی با مخالفان تبدیل شده است که قواعد بازی آنجا توسط نه شورشیان سوری بلکه جهادیون از کشورهای دیگر عربی تعیین و تحمیل می شود. چه رسد به عراق که آنجا شبه نظامیان اهل سنت در استان های غربی و مرکزی کار را به ایجاد منطقه «سنیستان» می برند تا با برادران اهل سنت سوریه متحد شوند. کردستان مدت ها است که خودمختاری دارد در حالی که زمان تشکیل منطقه خودمختار شیعه نشین عراق در دستور روز قرار می گیرد.

لذا واشنگتن بالاخره مضر بودن سیاست تحریک آمیزی را فهمید که عربستان سعودی و قطر در مرحله اخیر در جهت بی ثبات کردن اوضاع خاور میانه دنبال می کردند، و در این شرایط طی چرخش شدیدی به نزدیکی روابط با ایران علاقه پیدا کرد که می تواند به عنوان شریک راهبردی اساسی امریکا در خلیج فارس، این منطقه دارای میادین سرشار حامل های انرژی، جای عربستان سعودی را بگیرد. این تحول تا حد معینی در مقاله «رابین رایت» متخصص منطقه خاورمیانه منعکس شد که روز ۲۸ سپتامبر یعنی فردای روز رأی گیری در شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره قطعنامه ۲۱۱۸ شورای امنیت که در آن پارامترهای اساسی از بین بردن زرادخانه های شیمیایی سوریه مشخص شد، در ضمیمه روز یکشنبه روزنامه «نیویورک تایمز» چاپ آمریکا درج گردید. نویسنده این مقاله به مقاله سرهنگ رالف پترز (Ralph Peters) تحت عنوان «مرزهای خونین: خاور میانه بهتر، می توانست چه ظاهری داشته باشد (Blood borders: How a better Middle East would look)» در ماه ژوئن سال ۲۰۰۶ در مجله Armed Forces Journal درج شده بود و در آن تغییرات در مرزهای خاور میانه پیشبینی شده بود، استناد نمی کند ولی در واقع محتوای همان مقاله را با دخل و تصرف ناچیزی تکرار می نماید. به عبارت دیگر، اندیشه های سر هنری کمپبل - بنرمان و به ویژه برنارد لیوئیس که در خاور میانه برای سازمان اطلاعات انگلیس در سال های جنگ جهانی دوم کار می کرد، به صورت جدید توسط تحلیلگران عصر حاضر تکرار شده اند. از اینجا می توان نتیجه گرفت که فاتحه عربستان سعودی خوانده شده است. این کشور باید به پنج قسمت داخلی تقسیم شود که یکی از آنها یعنی استان شرقی شیعه نشین کنونی (که نام تاریخی آن الحاصه می باشد) به صدور نفت به غرب پرداخته و از تقسیم درآمدهای خود با مناطق سنی نشین خودداری خواهد کرد. منطقه تاریخی حجاز مسئول مکه و مدینه، دو شهر مقدس اسلامی شده و برای آل سعود مناطق صحرایی مرکزی (منطقه تاریخی نجد) و ایدئولوژی وهابیت باقی خواهد ماند. عسیر که منطقه جنوب غربی کشور است، به احتمال قوی دوباره به یمن شمالی ادغام خواهد شد چرا که آنجا قبایل یمنی زندگی می کنند. مناطق شمالی کشور می توانند به اردن ملحق شوند. البته نویسنده همزمان سوریه را هم «تجزیه» می کند و تجزیه قومی و مذهبی فعلی عراق را که در عمل انجام شده است، مورد تأکید قرار می دهد. ولی از همه مهمتر این است که در این نقشه ایران با همین شکل کنونی خود باقی مانده و به صورت دولت عظیمی در آمده است که بر «کوتوله های» تجزیه شده عربی سایه می افکند.

این امر به چه معناست؟ آیا واشنگتن سعی می کند بدین وسیله جلوی انتقادات عربستان سعودی از روند عادی سازی روابط ایالات متحده با ایران را بگیرد؟ شبیه به همین است. تصادفی نیست که برای اولین بار در طول تاریخ شرکت عربستان سعودی در جلسات مجمع عمومی سازمان ملل متحد، سخنرانی سعود الفیصل وزیر امور خارجه این کشور که قرار بود روز ۱ اکتبر ایراد شود، در پی انتشار این مقاله که از هر نظر قابل اعتنا است (و نیز بعد از رأی گیری در شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره قطعنامه ۲۱۱۸ و گفتگوی تلفنی حسن روحانی با باراک اوباما) لغو شد. ریاض بلافاصله سعی کرد از ایالات متحده به خاطر نزدیکی روابط با ایران ایراد بگیرد و از احتمال بیرون کشیدن دارایی خود از بانک های آمریکایی هشدار می دهد. فرار اطلاعات درباره تماس های سرویس های ویژه این پادشاهی تحت ریاست امیر بند بن سلطان با سازمان «موساد» و سازمان اطلاعات ترکیه منتشر شد. ولی این دیگر زیاده روی بود. ایالات متحده کشوری نیست که بتوان آن را تهدید کرد. تصمیم درباره ایران ناشی از منافع راهبردی آمریکاست و نمی تواند در یک ردیف با سیاست نسبت به جمهوری عربی سوریه گذاشته شود که نتیجه رشوه های شیوخ سعودی به مقامات بالای کاخ سفید بود.

از اینجا این سؤال از هر نظر منطقی سرچشمه می گیرد که اگر بعد از انتشار این مقاله برای اولین بار طی بیش از سی سال اخیر تماس تلفنی بین رؤسای جمهوری آمریکا و ایران برقرار شد، انتشار این مقاله باید چطور تعبیر شود؟ مفسران روزنامه معتبر «نیویورک تایمز» بسیار با سواد و وارد هستند تا در این برهه تاریخی حساس و دشوار بی دلیل مقالات اینقدر تندی را علیه متحدان آمریکا در خلیج فارس منتشر کنند. موضوع روشن به نظر می آید. این مقاله، نشان دهنده از هم جدا شدن اجتناب ناپذیر راه های سیاست سعودی و آمریکایی در خاورمیانه است. ریاض در سال های اخیر تمام خط سیاست خارجی خود را بر رویارویی با ایران شیعه و سوریه و عراق متحدان آن برقرار کرده و سعی می نمود ایالات متحده و اسرائیل را به «بریدن سر مار» (یعنی رژیم آیت الله های ایران) متقاعد کند که این امر از تلگرام های وزارت امور خارجه آمریکا بر می آید که سایت «ویکی لیکس» منتشر کرد. و حالات پادشاهی سعودی ناگهان متوجه شده است که واشنگتن بدون رایزنی با آن و در واقع «چشم آن را دور دیده»، گفتگو با رقیب تاریخی عربستان را شروع می کند.

بدیهی است که رهبران آل سعود می توانند تا مدتی این پیام های نیرومند از طرف نزدیک ترین متحد خود را نادیده بگیرند ولی آنها هم اکنون به بلبشو و پریشانی افکار افتاده اند که این امر از واکنش آنها به نزدیکی روابط بین ایران و آمریکا بر می آید. آنها حتماً می فهمند که ایالات متحده به بازنگری عمیق در سیاست ۲۰ سال اخیر خود در خاور میانه تن می دهد. اینطور که پیداست، در خط جدید آمریکا در منطقه جایی برای عربستان سعودی باقی نخواهد ماند زیرا در این منطقه ایران، اسرائیل و سلسله شبه دولت های شیعی که بر ویرانه های دولتهای عربی کنونی حاشیه خلیج فارس به وجود خواهند آمد، به محور سیاست آمریکا تبدیل خواهند شد.

در اینجا جا دارد نظریه «هرج و مرج سازنده» متعلق به کندولیزا رایس وزیر اسبق امور خارجه آمریکا به خاطر آورده شود که ناظر بر توسل به زورگویی و جنگ ها در سراسر منطقه بود. هدف این کار، تغییر نقشه خاور میانه بر اساس منافع ایالات متحده، بریتانیا و اسرائیل بود. این نظریه در مجموع از دو نظریه و برنامه بریتانیایی سرچشمه می گیرد. این هم مهم است که پیشرفت سریع در روابط واشنگتن - تهران در حالی صورت می گیرد که تمام منطقه خاورمیانه دستخوش جنگ ها، مناقشات و هرج و مرج شده است. به اصطلاح «بهار عربی» چند کشور اساسی پر جمعیت از جمله مصر، سوریه، عراق، لیبی، یمن و تونس را

درببرگرفته است. این به اصطلاح انقلاب ها که ابتدا چنین لقبی به آنها داده شد، در بالا بردن سطح زندگی مردم و سوق دادن آنها به سوی دموکراسی هیچ سهمی ایفا نکرده اند.

با عنایت به چرخش های تاریخی در منطقه خاور میانه، عربستان سعودی و کشورهای دیگر عضو شورای همکاری کشورهای حاشیه خلیج فارس قبل از همه نگران آن شدند که ایالات متحده به ضرر منافع اعراب و به خصوص پادشاهی های محافظه کار عربستانی که به مبانی فکری قرن ۱۷ پایبند هستند و از درون و از خارج منسوخ و کهنه شده اند، با ایران به توافق برسد. این توافقات باید بر اساس اجرای طرح هایی تنظیم شود که به موجب آنها غرب و قبل از همه ایالات متحده و بریتانیا سلطه مطلق و بی چون و چرای خود بر این منطقه دارای ذخایر سرشار حامل های انرژی را قبل از همه از طریق ادامه تجزیه آن به مجموعه های جداگانه کوچک دولتی و سیاسی اعم از شیعه، سنی، کردی و غیره تأمین خواهند کرد. تا تحقق یافتن این برنامه ها وقت زیادی باقی نمانده است.



مشکل شیعیان در عربستان سعودی ممکن است به تجزیه این کشور منجر شود

ولادیمیر یفیوموف

استان شرقی عربستان سعودی، جایی که اصلی‌ترین ذخایر نفتی این کشور در آن قرار دارد، از بهار سال ۲۰۱۱ محل درگیریهای داخلی بین سنی‌ها و اقلیت شیعه بوده است. اگر دامنه انقلاب‌های عربی به این کشور پادشاهی گسترش یابد، می‌تواند باعث نابودی بازار نفت شده و جهان را به ورطه سقوط اقتصادی بکشانند. کارشناسان بر این باورند که ایالات متحده در این مرحله اجازه وقوع چنین چیزی را نخواهد داد مگر طرح جدیدی از ثبات و امنیت، بر پایه مشارکت ایران در خلیج فارس استقرار یابد. از همین رو در سپتامبر امسال مصالحه‌ای غیر منتظره بین واشنگتن



و تهران آغاز گردید.

بهار عربی که منجر به سقوط رژیم‌های حاکم بر تونس، مصر و لیبی گردید، عربستان سعودی را نیز بی‌نصیب نگذاشته است. در استان شرقی (بزرگترین و غنی‌ترین منبع نفتی این کشور) که اکثراً شیعیان در آن زندگی می‌کنند، به طور مکرر موج مخالفت وجود داشته است. شیعیان که با جمعیتی در حدود ۴ میلیون نفر، ۱۵ درصد جمعیت عربستان سعودی را تشکیل می‌دهند، قربانیان تبعیضی هستند که توسط مقامات سعودی تقریباً در همه زمینه‌ها اعمال می‌شود؛ از خدمات عمومی و رویه اجرای قانون از سوی سازمانها گرفته تا بی‌حرمتی به حقوق مذهبی‌شان. در ریاض باور بر این است که در پشت آشوب شیعیان در این کشور، تهران قرار دارد که در پی سست کردن پایه‌های رژیم حاکم آل سعود است و بر موج جدایی‌طلبی در مناطق عمدتاً شیعه‌نشین دامن می‌زند. عربستان سعودی بر این باور است که هدف نهایی ایران تلاش برای جداکردن استان شرقی این کشور و تشکیل نوعی کنفدراسیون از شیعیان عرب شامل بحرین و جنوب عراق بوده که در سایه حمایت ایران قرار بگیرند.

در بستری تاریخی جمعیت شیعیان در مناطق شرقی عربستان سعودی و نواحی متمرکز شدند که مهمترین حوزه‌های نفتی در آنها قرار دارد و در این مناطق اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند. اگر یک شورش مسلحانه شیعی آغاز شود (تحلیل‌گران شورای همکاری کشورهای عرب خلیج فارس معتقدند که ایران کاملاً قادر به سازماندهی چنین امری است)، ضربه‌ای جدی بر اقتصاد عربستان سعودی خواهد بود چرا که ۹۰ درصد درآمد صادرات این کشور را نفت و فرآورده‌های آن تشکیل می‌دهد.

جدال میان ریاض و تهران برای اثرگذاری بر جهان اسلام بیش از یک دهه در جریان است. در سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ حاکمان سعودی مکرراً و به‌طور هم‌زمان ایالات متحده و اسرائیل را برای حمله به ایران تحریک کرده‌اند. موضوع دیگری که برای

عربستان سعودی به همان اندازه اهمیت دارد، رژیم‌های سلطنتی در منطقه خلیج فارس است که شروع "بهار عربی" شیعیان این کشورها را نیز جسور کرد. به طور ویژه مسئله بحرین وجود دارد؛ کشوری که در ۱۸ کیلومتری ساحل عربستان سعودی قرار دارد و توسط یک پُل به این کشور متصل است. قدرت حاکم در دست خاندان سُنی آل خلیفه قرار دارد و این در حالی است که سه چهارم ساکنان این کشور شیعیان هستند. مخالفان آنها در سال ۲۰۱۱ به قدری قدرتمند بودند که نیروهای امنیتی بحرین قادر به کنترل اوضاع نبوده و تنها با مداخله خشونت‌آمیز نظامیان سعودی و اماراتی بود که دوباره نظم برقرار گردید.

ریاض عقیده داشت که ناآرامی‌ها در بحرین با تحریک ایران صورت گرفته و هدف از آن سرنگونی خاندان سلطنتی و ایجاد یک حکومت با اکثریت شیعه است. و البته در صورت برگزاری انتخاباتی آزاد در این کشور چنین امری یقیناً محقق خواهد شد. لذا بر طبق نظر ریاض، ایران به هدف استراتژیک دیرینه خود که همان به دست آوردن پایگاهی در شبه جزیره عربستان است نائل شده و بر هر دو ساحل خلیج فارس تسلط خواهد یافت. پس از سرکوب خشن و ظالمانه انقلاب بحرین، تهران، عربستان سعودی را به تجاوز به خاک بحرین و غرب و ایالات متحده را به رفتار دوگانه متهم نمود. واشنگتن و کشورهای اروپایی در برابر سرکوب بی‌رحمانه بحرین توسط عربستان سعودی حتی کلمه‌ای بر زبان نیاوردند.

در این بین سازمان‌های اطلاعاتی ریاض اخطار دادند که فعالان شیعه در بحرین و مناطق شرقی عربستان در حال برنامه‌ریزی و آمادگی برای اقدامات مشترکی هستند که به محض دریافت پیام از سوی تهران، اجرایی خواهد شد. به علاوه نشانه‌هایی از نارضایتی شیعیان در قطر هم وجود داشته که بیش از ۱۰ درصد جمعیت این کشور را شامل شده و بسیاری از خاندان‌های شیعی جایگاه‌های مهمی در حوزه ساخت و ساز، تجارت، بانکها و بخش‌های خدماتی دارند. فردان که یک میلیارد و صاحب بزرگترین بانک تجاری در قطر است اگر بخواهد که هم‌کیشانش را حمایت کند، به تنهایی قادر است که اقتصاد قطر را فلج کند.

دشمنی سعودی‌ها با ایران ریشه در تاریخ دارد. کمی پس از تشکیل کشور سعودی، یکی از اولین اقدامات آنها حمله به کربلا و نجف بود؛ دو شهر مقدسی که در عراق امروزی قرار دارند. سپس در دوره جمهوری اسلامی در ایران، خصومت آشکار آنها در قتل عام زائران ایرانی در مکه بروز کرد. این زائران خواستار سرنگونی خاندان سعودی نبودند و تنها بر ضد ایالات متحده و اسرائیل شعار می‌دادند. دشمنی آل سعود با ایران ناشی از مسائل سیاسی، نفت و موضوعات هسته‌ای و منطقه‌ای نیست. سعودی‌ها از این می‌ترسند که اسلام آن‌گونه که توسط رهبری جمهوری اسلامی تفسیر شده، چهره پُر تزویر و دروغ و هابیت را به عنوان یک دکترین تنگ‌نظرانه آشکار کند؛ دکترینی که بسته به قدرت این خاندان است.

در گذشته شیعیان شرق عربستان سعودی ایالت خود را داشتند و در اوایل قرن بیستم به اختیار خود به وهابی‌ها پیوستند. اکنون شیعیان عربستان سعودی به خطری جدی تبدیل شده‌اند. هر زمان می‌توانند قیامی را آغاز کنند که ممکن است تهدیدی برای آل سعود به حساب آید. در این صورت در شبه جزیره عربستان، بحرین، یمن و سایر مناطق جهان عرب شیعیان متحد خواهند شد و قادر خواهند بود که هم از لحاظ قدرت و هم از نظر جمعیت ایالت بزرگی را بوجود آورند که رابطه بسیار دوستانه‌ای با ایران خواهد داشت.

در عین حال تبعیض علیه اقلیت‌های مذهبی به عنوان یکی از موضوع مهم سیاسی در عربستان سعودی به قوت خود باقی است. شیعیان مناطق شرقی عربستان سعودی تنها در دهه ۱۹۸۰ اجازه یافتند که مراسم عزاداری روز عاشورا را بر پا دارند. در حال حاضر شیعیان ۱۵ درصد یا ۴ میلیون نفر از جمعیت شهروندان سعودی را تشکیل می‌دهند. در عوض شایان توجه است که جمعیت شیعی همگون نیست. به عنوان مثال، در مرز ایالت یمنی نجران پانصد هزار شیعه اسماعیلی ساکن هستند. جمعیت قابل توجهی از شیعیان در مرکز مدینه وجود دارد. جمعیت شیعیان استان شرقی اثنی‌عشری و پیروان دوازده امام هستند. این باور، تفکر غالب در ایران است و بیشتر ساکنان بحرین، عراق و کویت را نیز شامل می‌شود.

در ۱۹۱۳ نواحی شیعه‌نشین امروزی در استان شرقی (در اوایل قرن بیستم این نواحی تحت سلطه امپراطوری عثمانی قرار داشت) جزئی از سرزمین سعودی بودند که توسط شاه عبدالعزیز احیا شد. جامعه کشاورزیشان تحت قیمومیت دولت بادیه‌نشین جدید قرار گرفت. بعد از ۱۹۲۶ که مدارس مذهب هنبلی در درون مرزهای عربستان سعودی امروزی تأسیس گردید، نظام دادگاهی و قوانین وهابی برای شیعیان اجباری شد. سنت اعتقادی شیعه به عنوان یک بدعت اعلام شد و تخریب اماکن مذهبی شیعیان به عنوان کشمکش هر روزه، با هدف ریشه‌کنی باورها آغاز گردید و برپایی مهمترین آیین شیعی یعنی عاشورا ممنوع اعلام شد.

تلاشهای شاه عبدالله بن عبدالعزیز که در سال ۲۰۰۵ به قدرت رسید، کمک کرد تا به حاشیه راندن اقلیت شیعه کاهش یابد. روشنفکران شیعه در گُرسی‌های آزاداندیشی برنامه‌های گفتمان ملی که با هدف ارتباط میان اندیشمندان مذهبی دو نسل فکری اسلام برقرار شده بود، شرکت کردند. هر چند اینها فقط تغییراتی جزئی هستند و اجرای کُند آنها قادر به از میان برداشتن تبعیض‌ها نیست؛ ارتش، پلیس و سرویسهای امنیتی همچنان شیعیان را در کنترل دارند. فتوای ضد شیعه مفتی‌های وهابی همچون محدودیت آزادیهای مذهبی یک واقعیت است.

مسائل حل نشده شیعیان دلایل جدی دارد؛ سرسختی مفتی‌های وهابی، حذف مراجع شیعه از شورای عالی علما و دیدگاه سعودی به ایران به عنوان یک دشمن استراتژیک. ورود شیعیان به جامعه سعودی امکان‌پذیر نخواهد بود مگر این وضعیت اساساً دچار تغییر گردد. اما برای تحقق این امر، ریاض نیازمند آن است که شیعیان را بدون هیچ‌گونه تبعیضی وارد نظام اجتماعی-سیاسی کشور کند و از مقصر دانستن تهران در مشکلات داخلی پادشاهی سعودی دست بردارد.

نقش ایران در حل بحران افغانستان

ایگور نیکلایوف

در کنفرانسها و اجلاسهای بین المللی دیپلماتیک که با هدف حل و فصل مشکلات افغانستان برگزار می‌شود، حضور نمایندگانی از ژاپن، اتریش، ایتالیا و برخی دیگر از کشورها دیده می‌شوند که از افغانستان فاصله زیادی دارند، اما حضور نمایندگان جمهوری اسلامی ایران و تاثیر آنها در این نشست‌ها بسیار کم رنگ است. این یک تناقض در دیپلماسی نوین به حساب می‌آید، چرا که کشوری با حدود هزار کیلومتر مرز مشترک با افغانستان، از روند بین‌المللی حل و فصل سیاسی بحران افغانستان به دور مانده است. عجیب‌تر از آن، کوتاهی ایران و روسیه در زمینه همکاری مشترک



برای سامان دهی اوضاع افغانستان است. البته هنوز هم زمینه‌های لازم برای دستیابی به یک طرح استراتژیک جدید وجود دارد. که از لحاظ اهمیت قابل قیاس با مسئله سوریه است.

به هر حال آنچه بدیهی است همکاری ایران و روسیه در مورد افغانستان، طرحی است که به لحاظ اهمیت استراتژیک در منطقه، بسیار حساس‌تر از همکاری مشترک مسکو و تهران درباره موضوع سوریه خواهد بود. ایران تصویر متفاوتی از آینده افغانستان دارند که با نگرش ایالات متحده و ناتو به این کشور کاملاً متفاوت بوده چرا که امروز نظم حاکم بر افغانستان منوط به حضور آیساف (نیروی بین‌المللی کمک به امنیت افغانستان) است.

تفاوت اساسی میان رویکرد ایران و روسیه به معضلات طولانی مدت "طرح غربی" افغانستان که به کابل تحمیل شده است، در حقیقت ناشی از نگرش آمریکا و ناتو است؛ زمینه‌ای که برای بازی ژئوپلیتیک واشنگتن فراهم می‌شود. غرب برای اینکه زمین بازی را مطابق میل خود درآورد، خواسته‌های مردم بومی را از به کنار می‌زند. برای تهران و مسکو آنچه ضروری است خوشبختی و امنیت مردم افغانستان است که منجر به ثبات و توفیق کشورهای همسایه افغانستان در منطقه می‌شود.

"ستاره امپریالیسم جدید بریتانیا"، اقتصاددان و تاریخدان برجسته اسکاتلندی نیل فرگوسن که در سال ۲۰۰۸ مشاور کمپین انتخاباتی جان مک‌کین بود، در حدود ۹ سال پیش در مصاحبه‌ای با تلویزیون روسیه صراحتاً گفت: "در قرن نوزدهم بریتانیا تنها قادر به کنترل کابل بود. آنها قدرت کافی برای کنترل سایر نقاط این سرزمین را نداشتند. این تقریباً شبیه چیزی است که هم‌اکنون در افغانستان در حال روی دادن است. باید توجه داشت که این مدل چیزی است که ترجیح داده شده و در اینجا یک انتخاب بیشتر وجود ندارد: شما پایتخت را کنترل می‌کنید و باقی کشور را به دست جنگ‌افروزان می‌سپارید و یا خودتان

را درگیر یک جنگ خونین و بی‌فایده در سراسر افغانستان می‌کنید." صراحت کلام این تحلیلگر بریتانیایی روشن می‌کند که چرا ناتو مشارکت روسیه و ایران را در حل بحران افغانستان محدود می‌کند. طرح غرب برای افغانستان، یک پروژه نرم استعماری است، پروژه‌ای با هدف استفاده از این کشور به عنوان سکوی پرشی برای توسعه سیاسی و نظامی بیشتر و ایجاد تهدید برای چین، روسیه و ایران و طرح‌های توسعه‌ای که به عنوان جایگزین از سوی تهران و مسکو پیشنهاد شده، به عنوان تهدیدی مستقیم در برابر نقشه‌های آمریکا و ناتو در منطقه به حساب می‌آید.

کیف‌های پُر از پول و کمک به تروریستها

این کاملاً طبیعی است که برای اجرای پروژه‌های نرم استعماری غرب در افغانستان، راه حل تهران در مسئله افغانستان بایستی از بین نادیده گرفته شود. چراکه نه تنها غیرقابل قبول بوده بلکه خطرناک نیز هست و واشنگتن با تمام تجهیزات تسلیحاتی و اطلاعاتی در تلاش برای تحقق این امر است. سلاح اصلی در اینجا متهم کردن تهران به حمایت از تروریستهای افغان است و این چیزی است که معمولاً در سرلوحه جنگ‌های اطلاعاتی غرب قرار دارد. اتهام حمایت تهران از جنبش افراطی طالبان، نمونه‌ای از دروغ آشکار و بی‌شرمانه است و به معنای فراموش نمودن این مهم است که طالبان (فرزندخوانده ایالات متحده و عربستان سعودی) در عمل سیاستی شدیداً ضد ایرانی را دنبال می‌کند. نقطه اوج کشمکشها میان ایران و طالبان که با سکوت واشنگتن همراه بود در سال ۱۹۹۸ و در بحبوحه روزهای بحرانی مزار شریف رخ داد که طی آن طالبان ۹ دیپلمات ایرانی را به قتل رساندند. با توجه به این واقعیت که وهابی‌های عربستان سعودی تأثیر زیادی بر طالبان داشته و همواره بر حذف فیزیکی شیعیان تأکید داشته و دارند، بعید به نظر می‌رسد که کشتار دیپلماتهای ایرانی تصادفی بوده باشد. این نمایش قدرتی از سوی طالبان علیه جمهوری اسلامی بود که حتی حامیان طالبان در سرویسهای اطلاعاتی پاکستان را نیز بهت‌زده کرد.

همین فعالیتهای ضد ایرانی طالبان بود که موجب شد تا در سال ۲۰۰۱ و در شروع "عملیات آزادی پایدار" ایران از ائتلاف ضد طالبان حمایت کند. اما در عین حال ایران با طرح‌های دموکراسی سازی آمریکا آشکارا مخالفت نمود. پس از این جریان ایران به عنوان تنها کشوری که قصد تضعیف آیساف را دارد اعلام شد؛ چیزی که در حقیقت با تحریک غرب صورت گرفت. با گذشت زمان، درستی هشدارهای ایران در خصوص گسترش بحران در افغانستان تأیید شد و برای غرب تنها راه فرار از سرزنشهای دیگران و شکست "دموکراسی سازی"، انداختن تقصیرها به گردن ایران بود.

در سال ۲۰۱۱ رابرت گیتس وزیر دفاع وقت آمریکا ایران را متهم به انجام یک بازی دوگانه در افغانستان کرد و گفت که بر اساس اطلاعات سرویسهای امنیتی آمریکا، ایران برای طالبان پول و سلاح تأمین می‌کند. در این مورد رئیس جمهور سابق ایران، محمود احمدی‌نژاد پاسخ داد که: "طالبان و القاعده را ایالات متحده بوجود آورده و تأمین منابع مالی و همه حمایتها از سوی آمریکا صورت می‌گیرد. حالا برای توجیه حضور خود در گوشه دیگری از زمین و ۱۲ هزار مایل دورتر از آمریکا، اصطلاح تروریسم را بهانه کرده‌اند."

مرز پُر التهاب

با توجه به گزارش سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۹، ۴۰ درصد از مواد مخدر تولید شده در افغانستان، از مرز ایران عبور می‌کند. این واقعیت به تنهایی کافی است تا نشان دهد که بی‌ثباتی در افغانستان، حضور نیروهای غربی و تشویق برای تولید مواد

مخدر یک تهدید برای امنیت ملی جمهوری اسلامی خواهد بود. همچنین با برنامه‌ریزی کشورهای غربی و در رأس آنها ایالات متحده آمریکا، یک سازمان تروریستی به نام "جندالله" با هدف کشتار و تخریب از افغانستان وارد اُستان سیستان و بلوچستان شد که با تلاش دستگاه‌های اطلاعاتی و نظامی ایران، هسته مرکزی "جندالله" در پایان سال ۲۰۱۰ عملاً نابود شد و رهبر این گروه، عبدالمالک ریگی به اعدام محکوم و کشته شد. مدت زمانی از این شیطنت ها نگذشته که در سال جاری، "جندالله" با کمک‌های مالی سخاوتمندانه از سوی حامیان خود، دوباره احیا شد.

امروز این سازمان با استفاده از درآمد حاصل از قاچاق مواد مخدر، چالش‌هایی را در برابر ایران قرار داده است که از آن جمله می‌توان به بروز سلفی‌گری در میان اهل سنت ایران و فعالیت‌های خرابکارانه سرویس‌های جاسوسی سعودی و اسرائیل نام برد. برای اسرائیل در مبارزه علیه تهران، "تفاوت‌های اساسی ایدئولوژیک" میان تل آویو، پادشاهی عربستان سعودی و سلفی‌ها به طور ناگهانی ناپدید می‌شود.

علاوه بر این مسائل، با توجه به برنامه‌های گوناگون سایت‌های نظامی - جاسوسی برای پرواز هواپیماهای بدون سرنشین آمریکایی بر فراز ایران که توانایی رصد خاک ایران و ضربه زدن به تأسیسات نظامی را دارند، روشن می‌گردد که افغانستانی با ثبات، بدون حضور نیروهای نظامی غربی یک اولویت برای تأمین امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است و در راه ایجاد منطقه‌ای با ثبات در افغانستان، از سال ۲۰۰۱ ایران بسیار موفق‌تر از غربی، بوده که با صرف هزینه‌های چند میلیارد دلاری در پی برقراری افغانستانی دموکرات بوده است. حتی رسانه‌های غرب هم نتوانسته‌اند از موفقیت ایران در این زمینه چشم‌پوشی کنند. مقاله نشریه "ورلد پالیטיکس ریویو"، با عنوان "کمک‌رسانی ایران به افغانستان و تاجیکستان با موانعی روبه‌رو است" صراحتاً و البته با تردیدهایی اعلام می‌کند: "هرچند تلاش ایران برای گسترش دامنه نفوذ در جهت کسب منافع خود است، با این حال به ثبات بیشتر در افغانستان و تاجیکستان کمک کرده است. اگر ایران بتواند دوباره به جامعه بین‌المللی بپیوندد، قادر خواهد بود که به چهره‌ای قدرتمندتر، در جهت ایجاد تغییرات سازنده در وضعیت منطقه تبدیل شود..."

منطقه ثبات

در استان هرات افغانستان و مناطق اطراف آن، برق توسط ایران تأمین می‌گردد و در کنار چراگاه شترها، جاده‌ای آسفالت‌ه صاف و همواری به طول ۱۲۰ کیلومتر کشیده شده که از بهترین جاده‌های افغانستان است و تا مرز ایران ادامه دارد. این جاده شبیه هیچ یک از جاده‌های جدید افغانستان نیست ولی حقیقت دارد. ایران از اولین کشورهایی بود که دولت موقت انتقالی افغانستان به ریاست حامد کرزای را به رسمیت شناخت. شایستگی دیپلماتیک ایران موجب موفقیت کنفرانس ۲۰۰۵ در کشور آلمان با موضوع آینده افغانستان شد. در توکیو و در کنفرانسی با هدف کمک‌های مالی به افغانستان، ایران در زمره اصلی‌ترین حامیان احیای اقتصاد این کشور بود. تهران برنامه‌ای را جهت همکاری با کابل پیشنهاد کرد که شامل کمک‌های مالی دولت به ارزش ۵۰۰ میلیون دلار، پرداخت حقوق معلمان در کابل به مدت ۶ ماه و ساخت بزرگراه مشهد - هرات بود. کمک‌های ایران همچنان اصلی‌ترین درآمد سرانه در افغانستان است و وجوه ارسالی از سوی ایران در سالهای ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲، ۶ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را شامل می‌شد. سرمایه‌گذاری ایران به ویژه در ولایت هرات کمک کرد تا میزان تجارت دوجانبه در سال ۲۰۱۰ به ۱,۵ میلیارد دلار افزایش یابد.

محاسبات اقتصادی طرح آمریکایی "جاده جدید ابریشم" روی کاغذ ماند و این در حالی است که ایران اعلام کرده صادرکنندگان افغانی از ۹۰ درصد هزینه‌های گمرکی و ۵۰ درصد هزینه انبار معاف هستند و از امکان ترانزیت رایگان در گمرک چابهار در جنوب ایران برخوردار خواهند بود. طرح راه‌آهن سراسری افغانستان که توسط ایران پیشنهاد و مورد حمایت هند و چین قرار گرفت، افغانستان و تاجیکستان را در مسیر ترانزیت عمومی قرار می‌دهد، و همین باعث چالشی بزرگ گردید، چرا که رقیب مستقیم "جاده جدید ابریشم" است. برخلاف باور عمومی طرح‌های اقتصادی ایران نه تنها بر شیعیان افغان، هزاره‌ها و تاجیک‌ها بلکه بر سرتاسر افغانستان متمرکز شده است. طبیعتاً این امر موجب ناراحتی شرکت‌های حمل و نقل غربی است. سر آخر ایران به دور از لفاظی‌های سیاسی و نشان دادن در باغ سبز، امروز به افغانستان و آسیای مرکزی، جایگزینی برای طرح توسعه غربی پیشنهاد می‌کند؛ طرحی که بر اساس نیازهای واقعی اقتصاد افغانستان سنجیده شده و شاخصه‌های جامعه سنتی افغانستان در آن در نظر گرفته شده است.

زیر چتر ناتو

سال ۲۰۱۴ به لحاظ سیاسی و نظامی موقعیت تازه‌ای برای افغانستان و همسایگانش خواهد بود و تهدیدها و چالش‌هایی را برای منافع روسیه و ایران در منطقه به همراه خواهد داشت. "خروج نیروهای نظامی" که از سوی واشنگتن مطرح گردیده به هیچ وجه به معنی خروج آمریکا و متحدانش از افغانستان نیست. آنها با داشتن دلایلی کافی، از جمله مفاد توافقنامه همکاری استراتژیک آمریکا-افغانستان، در آینده حضور خود را در این منطقه توجیه خواهند کرد. بدیهی است که آیساف فعالیت‌های خود را در قالب شرکت‌های نظامی خصوصی که بودجه‌شان توسط افغانستان تأمین می‌شود، به راه خود ادامه خواهد داد. آژانس‌های تجاری بین‌المللی همچنان در اقتصاد افغانستان خواهند ماند و منافع خود را کسب خواهند کرد و ممکن است در رشوه‌پردازی در قراردادهای و سایر شیوه‌های فاسد مالی با مقامات روسی وارد رقابت شوند. باید توجه داشت که برای غرب، حضور در افغانستان به تنهایی یک هدف نیست بلکه این موقعیت، پایگاهی را جهت تداوم حضور آنها در منطقه آسیای میانه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فراهم می‌کند و این نفوذ، به چالشی در رابطه غرب با تهران، مسکو و پکن تبدیل خواهد شد.

با شروع عملیات آزادی پایدار در سال ۲۰۰۱ توسط آمریکا، این کشور نقاط کلیدی در آسیای میانه و قزاقستان ایجاد نمود که امکان دسترسی به دریای خزر را برایش فراهم می‌کند (این موضوع با در نظر گرفتن توافقنامه‌های میان آمریکا و قزاقستان و آذربایجان، به وقوع خواهد پیوست) و اجازه می‌دهد که آمریکا فشار سیاسی کافی را بر کشورهای آسیایی حفظ کرده و از این طریق انقلاب‌های رنگین را در منطقه سازماندهی کند. بدون شک تهدید از دست دادن قدرت در میان رژیم‌های حاکم بر این کشورها سبب توجه و تمایل آنها به خواسته‌های غرب خواهد شد. مرکز ترانزیت کالا در قرقیزستان همچنان به عنوان یک پرسش مطرح بوده چرا که این مکان در هر لحظه ممکن است با تجهیز تسلیحات نظامی ناتو و تقویت و تبدیل آن به پایگاهی برای نیروهای حافظ صلح، نقش سازمان پیمان امنیت عمومی (CSTO) را به حداقل برساند. پیامد این امر کاهش تسلط روسیه، چین و ایران بر منطقه خواهد بود و منطقه را به زیر چتر ناتو خواهد برد.

ایران به تنهایی می‌تواند باعث از بین رفتن و یا حفظ ثبات موجود در افغانستان شود. منابع مالی و سیاسی که تهران به افغانستان اختصاص داده کاملاً محدود است و اولین دلیل آن هم وجود تحریم‌ها است. امروز ایران در تلاش برای رقابت با

.....

متحدان آمریکا، ناتو و سازمانهای چند ملیتی است که از موقعیت متزلزل خود آگاهی دارند. اما ثبات در افغانستان هم منافع ایران و هم منافع روسیه را در پی خواهد داشت. همکاری میان مسکو و تهران در مسئله افغانستان و گفتمان میان روسیه، ایران، هند و چین (که مشارک پاکستان و کشورهای استقلال یافته آسیای میانه را هم در پی خواهد داشت) به کلیدی برای ثبات افغانستان و سپس منطقه خواهد انجامید.

نادیده گرفتن نصایح سیاسی و اظهارها در خصوص تهدیدهای افغانستان ممکن است به دو معضل منجر شود: تولید مواد مخدر و بیکاری در افغانستان. غرب نه تنها قصد مقابله با این چالشها را ندارد بلکه به تشویق آن هم علاقه مند است. بنابراین آنها بایستی با گفتمانی که از سوی مسکو و تهران آغاز شده، از منظر نیاز منطقه روبه رو شوند و به جای چشم دوختن به کمکهای بین المللی به کابل، منافع خود را در امنیت داخلی جستجو کرده و با نفوذ غرب مقابله کنند.

مثلت مرگ در سوریه

الکساندر الکسیف

از آن زمان که با برنامه ریزی CIA سه کشور عربستان سعودی، قطر و ترکیه در خاک جمهوری عربی سوریه شروع به مداخله نمودند، لقب مثلث مرگ به آنان اطلاق گردید. حمد بن جاسم بن جابر آل ثانی (پیش از استعفای خود در ژوئن امسال) و بندر بن سلطان شاهزاده سعودی که از نیمه جولای سال ۲۰۱۲ هدایت سازمان امنیت عربستان سعودی را بر عهده دارد، از ابتدا نقشهای اصلی را در این اتحاد سه جانبه بر عهده داشتند. تا ماه می سال جاری، تمامی پشتیبانیهای مالی و نظامی علیه سوریه توسط این



دو نفر به انجام رسیده است. بن سلطان به عنوان تأثیرگذارترین فرد خارجی در ایالات متحده مطرح است. معروف است که او حامی مالی عملیات کنتر در نیکاراگوئه، مزدوران افغانستان، بوسنی و لیبی، شورشیان چین و امروز تروریستها در خاک سوریه است. او یکی از کسانی است که مظنون به دست داشتن در طرح ریزی حمله تروریستی در دمشق است که منجر به کشته شدن چهار تن از فرماندهان عالی رتبه ارتش سوریه گردید و همچنین در پشت تحریکاتی که منجر به استفاده گاز سارین علیه جمعیت صلح طلب شد نیز در مظان اتهام قرار دارد.

در حالی که عربستان سعودی و قطر همواره در پشت صحنه دست به عمل زده‌اند - هر چند خود را به خوبی پنهان نکرده - و رسماً از سیاستهایی که هدف آن تشکیل ائتلاف نیروهای مخالف سوری و تأسیس "دولت در تبعید" و فعالیت در دیگر کشورهای عربی است طرفداری نموده‌اند، ترکیه نیز در این میان وظیفه اجرای همه اقدامات نظامی ممکن را بر عهده داشته است. مبارزان سوری که تحت فرمان به اصطلاح ارتش آزاد سوریه قرار دارند، در ترکیه مستقر هستند و ستاد فرماندهی آنها در آدانا در جنوب ترکیه در ۱۰۰ کیلومتری مرز سوریه قرار دارد. برنامه ریزی برای پشتیبانی شورشیان و تروریستهای فعال در خاک سوریه از همین نقطه صورت می‌گیرد. ترکیه نه تنها سلاحهای سبک بلکه خمپاره‌انداز و آر پی جی برای ارتش آزاد سوریه فراهم می‌کند. مطابق دستور رئیس جمهور آمریکا ستاد فرماندهی شبه نظامیان در آدانا تحت نظر CIA قرار دارد. در مجاورت این ستاد پایگاه هوایی اینجیرلیک آمریکا مستقر است. بنابراین به راحتی می‌توانیم به این مثلث مرگ، عضو چهارم را هم اضافه کنیم؛ ایالات متحده.

از ابتدای ماه آگوست امسال با اعلام خبر اجازه اوباما به CIA و دیگر سرویسهای امنیتی آمریکا جهت کمک به شورشیان ارتش آزاد سوریه در براندازی بشار اسد، حمایت نظامی غیررسمی از شورشیان، حالتی قانونی به خود گرفت. در اواخر ماه جولای دولت آمریکا سازمان جدیدی را در واشنگتن راهاندازی کرد که گروه حمایت از سوریه (SSG) نام دارد. این سازمان با دریافت

مجوزی از وزارت خزانه‌داری آمریکا اجازه دارد تا بطور مستقیم برای شورشیان سوری پشتیبانی مالی، اطلاعاتی و لجستیکی فراهم کند، البته ارائه خدمات در موارد دیگر ممنوع است. فهرستی از وصول سلاحهای آمریکایی نیز مورد تأیید قرار گرفت. این گروه، برنامه‌ریزی برای فراهم نمودن سلاح را به شیوه‌ای بسیار کارآمدتر از قطر و عربستان سعودی انجام می‌دهند. در این روش سلاح بطور مستقیم به دست تروریستها فرستاده نمی‌شود.

از اواخر ماه سپتامبر امسال، گروههای شورشی سوری به چند دسته ایدئولوژیک تقسیم شدند که سه گروه اصلی را شامل می‌شوند. گروه اول ارتش آزاد سوریه است که تحت فرماندهی نظامیان فراری ارتش قرار دارد که تروریست و مجرمان نیستند. آنها با در نظر گرفتن "گروه حمایت سوریه" که کمکهای مالی سخاوتمندانه‌ای برایشان به همراه دارد در تلاشند تا وجهه‌ای سیاسی برای خود بوجود آورند. گروه دوم شورای ملی سوریه است که عمدتاً متشکل از دگراندیشان و مخالفان سیاسی است که از سالها پیش سوریه را ترک کرده‌اند. این شورا به لطف کمکهای مالی قطر موجودیت دارد. گروه سوم شاخه سوری اخوان المسلمین است که با فاصله گرفتن از شورای ملی، واحدهای نظامی خود را ایجاد کرده و مستقل از ارتش آزاد سوریه است. این گروهها در حال حاضر هم با یکدیگر در مناقشه بوده و هم در کشمکش با گروههای وهابیونی که خود را "رزمندگان جهاد" معرفی کرده و به سرعت در حال قدرت گرفتن هستند. در نتیجه حامیان شورشیان سوری نیز دچار چند دستگی شده‌اند: ارتش آزاد سوریه توسط "گروه حمایت سوریه" از آمریکا پول دریافت می‌کند، شورای ملی سوریه با پول دریافتی از قطر به حیاتش ادامه می‌دهد و شاخه سوری اخوان المسلمین نیز از حمایتهای سخاوتمندانه عربستان سعودی بهره‌مند است.

ترکیه نیز به دنبال کسب منافع خود در سوریه است، هر چند که در مقایسه با اوایل شروع کشمکشها، بر شدت جاه‌طلبی هایش در سالهای اخیر افزوده شده است. به خصوص هنگامی که تقریباً بطور آشکار از نیاز دوباره به یک امپراطوری عثمانی جدید به رهبری آنکارا سخن گفت. نتیجه این بود که عربستان سعودی به منظور کاهش جاه‌طلبی های متحد خود، در ژوئن امسال با تحریک مخالفان اردوغان (نخست وزیر ترکیه) در استانبول و چند شهر مهم دیگر، ترکیه را گوش مالی داد. برخورد ریاض با قطر و امیر مغرورش حتی سخت تر بود و در پایان ماه ژوئن امسال به راحتی او را از مسند قدرت کنار گذاشت. پس از کناره‌گیری امیر حمد مقام او به پسر وسطش، تمیم رسید که برای نقش رهبری هنوز به بلوغ کافی نرسیده است. این مثلث شکننده در ابتدا یکپارچه به نظر می‌رسید! شرکای عربستان سعودی یک چیز را در محاسبات خود نگنجانده بودند و آن نفوذ عربستان سعودی بر واشنگتن به ویژه از نظر مالی است که بسیار مهمتر از نقش قطر به عنوان یک میدان گازی کوچک و نقش ترکیه‌ای است که هر چند مهمترین حضور را در منطقه قفقاز و آسیای میانه دارد، ولی در خاور میانه چنین نیست. افزون بر این، پادشاهی عربستان سعودی مهمترین تولیدکننده نفت در بازارهای جهانی است. بنابر این، تابستان امسال شاهد شکافی روشن میان حامیان مالی خارجی جنگ سوریه بود که آنها را به دو اردوگاه تقسیم نمود. این مسئله موجب سردرگمی میان مخالفان اسد شد. رقابت میان دو محور منطقه یعنی ترکیه و قطر از یک سو، و عربستان سعودی تحت حمایت آمریکا از سوی دیگر، در حقیقت منجر به شکافی در بین صفوف مخالفان سوری شده است. کشمکش بر سر پول و سلاح، فقط تنشهای فزاینده این دو اردوگاه را افزایش خواهد داد. محور قطر-ترکیه از اخوان المسلمین حمایت می‌کند، در حالی که محور سعودی توسط آمریکا حمایت شده و بر روی گروههای مخالف نیمه مذهبی و سکولار حساب می‌کند نه عملیات تروریستهای متعصبی چون جبهه النصره یا دولت اسلامی عراق و گروه شام که در حقیقت شاخه‌های القاعده هستند.

سلاحهای قطری از طریق ترکیه وارد عراق می‌شود و مستقیماً به دست گروههای وابسته به اخوان المسلمین و القاعده می‌افتد که عمدتاً از مزدوران خارجی تشکیل شده‌اند. در همین حال سعودیها با ترس از نفوذ اسلام رادیکال در حال تجهیز نظامیان فراری از ارتش سوریه هستند. با این حال بدترین اتفاق این است که نه حکومت وهابی سعودی بلکه ترکیه نیمه سکولار حامی اصلی عناصر اسلامگرا در سوریه است. ایالات متحده از خطمشی ریاض حمایت می‌کند و سلاحهای سعودی از طریق اردن وارد سوریه می‌شود. جهادگران افراطی همچون جبهه النصره، علاوه بر قطر از سوی افراد و سازمانهای خصوصی مستقر در کشورهای حاشیه خلیج فارس از جمله کویت و امارات متحده عربی، مورد حمایت قرار می‌گیرند.

در میان رسانه‌ها نیز بر سر جنگ در سوریه چند دسته‌گی رخ داده است. رقابت بین شبکه الجزیره قطر و العربیه عربستان است. العربیه از مخالفان غسان حیتو می‌گوید در حالی که الجزیره شور و شوق نخست‌وزیر در تبعید را به تصویر می‌کشد که چگونه در حلب توسط شورشیان لواءالتوحید، وابسته به اخوان المسلمین مورد استقبال قرار می‌گیرد.

شایان ذکر است که از ابتدای "بهار عربی"، رقابتی جدی میان عربستان سعودی و قطر بویژه در مصر بوجود آمد. سلطه اخوان المسلمین در همه کشورهای عربی که بهار عربی را تجربه کردند موضوعی است که به شدت مایه نگرانی عربستان سعودی است. از همین رو است که برکناری محمد مرسی رئیس جمهور مصر توسط نیروهای نظامی این کشور در آگوست امسال، موجب شادمانی سعودی‌ها می‌شود. البته مشکل در حمایت عناصر افراطی از سوی رقبای ریاض نیست. چرا که عربستان وهابی، حامی گروههای سلفی است که به مراتب افراطی‌تر از اخوان المسلمین هستند. مهمترین هدف دستیابی به برتری در نفوذ سیاسی است.

از زمانی که بحران سوریه با تحریکات نیروهای متعدد خارجی به یک جنگ تمام عیار تبدیل شد، در تفرقه میان این نیروها ترکیه آشکارا به سمت قطر متمایل شد. ظاهراً دوحه بیش از هر جای دیگر پول در اختیار آنکارا قرار می‌دهد و حتی با منابع سرشار گاز خود، ترکیه را اغوا می‌کند. تشکیل این جبهه دوگانه یعنی قطر-ترکیه از یک سو و جبهه عربستان سعودی، اردن و امارات متحده عربی از سوی دیگر اوضاع را به حدی وخیم نموده که منجر به خونین‌تر شدن شرایط گردیده است. به عنوان مثال انفجار مرموز در شهر ریحانلی ترکیه در ۱۱ ماه می، که ۵۱ کشته بر جای گذاشت و بطور گسترده‌ای توسط رسانه‌های ترکیه نادیده گرفته شد. اردوغان نخست وزیر ترکیه بدون ارائه هیچ مدرکی، دولت سوریه را به دست داشتن در این بمب‌گذاری متهم کرد. گروهی از هکرهای ترک با عنوان "رِدْهک" ادعا می‌کنند که سازمان اطلاعاتی ترکیه پیشتر می‌دانسته که جهادگران گروه جبهه النصره در حال آماده‌سازی سه خودروی بمب‌گذاری شده در خاک ترکیه هستند. به علاوه اردوغان بدون رفتن به شهر ریحانلی جهت ابراز همدردی با خانواده قربانیان، به آمریکا سفر کرد. از سوی دیگر در هفته گذشته مقامات سه کشور عربی برای دیدار به واشنگتن سفر کردند: عبدالله دوم پادشاه اردن، محمد بن زاید بن سلطان آل نحیان شاهزاده امارات متحده عربی، و سعود الفیصل وزیر امور خارجه عربستان سعودی. این کشورها از دو کشور دیگر درگیر جنگ یعنی ترکیه و قطر شکایت داشتند. این دو کشور بدون هماهنگی با سایر طرفهای درگیر در جنگ سوریه، در حال ارسال مقادیر زیادی پول، اسلحه و مهمات به سازمانهای اسلامی بویژه گروههای مرتبط با اخوان المسلمین هستند.

حادثه خونین مرموز دیگری نیز در ۵ ماه می رخ داد که طی آن یک بمب‌گذار انتحاری در موگادیشو پایتخت سومالی به یک هیئت قطری حمله کرد. در آن هنگام این هیئت در حال بازدید از موگادیشو بود. وزیر کشور قطر نیز جزو این هیئت بود اما ظاهراً همراه گروه نبوده است. درست کمی بعد از حادثه، روزنامه لبنانی الدیار نوشت که در پی این حمله رئیس سازمان امنیت

قطر، احمد ناصر بن قاسم آل ثانی کشته شده است. بنا به گزارش این روزنامه در نوامبر سال ۲۰۱۲ نخست وزیر قطر، حمد بن جابر آل ثانی و رئیس سازمان امنیت این کشور با رئیس موساد و نخست وزیر اسرائیل بنیامین نتانیاهو دیدار کرده‌اند. در این جلسه آنها درباره نقشه‌ای برای ترور بشار اسد مذاکره کردند. در این جلسه نخست وزیر اسرائیل در ازای مشارکت کشورش در این عملیات و سقوط اسد، خواستار به رسمیت شناخته شدن کشورش از سوی شورای همکاری کشورهای عرب خلیج فارس شد. بنا به اطلاعاتی که از حلقه اطرافیان رئیس سازمان امنیت قطر بدست آمد، او در رؤیای تصرف دمشق بود و برای تحقق چنین رؤیایی قصد همکاری با اسرائیل را داشت. بنا به گزارش الدیار، آل ثانی همان کسی بود که پس از آموزش جهادگران یمنی توسط نیروهای ویژه آمریکا در قطر مسئول انتقال آنها به سوریه بوده است.

پس چه کسی در پشت انفجار موگادیشو دست داشته است؟ در سوماتی تنها یک گروه وجود دارد توانایی انجام چنین حمله‌ای در ابعاد بزرگ را با استفاده از دو خودروی مواد منفجره دارد: گروهی که با القاعده همکاری می‌کند و نام آن الشباب است. هنوز مشخص نیست که آل ثانی در طی حمله چگونه کشته شده است. هر چند مسلم است که این تلاش از سوی القاعده صورت گرفته است. در پس این رویدادهای زنجیروار که دامنه‌اش به آفریقا هم کشیده شده، رقابت میان دو محور ترکیه-قطر و عربستان سعودی به راحتی قابل مشاهده است.

شاهزاده بندر در آگوست امسال در توضیح اقدامات عربستان به ایالات متحده، آن را تلاشی برای حذف افراطی‌ترین جناحهای مخالفان سوریه، با هدف مقابله با گروههای تندروی اسلامگرا عنوان کرد. بخش دیگری از این اقدامات، تصمیم برای انتقال سلاح به سوریه از طریق سلیم ادریس، رئیس شورای عالی نظامی ارتش آزاد سوریه بود. بنابراین از یک سو عربستان اخوان-المسلمین را تحت کنترل خویش درآورده و از دیگر سو سه ماه قبل از طریق بمب‌های القاعده در سوماتی پیامی را برای قطر فرستاد و در نهایت هم انفجار در ریحانلی.

در نتیجه امروز اتحاد عجیب و غریبی در حال شکل‌گیری است؛ مثلی نه با سه ضلع عربستان سعودی، ترکیه و قطر بلکه به شکل ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و القاعده. اینها نیروهای در حال مبارزه علیه رژیم سوریه هستند، البته فارغ از شورشیان محلی. هرچند که هدف هر یک از این بازیگران متفاوت با دیگری است. در حالیکه آمریکا در پی نابود کردن آخرین رژیم مستقل جهان عرب است تا متحد خود اسرائیل را در مقابل سلاحهای شیمیایی محافظت کند و در عین حال با محروم کردن تهران از تنها متحد عربش خود را به ایران هرچه نزدیکتر نماید، ریاض در حال برنامه‌ریزی برای سلطه و هابیت در منطقه است. عربستان نیازمند آن است که نفوذ ایران و سوریه را از بین ببرد و آنها را به خارج از فضای سیاسی منطقه براند. با این حال عربستان تنها تا زمانی مایل به حفظ امنیت اسرائیل و منافع ژئوپلیتیک آمریکاست که منافع خودش را در خطر نیندازد. بعید است که برنامه‌های طرح‌ریزی شده توسط خاندان سعودی شامل استقرار دموکراسی در سوریه باشد، بویژه با توجه به این واقعیت که پادشاهی آل سعود تا بیشترین حد ممکن از دموکراسی به دور است.

با این وجود حتی اگر آمریکا و عربستان زمینه مشترکی را بیابند، اهداف عضو سوم این اتحاد به شکلی افراطی با آنچه دو کشور اعلام کرده‌اند متفاوت است. هم اکنون شبه‌نظامیان القاعده و رهبرانشان از تشکیل حکومتی اسلامی در سوریه سخن می‌گویند که بر اساس قوانین شریعت اداره شود. علاوه بر این ایمن الظواهری رهبر القاعده در آخرین اظهاراتش درباره سوریه گفته مخالفان رژیم بشار اسد نه تنها باید علیه او مبارزه کنند بلکه باید با کشورهای غربی نیز چنین کنند. آمریکا باید در نظر داشته باشد که القاعده مسیر خروج نیروهای ناتو از افغانستان را پیش نخواهد گرفت و اهداف خود را بر واشنگتن تنظیم می‌کند. و

به نظر می‌رسد برقراری دموکراسی در سوریه که تا به این حد توجه سیاستمداران اروپایی و آمریکایی را به خود جلب کرده، از دسترس خارج شده است. حامیان "حکومت اسلامی" بر پایه شریعت هم اینک در صفوف مزدوران خارجی هستند که توسط آمریکا و عربستان وهابی مورد حمایت مالی قرار می‌گیرند.



ژنو و پرونده هسته‌ای ایران، امیدها و چالش‌های جدید

مذاکرات ایران و ۵+۱ پیرامون برنامه هسته‌ای ایران در حالی دیروز در ژنو پایان یافت که منجر به توافقی نگردید اما مسئله هسته‌ای ایران را از دستور کار جامعه بین‌المللی خارج ساخت. اما رویکرد جدید پیشنهاد ایران و ایجاد زمینه‌های سیاسی و فنی با پیامدهای گسترده، بیانگر این حقیقت است که برگه نو در پرونده هسته‌ای ایران گشوده شده است. در این مذاکرات طرف ایرانی جدیت و اراده قطعی خود را برای حصول توافق نشان داد که برای ۵+۱ عمل و انتخاب دیگری غیر از پذیرش پیشنهاد ایران بعنوان اساس مذاکرات باقی نگذاشت. شاید مسئله اساسی در ژنو نه پیشنهاد ایران و نه آمادگی غرب به طور عینی برای سنجش و بررسی آنها نبوده، بلکه مسئله اساسی ایجاد مسیری بود به سوی حل و فصل هرچه سریعتر مسئله هسته‌ای ایران و نام‌گذاری طرحی که توسط تهران به ۵+۱ پیشنهاد شده است. یعنی "پایانی بر یک بحران غیر ضروری؛ آغازی برای افق‌های جدید"



روند سریع مذاکرات

سخنان محمد جواد ظریف، رئیس هیئت نمایندگان ایران راجع به این مسئله اینگونه بود: "اکنون درس‌هایی از تجربه تلخ مربوط به اعمال تحریم‌ها علیه ایران به دست آمده است که هیچ نتیجه‌ای برای هیچ یک از طرفین نداشته است. به همین دلیل و با توجه به این تجربه تلخ، معتقدیم که ۵+۱ باید رویکرد خود در زمینه پرونده هسته‌ای ایران را تغییر دهد و این امر کاملاً مربوط به ایران و غرب است. ناسازگاری تهران، مقاومت بیش از حد، عزم آمادگی برای گذر هر چند به منظور یک سازش جزئی، برای جمهوری اسلامی ایران هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی فراوانی را به دنبال دارد. اما هزینه‌های سیاسی و مالی تحمیل شده به غرب نیز کمتر از آن نبوده و این در حالی است که برنامه‌های خاورمیانه‌ای غرب بدون حضور ایران به بن‌بست رسیده است."

یک سال قبل طرفین این فرصت را به هم دادند تا جریان مذاکرات را به تاخیر بیاورند. بازی در ناسازگاری و میل به حیل‌های قانونی و استفاده از پروتکل‌ها از جمله آنهاست. امروز اما شرایط تغییر کرده است. بدون حصول موفقیت در زمینه پرونده هسته ایران، امکان حضور ایران در جریان توافق خاورمیانه وجود ندارد. عراق و سوریه، حزب الله و حماس، تضمین امنیت شیوخ عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس و مسائل افغانستان نمونه‌هایی هستند از مشکلات جهانی که بدون حضور مستقیم تهران به راحتی امکان پذیر نیستند.

از سوی دیگر فشار و جدال سخت درونی ایران حول مسئله همگرایی با غرب، حمله محافظه کاران به میانه‌روها از دولت تدبیر و امید باعث می‌شود روحانی و دولت او بیشترین تلاش را برای دستیابی به نتیجه مذاکرات با ۵+۱ انجام دهد. نتایجی که می‌تواند جامعه ایران را بعنوان مدرکی برای دوره جدید مدیریت روحانی نشان دهد. اکنون در این روزها برای کابینه روحانی توقف رکود اقتصادی بیشتر، تثبیت و تقویت پول ملی، کاهش تورم و در واقع بالا بردن استانداردهای زندگی مردم ضروریست. اعتبار و اعتماد به حل و فصل مسائل دارای الویت، توسط روحانی دارای بازه زمانی ۲ تا ۶ ماهه است. تمامی این مسائل بدون حذف تحریم‌های یک‌جانبه و فلج‌کننده علیه ایران حل نشدنی خواهد بود. اما بدون برقراری رابطه با غرب این امر دور از ذهن به نظر می‌رسد. برقراری رابطه با غرب به نوبه خود بدون رزومه موفقیت‌آمیز و حقیقی در حل برنامه هسته‌ای ایران غیر ممکن است. اما دستیابی به جریان واقعی و موفقیت‌آمیز در مذاکرات با ۵+۱ هم بدون اعطای امتیازات از طرف تهران امکان پذیر نیست.

این مسئله برای تهران و غرب ضرورت دستیابی به توافق و ترتیباتی را که بیانگر روند سریع مذاکرات است، حادث می‌نماید. در این مورد معاون وزیر امور خارجه روسیه "سرگئی ریابکوف" در مورد این مسئله چنین بیان کرده است. "روند جریان مذاکره در دور جدید سرعت یافته و تعیین روزهای ۷ تا ۹ نوامبر به عنوان دور بعدی مذاکرات گواه این مدعاست که این روند در مقایسه با استانداردهای مذاکرات ایران با ۵+۱ در دوره‌های قبل بی‌سابقه و جالب توجه است.

جزئیات فنی خسته کننده

در طرح مذکور که با عنوان "پایانی بر یک بحران غیرضروری؛ آغازی برای افق‌های جدید" که توسط محمد جواد ظریف ارائه شده است، پیشنهادهایی با ماهیت توافق جویانه مطرح گردیده است. چکیده اسلایدهای نمایش داده شده در حضور نمایندگان ۵+۱ را می‌توان به چهار بخش مختصر اما حقیقتاً انقلابی تقسیم نمود.

۱. تهران آماده توافق پایدار در زمینه کنترل‌های بین‌المللی از طریق بازرسی سر زده از تاسیسات هسته‌ای در ازای به رسمیت شناخته شدن حق خود در زمینه تحقیقات صلح‌آمیز هسته‌ای است.

۲. ایران آماده توقف جریان غنی‌سازی اورانیوم با ۲۰ درصد است اما از این امر کاملاً دست نمی‌کشد تا آنجایی که اورانیوم ۲۰ درصد در تولیدات دارو و اهداف علمی کاربرد داشته باشد.

۳. تهران آماده ارائه مازاد اورانیومی غنی سازی شده ۲۰ درصد خود بدون انتقال آن به خارج و تحت کنترل و نظارت‌های بین‌المللی است.

۴. و نهایتاً ایران آماده محدود سازی تعداد سانتریفیوژهای خود و توافق در مورد چگونگی کنترل بر روی تاسیسات فردو و اراک با جامعه بین‌المللی است.

در ازای این گام‌های برداشته شده، ایران انتظار دارد که تحریم‌ها برداشته شود و برای توقف تدریجی آماده است، در مرحله اول لغو تحریم‌ها نه تمامی آنها بلکه:

- در نخستین گام لغو آن دسته از تحریم‌ها که از سوی سازمان ملل متحد و شورای امنیت اعلام شده
- در گام بعدی رفع آن دسته از تحریم‌ها که به طور یک‌جانبه از سوی غرب در بخش‌های تجاری و مالی تحمیل گردیده

- در گام سوم و پس از یک سلسله روش‌های سنجش و کنترل بین‌المللی و بازرسی‌های سر زده، (یعنی پس از هشت ماه از انعقاد قرارداد با ۵+۱) لغو تحریم‌های اعمال شده‌ی یک‌جانبه از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا.

در واقع با این طرح تهران تا ۷۰ درصد به پیشرفت در رابطه با مسائل هسته‌ای مورد ادعای غرب دست یافته است. مسئله جالب توجه در مذاکرات ژنو این بوده است که نماینده فرانسه اساساً نکته تازه‌ای در پیشنهادهای طرف ایرانی ندیده است، اما این نظر دیپلمات فرانسه، در تنهایی افتخار آمیزش بوده زیرا دیگر اعضای ۵+۱ و حتی کاترین اشتون که همیشه در مورد برنامه هسته‌ای ایران بدبین بودند، پیشنهادهای ایران را شایسته تقدیر دانسته‌اند.

مسئله دیگر این است که پیشنهادهای جدی نیازمند مطالعه جدی هستند. در واقع به همین دلیل است که مذاکره کنندگان از اظهار جزئیات در بیانیه‌ی پایانی امتناع کردند، تا فرمولی کارآمدتر برای آن برگزینند. اما نتیجه اصلی را می‌توان اینگونه قلمداد کرد که روند جدید مذاکرات که در آن امکان و اراده توافق همه‌جانبه و "چانه‌زنی بر سر امتیازات خاص" وجود دارد، در روزهای نزدیک به ۶ و ۷ نوامبر امکان‌پذیر خواهد بود.

پشت صحنه مذاکرات و کارشکنی‌های اسرائیل در روند صلح

صحبت در مورد مذاکرات ژنو بدون در نظر گرفتن دو رویداد سیاسی پشت‌صحنه، غیر واقعی خواهد بود که امکان دارد بیشتر از یک تاثیر جدی، نه تنها به نتایج پیشرفت آنی مذاکرات بلکه در روابط ایران و غرب به‌مراه داشته باشد.

- توافق در حاشیه اجلاس ژنو بین تهران و لندن در زمینه رفع اتهامات و از سرگیری فعالیت سفارت‌ها (اکنون منافع تهران در بریتانیا از طریق سفارت عمان تامین می‌گردد و حفاظت از منافع لندن در ایران بر عهده سفارت سوئیس است)

- برنامه سیاسی بسیار جدی تر از عادی سازی ساده روابط با تهران است. لندن و واشنگتن همیشه در همه صحنه‌های بین‌المللی در تصمیم‌گیری‌ها همسو عمل کرده‌اند و بی‌شک این تصمیم لندن موافق نظر کاخ سفید است.

از آنجا که این تصمیم همراه با اراده بالایی اتخاذ شده است می‌توان گفت آن دسته از نخبگان سیاسی آمریکا می‌دانند که امروزه کلید ایجاد توازن قدرت و منافع در خاورمیانه بزرگ مذاکرات مستقیم با ایران است، همچنین این بخش خبرگان سیاسی آمریکا به خوبی می‌دانند که در این رویدادها برای عادی‌سازی روابط با ایران، ممکن است لابی‌های اسرائیلی و سعودی با تمام قدرت تلاش خواهند نمود مشکلات بسیاری را برای دولت اوباما ایجاد کنند. از جمله در آستانه مذاکرات ژنو کاخ سفید حتی تعویق تحریم‌های جدید را از کنگره خواستار شد که شامل واردات نفتی و تمامی تحریم‌های تجاری بوده‌است. نکته شایان توجه در ارائه این طرح حضور شانه به شانه جمهوری خواهان در کنار دمکرات‌ها است. با این حال مسئله عجیب این توافق نظر

در این است که اعضای کنگره با وابستگی‌های مختلف حزبی که رابطه نزدیک و بلند مدت با آپک و جریان لابی سعودی دارند، متحد شدند.

مقاومت برای روند مذاکرات در ایالات متحده به قدری جدیست که کنگره تصمیم به دخالت در فعالیت‌های وزارت امور خارجه در رابطه با ایران گرفته است. علاوه بر آن به عقیده اعضای کنگره این تاکتیک واقعاً موفقیتی تاریخی در حذف سلاح‌های شیمیایی سوریه و درکل بحران سوریه بوده است. آنچه در کنگره اتفاق می‌افتد و در هم‌اندیشی‌های سیاسی واشنگتن بازتاب یافته، آن چیزی است که امروز در خاورمیانه رخ می‌دهد.

و در دومین رویداد در ۱۵ اکتبر، در آستانه آغاز مذاکرات ژنو، کابینه امنیتی اسرائیل جلسه ویژه‌ای برگزار کرد که در جریان آن به اتفاق آرا بیانیه‌ای به این شرح صادر شد: فرصت برای رسیدن به یک راه‌حل سیاسی واقعی به توسعه نظامی هسته‌ای ایران می‌انجامد به همین دلیل جامعه بین‌الملل نباید در کاهش فشارها علیه ایران عجله کند.

نخست وزیر اسرائیل در جریان افتتاح جلسه زمستانی کنست به نکاتی اشاره نمود که قابل تامل است:

- اقتصاد ایران در آستانه فروپاشی است و باید تحریم‌ها علیه ایران تشدید شود
- بسیاری از کشورهای عربی کدر پاره‌ای از مسائل همسو با ما هستند
- ما با عرب‌ها در زمینه مسائل هسته‌ای ایران یک‌طرف جبهه هستیم و این مسئله بسیار مهمی است

در واقع این یک اعتراف رسمی و صریح است مبنی بر تشکیل یک ائتلاف ضد ایرانی توسط شیوخ عرب و تلاویو و اعلان جنگ به تلاش‌های دیپلماتیک ایالات متحده و اروپا برای عادی سازی روابط با ایران. بنابراین در آینده نزدیک از این ائتلاف باید انتظار تلاش‌های مایوس‌کننده برای منحرف کردن و خارج شدن از روند مذاکرات ژنو را داشت، از نابود ساختن آن به هر وسیله‌ای بطور کامل تا تحریکات اطلاعاتی و سیاسی

مرگ بر آمریکا یا گفتگو با واشنگتن؟

ایگور نیکلایف

یک هفته پیش که علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور سابق و رئیس کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام و یکی از بانفوذترین سیاستمداران ایرانی، در استان کرمانشاه سخنرانی می کرد، مردم حاضر در جلسه سخنرانی او را قطع کردند. هنگامی که هاشمی رفسنجانی موضوع مناسبات ایرانی - آمریکایی و ضرورت سالم سازی این روابط را پیش کشید، افرادی که در تالار نشسته بودند، به سر دادن شعار «مرگ بر آمریکا!» پرداختند. دعوت های این سخنران به آرامش به جایی نرسید و سخنرانی او



بالاجبار قطع شد. این حادثه در عرف سیاسی ایران نسبتاً بی سابقه است و تنها با پرتاب لنگه کفش به سوی رئیس جمهور روحانی به هنگام بازگشت وی به تهران از مجمع عمومی سازمان ملل متحد قابل مقایسه است.

امروزه بحث درباره راه های ادامه گفتگو با ایالات متحده و حدود گذشت هایی که جمهوری اسلامی ایران می تواند در تنظیم روابط تهران با واشنگتن بدان تن دهد، در مرکز توجه هم جامعه ایرانی قرار دارد و هم نخبگان سیاسی این کشور. انعکاس این بحث در رسانه های غربی برداشت مسخ شده تک بعدی را ایجاد می کند. ادعا می شود که اصول گرایان مخالف اصلاحات به هر وسیله ممکن جلوی تلاش های رئیس جمهور روحانی و تیم وی در جهت رسیدن به سازش با غرب را می گیرند و بدین وسیله تلاش های اصلاح طلبان را برای رهایی از «تحریم های فلج کننده» و سبک تر کردن بار مشکلات اقتصادی ایران عقیم می گذارند. مفسران غربی با یک صدا «بیماری جامعه ایرانی» را به عنوان آمریکا ستیزی تشخیص دادند که گویا رژیم فعلی آن را گسترش می دهد. آیا این «تشخیص بیماری» صحت دارد؟ چه کسی در حقیقت امر بذر های ضدیت با آمریکا را می افشاند؟

سهم واشنگتن در آمریکا ستیزی ایران

بیل کلینتون در پایان دوره ریاست جمهوری خود در ماه آوریل سال ۱۹۹۹ اندیشه شایان توجهی بیان کرد و گفت: «به نظر من، بسیار مهم است که این واقعیت شناخته شود که ایران اغلب از سوی کشورهای مختلف غرب مورد سوء استفاده قرار گرفته است. فکر می کنم گاهی بسیار مهم است که به مردم گفته شود: «ببینید، شما حق دارید از دست کاری که ایالات متحده علیه ایران انجام داده است، خشمگین شوید». اگر پرآوازه ترین گام های واشنگتن علیه جمهوری اسلامی به خاطر آورده شود، نمی توان منکر این حرف های کلینتون شد.

گام اول. انقلاب سال ۱۹۷۹ شاهی را سرنگونی کرد که در زمان سلطنت وی دامنه فساد مالی و یورش های سیاسی تا ابعاد تصور ناپذیری گسترش یافته بود. ایرانیان فراموش نکرده اند که شاه از واشنگتن اجازه هجوم به مردم را دریافت می کرد و اینکه آمریکا و اسرائیل به جلادان سازمان «ساواک» شاه «فن پرواز» را یاد داده و آنها را تربیت کرده بودند. «ژست زیبای» اخیر سازمان سیا که رسماً به دست داشتن در سرنگونی دولت مصدق اعتراف کرد (که کسی در این مورد شک و تردید نداشت)، بر اذهان طرف ایرانی کوچکترین اثری نگذاشت. مجلس ایران بعد از انتشار این اسناد، آغاز تدارکات اقامه دعوی علیه آمریکا به خاطر سازماندهی کودتای مذکور را به صورت مقدماتی تأیید کرد.

گام دوم. می توان گفت که سراسر جهان از تجاوز عراق به جمهوری اسلامی نوظهور پشتیبانی کرده بود. در طول زمان جنگ صدام حسین که «بهترین دوست آمریکا» محسوب می شد، از ایالات متحده وام های مالی، جنگ افزار و اطلاعات ویژه لازم را دریافت می کرد. ایالات متحده همچنین در عمل به صدام اجازه داد به سلاح های شیمیایی علیه نیروهای مسلح ایرانی و غیر نظامیان استفاده کند. سازمان اطلاعات آمریکا نقشه های حاوی امکان تمرکز نیروهای ایرانی را که برای ضربه شیمیایی از همه مناسب تر بودند، در اختیار فرماندهی عراقی گذاشته بود. وقتی حملات با کاربرد مواد سمی به وقوع پیوستند، دولت آمریکا نهایت تلاش های خود را به عمل آورد تا پرونده جنایات صدام به دادگاه بین المللی ارجاع داده نشود و جنگ شیمیایی علیه جمهوری اسلامی از خاطره جامعه بین المللی زوده شود.

گام سوم. روز ۳ ژوئیه سال ۱۹۸۸ رزمناو موشکی Vincennes نیروی دریایی آمریکا که مشغول رد کردن کشتی ها از تنگه هرمز بود، به سوی ارباب شرکت هواپیمایی «ایران ایر» که در حال انجام پرواز ۶۵۵ بود، دو موشک شلیک کرد. ۲۹۰ نفر سرنشین از جمله ۲۷۴ مسافر و ۱۶ خدمه هواپیما که اکثراً غیر نظامیان ایرانی بودند، جان باختند. ایالات متحده به خانواده های آنها ۶۱٫۸ میلیون دلار پرداخت کرد ولی با ادعای اینکه این یک «اشتباه فنی» بود، از عذرخواهی رسمی خودداری نمود. فقط سال ها بعد ناخدای کشتی موشکبری که Vincennes را همراهی می کرد، اعتراف نمود که آن «اشتباه» نتیجه آشکار روحیه ضد ایرانی «ویل روجرز» فرمانده Vincennes بود.

گام چهارم. ایرانیان به خوبی یادشان است که در سال ۲۰۰۱ به ایالات متحده در زمینه عملیات «آزادی شکست ناپذیر» در افغانستان کمک جدی کرده بود. تعامل ایران و آمریکا در آن عملیات فرصتی برای سالم سازی روابط و همکاری در جهت حل و فصل بحران داخلی افغانی فراهم کرده بود. جالب توجه است که محمد جواد ظریف وزیر فعلی امور خارجه ایران از طرف ایران در این کار شرکت می کرد. ولی در ژانویه سال ۲۰۰۲ بوش پسر بر خلاف منطق و واقعیت، ایران را (همراه با عراق و کره شمالی) رسماً دولت «محور شرارت» اعلام کرد. رایان کروکر دیپلمات آمریکایی که مشغول سازماندهی شراکت ایران و آمریکا در افغانستان بود، با لحن تلخی اعتراف می کند: «ما به سالم سازی روابط بسیار نزدیک بودیم. ولی یک کلمه در یک سخنرانی، تاریخ هم روابط ما و هم تمام منطقه را تغییر داد».

گفتنی است که آنچه که در فوق برشمرده شد، شامل تنها گام های پرآوازه می باشد. همچنین باید آموزش تروریست ها از گروهک «مجاهدین خلق» در ایالت نوادا، تحریکات معطوف به متهم کردن ایران به «تروریسم بین المللی» و «تحریم های فلج کننده» را به خاطر آورد... در حال حاضر اصل مطلب هنوز حاصل نشده است و آن امتناع رسمی دولت ایالات متحده از این

روش ها و محکومیت این شیوه عمل است. در این شرایط جامعه ایرانی خواه ناخواه از خود سؤال می کند: «آیا ما باید همینطور از خیر همه این کارهای آمریکا بگذریم و آن را ببخشیم؟» ایرانیان فراموش نکرده اند و می دانند که ایالات متحده طی ۷۵ سال اخیر مبتکر اساسی همه کار های ضد ایرانی در جهان بوده است. و حالا ایالات متحده فرمان غوغای جهانی ضد ایرانی را در دست دارد. چه ضمانتی وجود دارد که آمریکا از این روش ها امتناع کند؟

طبیعی است که تأکید باراک اوباما بر اینکه ایالات متحده قصد ندارد «برای تغییر نظام حاکم بر ایران» تلاش کند، برای کسی در جمهوری اسلامی ایران قانع کننده نیست. حرف با عمل مشخص مطابقت ندارد. و حالا که مقامات جدید ایرانی به ریاست روحانی با بذل تلاش های فراوانی به جهانیان پیامی صریح و روشن درباره آمادگی برای حل بحران هسته ای بین ایران و غرب می دهند، کسی در جهان و در داخل ایران هیچ گام متقابل از طرف آمریکا را مشاهده نمی کند. به عنوان مثال، پیشنهاد های ایرانی در مذاکرات اخیر گروه ۵+۱ در ژنو به قدری عمیق و انقلابی بود که شش مذاکره کننده بین المللی به فرصت سه هفته ای نیاز پیدا کردند تا این پیشنهادها را فرا گیرند. جای پارادوکس است که واشنگتن با پاسخ های سر بلای خود، با حساب بردن ها از تل اوپو و ریاض متحدان خود در خاور میانه و از شاهین های آمریکایی در کنگره، بیشتر از اصول گرایان ایرانی در جهت تشدید روحیات ضد آمریکایی در ایران کوشش می کند.

درباره ویژگی های محافظه کاران ایرانی

برداشت از محافظه کاران به عنوان مخالفان سرسخت آمریکا که روزی سه بار شعار «مرگ بر آمریکا!» سر می دهند، به هیچ عنوان منعکس کننده دیدگاه های واقعی محافل محافظه کار درباره گفتگوی ایرانی - آمریکایی نمی باشد. اکنون همه ضرورت برقراری گفتگوی تهران - واشنگتن را درک می کنند. محافظه کاران ایرانی افراد بسیار حسابگری هستند. لذا نه اصل گفتگو بلکه حدود آن و سطح مجاز گذشت ها، علت اساسی برخورد محتاطانه و سرد آنها با گفتگو با آمریکا می باشد. برای آنها سالم سازی به خاطر سالم سازی یعنی کاری که گورباچف می کرد، قطعاً قابل قبول نیست. تحریم های فلج کننده بر اقتصاد ایران سنگینی می کنند ولی موجب فروپاشی اقتصاد ایران نشده و ثبات جامعه ایرانی را تهدید نمی کنند. در شرایط بسیار پیچیده فشار خارجی خطر تروریسم دامنه دار در عمل نابود شده است. ایران دور حملات افراطیون کرد از سازمان PJAK و گروهک رادیکال سنی «جندالله» خط سیاه بطلان کشیده در حالی که جدایی طلبی آذربایجانی های ایران از سطح «معیشتی» بالاتر نرفته است. در عمل، جمهوری اسلامی در جنگ اعلام نشده ای که ائتلاف بین المللی ضد ایرانی تحت امر آمریکا علیه آن راه انداخت، ایستادگی کرده و تسلیم نشده است. لذا محافظه کاران به طور منطقی این دیدگاه را ابراز می کنند که نه گذشت های یکجانبه بلکه توافقات و ضمانت های متقابل باید در کار باشند.

حسن فیروزآبادی رییس ستاد کل همه نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران، دقیق تر از همه این نقطه نظر را بیان کرد: «پایه های سنتی آمریکا در منطقه در حال فرو ریختن است و بنابراین فرصت طلایی دیپلماسی ایران می تواند مشکلات زیادی را برطرف سازد و از بحران های بیشتر جلوگیری کرده و راهی به سوی صلح و پیروزی همه ملت ها بگشاید. بدیهی است که مخالفین داخلی آمریکا مایل نیستند این برگ برنده به کام اوباما تمام شود. دولت آمریکا نباید خود را تسلیم این محافل بکند». اگر این جملات از زبان دیپلماتیک به زبان انسانی برگردانده شود، خواهیم دید که موضوع با صراحت و شدت خارق العاده ای فرمول بندی شده است: ایالات متحده در خاور میانه دست و پا می زند و درمانده شده است، ایران حاضر است به دولت باراک

اوباما در زمینه جستجوی راه برون رفت از بن بست فعلی واشنگتن مساعدت کند ولی جمهوری اسلامی ایران در عوض امیدوار است که منافع آن به رسمیت شناخته شود که این امر شامل رفع تحریم ها، شناسایی حق توسعه اتم صلح آمیز و انحلال ائتلاف بین المللی ضد ایرانی است. به عبارت دیگر، نه گذشت های ایران بلکه گفتگو بین طرفین دارای علاقه برابر به این گفتگو در کار است. شدت بحث در میان نخبگان سیاسی ایرانی ناشی از آن است که به عقیده محافظه کاران، تیم ریاست جمهوری روحانی تا آخر نفهمیده است که ایالات متحده به اندازه جمهوری اسلامی به این گفتگو علاقه مند است و لذا احتمال گذشت های یکجانبه از طرف تیم روحانی بسیار بالاست.

از این نظر سخنان علی سعیدی نماینده رهبر معظم انقلاب در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بسیار گویا به نظر می آید. وی گفت: «شعار «مرگ بر آمریکا»، شعاری است که زمان و مکان مشخصی دارد. این اصل ثابت نیست بلکه متغیر است. ولی حذف یا قبول این شعار همانند هر اصل سیاسی دیگر تنها در اختیار ولی فقیه است». سعیدی با این اظهارات یک بار دیگر بر محدود بودن اختیارات روحانی و هیأت وزیران وی در زمینه طراحی سیاست خارجی تأکید کرده و حدود اختیارات کابینه جدید را مشخص کرد. این کار از هر جهت به موقع انجام شد.

رئیس جمهور فعلی ایران با اصل و نسب مسئولین مختلف خواه ناخواه تعادل جا افتاده سیاست داخلی را به نفع «گروه رفسنجانی» بر هم زده است. ولی محافظه کاران ایرانی از خود هاشمی رفسنجانی و اطرافیان او سؤال های زیادی دارند که تقویت این گروه با استقبال محافظه کاران روبرو نمی شود. در واقع در ایران اوضاع قبلی با شخصیت های جدید تکرار شده است: اکنون هاشمی رفسنجانی در هیأت دولت فعلی به همان اندازه نفوذ دارد که اسفندیار مشایی در کابینه محمود احمدی نژاد نفوذ داشت. عده زیادی به این بی تعادلی توجه کرده و می خواهند که روحانی رئیس جمهور هرچه زودتر اوضاع را اصلاح کند. به عبارت دیگر، نگرانی از تقویت یکی از جناح های نخبگان سیاسی به مناظره های جاری درباره نزدیکی روابط ایران با آمریکا رنگ عاطفی خاصی می بخشد.

نظام سیاسی ایران که بر اصل کنترل و توازن استوار است، از ذخیره عظیم استقامت برخوردار است. رژیم تحریم های فلج کننده و تنزل سطح زندگی، جنگ اطلاعاتی و حملات تروریستی که از خارج سازماندهی می شوند، نتوانسته اند پایه های جمهوری اسلامی ایران را سست کرده و یکپارچگی جامعه را ویران نمایند. ملت ایران بر حق احساس پیروزی در این جنگ اعلام نشده را می کنند که به آنها از طرف ائتلاف ضد ایرانی بین المللی به سرکردگی آمریکا تحمیل شد. ایرانیان به این پیروزی خود افتخار می کنند. این روحیات مردم حسن روحانی رئیس جمهور فعلی ایران را در حالت دشواری قرار می دهد. سالم سازی روابط با ایالات متحده، ضرورت اقتصادی و سیاسی است که واقعاً نضج گرفته است. ولی هر موقعی که جامعه ایرانی احساس کند که سالم سازی روابط به حساب گذشت های یکجانبه حاصل می شود، می توان زیر ادامه فعالیت سیاسی روحانی و تمام تیم او خط کشید. در این شرایط «شیخ دیپلمات» چگونه رفتار خواهد کرد؟ آیا او می تواند خط سازش آمیز میانی را بین آمریکا ستیزی «محافظه کاران» و آمادگی «اصلاح طلبان» برای گفتگوی هر چه وسیع تر با واشنگتن پیدا کند؟ به نظر می آید که در حال حاضر این سؤال بیشتر از همه برای همه ناظران بر تحولات داخلی در ایران مطرح شده و ذهن آنها را مشغول خود کرده است.

ایران، نیروی هوایی روسیه و گاز دریای شمالی

سردار سرتیپ امیر علی حاجی زاده فرمانده نیروی هوافضایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کپی پهپادی را که متخصصین نظامی سپاه از روی پهپاد آمریکایی نیروی دریایی ScanEagle ساختند، به سرلشگر «ویکتور بوندارف» فرمانده نیروی هوایی روسیه اهدا کرد. در همان حال امیر سرتیپ ستاد فرزند اسماعیلی فرمانده قرارگاه پدافند هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی «خاتم الانبیا» اظهار داشت: «این پهپاد که روی خط تولید گذاشته شده است، مظهر توانمندی های فنی جمهوری



اسلامی ایران است. نمونه ای که امروز در اختیار مهمان بلندپایه ما گذاشته می شود، هدیه دوستانه ما به نیروی هوایی روسیه و ملت روسیه می باشد. ولی هر هدیه شرقی کاسه ای زیر نیم کاسه دارد. در پهپادی که تسلیم طرف روس شد، برداشت ایران از چگونگی ادامه همکاری نظامی فنی با روسیه پنهان شده است. این «سلام دوستانه» نشان داد چه توان عظیمی در دوستی روسی - ایرانی نهفته شده و اینکه امکانات ژئوپلیتیکی روسیه می تواند به چه سطح اصولاً جدیدی ارتقا یابد.

نیروی هوایی همیشه سرنیزه سیاست بوده است. روز ۲۰ ژوئن سال ۱۹۳۷ هواپیمای تک موتوری شوروی ANT-25 تحت فرماندهی والری چکالوف، خلبان حماسه آفرین شوروی، بعد از طی کردن مسافت ۸۵۰۴ کیلومتری از مسکو تا نیویورک، پرواز پیوسته ای بدون فرود انجام داده و در شهر وانکوور آمریکا (ایالت واشنگتن) به زمین نشست. جورج مارشال ژنرال آمریکایی که از خلبانان استقبال کرد، بزودی رئیس ارتش آمریکا و سپس وزیر امور خارجه و وزیر دفاع شد. ملاقات خلبانان ما با فرانکلین دلانو روزولت رئیس جمهور ایالات متحده در کاخ سفید، اوج دیدار تاریخی آنها از ایالات متحده بود. چکالوف در جریان ضیافتی که توسط «باشگاه محققان» و انستیتوی روسی - آمریکایی در نیویورک به افتخار سرنشینان هواپیمای شوروی بر پا شد، اظهار داشت: «آرزوهای صمیمی و دوستانه را از طرف ملت ۱۷۰ میلیونی شوروی که ما بر روی بال های این هواپیما برای شما آورده ایم، پذیرا باشید». در عصر حسابگرانه جاری ما مردم از بر زبان آوردن این گونه کلمات خجالت می کشند ولی ویکتور بوندارف فرمانده نیروی هوایی روسیه می تواند به طور مستدل این حرف ها را در جریان سفر چهار روزه خود به تهران تکرار نماید.

پیشنادهای مبنی بر دستیابی به پیشرفت بزرگ مشترک فناوری

هنوز زود است که محتوای توافقات حاصله فاش شود زیرا جزئیات مشخص ادامه همکاری بین روسیه و ایران در عرصه نظامی هنوز به تکمیل کارشناسی و هماهنگی در سطح ستادها احتیاج دارد. ولی هم اکنون می توان درباره پیشنهادهای طرف ایرانی صحبت کرد. قبل از همه باید گفت که ایرانیان خود را با جدیت تمام برای سفر سرلشگر ویکتور بوندارف آماده کرده بودند.

در آستانه ورود وی به ایران رزمایش پدافند هوایی ایرانی تحت عنوان «مدافعان آسمان ولایت ۵» خاتمه یافت. این رزمایش در مساحت ۷۰۰ هزار کیلومتر مربع با مشارکت بیش از ۱۲ هزار نفر نظامی ایرانی برگزار شد. هیأت نمایندگی روسی را با نتایج رزمایش آشنا کردند که همین امر به نظامیان روس اجازه داد از وضعیت پدافند هوایی جمهوری اسلامی ایران اطلاعات بی طرفانه ای دریافت نمایند. با عنایت به اینکه تقریباً همزمان با رزمایش مذکور ایرانی، همچنین رزمایش نیروی هوایی اسرائیل برگزار شد که در جریان آن عملیات در جریان پروازها به فاصله دور با سوخت گیری در هوا تمرین شد، نتیجه گیری ها درباره ویژگی های فعالیت نیروی هوایی اسرائیل در صورت حمله به ایران نیز به طرف روس تقدیم گردید.

این تبادل نظر درباره مسایل تاکتیکی کاربرد نیروی هوایی به طور کاملاً منطقی باعث شد که طرف ایرانی برگزاری دوره های کارآموزی خلبانان نظامی روس در ایران را پیشنهاد کند که به عقیده طرفین در این صورت خلبانان نیروی هوایی روسیه بر فعالیت در شرایط خاور میانه که مملو از سامانه های فنی ضد هوایی ساخت آمریکا و اسرائیل است، مسلط خواهند شد. از طرف خود اضافه می کنیم که در نظر گرفتن این توافق به عنوان نشانه «برنامه های تجاوزکارانه کرملین» کار احمقانه ای است زیرا نیروی هوایی اسرائیل از سال ۲۰۰۶ فن رد شدن از سد های ایجاد شده توسط اس-۳۰۰ را یاد می گیرد ولی ما که نمی گوئیم که اسرائیل در صدد است به روسیه حمله کند؟!

طرف ایرانی به فرمانده کل نیروی هوایی روسیه سامانه کارآمد رصد کردن اوضاع عملیاتی خلیج فارس را نشان داد که مجموعه پیچیده ای از وسایل اطلاعاتی فنی و کپی های پهپاد آمریکایی ScanEagle است که یکی از آنها در اختیار روسیه گذاشته شد.

امروزه کپی ایرانی پرواز ۲۴ ساعته ای تا فاصله ۱۲۰۰ کیلومتر انجام می دهد. ولی در صورت لزوم می تواند به همه وسایل لازم برای وارد کردن ضربه دقیق موشک و بمب مجهز شود. همانطور که در فوق اشاره شد، هر هدیه شرقی از چیز دیگری خبر تلویحی می دهد. در رابطه با کپی ایرانی ScanEagle همه چیز روشن بود و نیازی به کنایه نبود. به طرف روس به صورت مستقیم پیشنهاد کردند در به روز آوری این پهپاد و تولید مشترک روسی-ایرانی آن شرکت کند. در شرایطی که پهپاد های آذربایجانی که بر اساس فناوری اسرائیلی ساخته می شوند، به پروازهای دور خزر پرداخته و در آینده آماده می شوند تا «از امنیت خطوط لوله خزر دفاع کنند»، این پیشنهاد فوق العاده به موقع است.

به نظر می آید که بررسی شرکت روسیه در به روز آوری تعدادی از انواع جنگ افزار هوایی و موشکی ایرانی، رویداد کلیدی این سفر بود. پیشنهادهای طرف ایرانی به روسیه علاوه بر ضرورت مبرم به روز آوری هواپیماهای «میگ» نیروی هوایی ایران، شامل اجرای طرح های مشترک در زمینه بالگرد سازی، موشک سازی و طراحی سامانه های اطلاعاتی فنی بود. ایران صریحاً اعلام کرد که به روسیه سطح اصولاً جدید همکاری نظامی فنی را پیشنهاد می کند و آن اجرای پژوهش های علمی و طرح های تجربی مشترک است که روسیه قبل از آن فقط با چین داشته است. در جریان بررسی این مسایل موضوع قرارداد بدشگون درباره اس-۳۰۰ توسعه ناگهانی یافت. طرف ایرانی فهماند که البته از خرید سامانه موشکی ضد هوایی «آنتی - ۲۵۰۰» خودداری نمی کند ولی همزمان به روسیه پیشنهاد نمود در نوسازی سامانه های موجود ایرانی S-200 شرکت کند که در حقیقت امر کپی S-300PS روسی است که ایران در سال ۱۹۹۳ از روسیه خرید.

درباره بعضی نکات ظریف سیاست خارجی و داخلی

البته طرف ایرانی ضمن طرح این پیشنهادهای همه ویژگی های روابط روسی - ایرانی و روسی - آمریکایی را در نظر داشت و لذا همزمان با گفتگوی نظامیان، گفتگوی دیپلمات ها نیز به عمل آمد. سرگئی ریابکوف به طور هماهنگ شده با طرف ایرانی تا حدودی از روی مواضع ایرانی در آستانه دور دوم مذاکرات ژنو که هفته گذشته برگزار شد، پرده برداری کرد. ایران حاضر است غنی سازی اورانیوم تا ۲۰٪ را به حال تعلیق در آورده و ابعاد غنی سازی اورانیوم تا ۵٪ را به شدت کاهش دهد. در حقیقت امر، بدین وسیله ادعاهای اساسی اتحادیه اروپا و آمریکا از برنامه هسته ای ایران برداشته شده و دلیلی کافی برای رفع تحریم های یکجانبه فراهم می شود. و لذا بخشی از موانع از سر راه توسعه همکاری نظامی فنی بین روسیه و ایران برداشته می شود که نه تنها ایرانیان بلکه محافل حکومتی هوشیار روسیه نیز بدان علاقه مند هستند.

عاری از لطف خواهد بود چنانچه جنبه سیاسی داخلی روسی سفر فرمانده کل نیروی هوایی روسیه به ایران را مسکوت نگه داریم. دولت روسیه که در آسمان های لیبرترینیسم و مونتاریسم بال می زند، ایران را به عنوان شریک بازرگانی نادیده می گیرد. برای سیلوانوف ها و دوارکویچ های روس «آفتاب در غرب طلوع می کند». آنها بر همین اساس همکاری های اقتصادی خارجی و سیاست خارجی روسیه را تنها و تنها در قالب روابط تنگاتنگ با طرف های غربی تصور می کنند، آن هم تحت هر شرایط تحقیقآمیز برای روسیه. این وضع که حضور ژئوپلیتیکی روسیه در مشرق به روسیه شانس تجدید روند صنعتی سازی را می دهد، در ذهنشان نمی گنجد زیرا در اذهان آنها چیزی جز احکام متحجر فرقه ای «اقتصاد لیبرال» یافت نمی شود. آنها که تلاش می کنند همه دارایی های «غیر تخصصی» اعم از امور اجتماعی تا ارتش را کاهش دهند، به حضور روسیه در مشرق زمین احتیاج ندارند و آن را درک نمی کنند. آنان که برای کسری بودجه روسیه شیون می کنند، غیر از افزایش بار مالیاتی مردم راه حلی برای این معضل تصور نمی کنند. ولی به دست آوردن پول از طریق توسعه صنایع دفاعی کشور برای آنها مطرح نیست زیرا توسعه صنایع به عنوان وسیله دریافت سود از محل همکاری نظامی فنی، ریاضیات سطح عالی و حسابان است در حالی که دستگاه ریاضی این «مدیران مؤثر» در زمینه نوآوری ها و بهینه سازی جریان های مالی از سطح حساب ابتدایی یعنی اصل «مصادره و تقسیم بین خود» پا فراتر نمی گذارد. با روی کار آمدن دمیتتری راگوزین امیدهای جدیدی به وجود آمده بودند ولی او خیلی آهسته رفتار می کند. وقت زیادی گذشته ولی او در صنایع دفاعی غیر از حرکت های رسانه ای تبلیغاتی کاری انجام نداده است. لذا مسایل مبرم اقتصاد و امنیت و مسایل حفظ حضور روسیه در بازارهای شرقی بالاجبار باید توسط نمایندگان سازمان های نظامی حل شوند که «آزادی خواهان» روس تا این حد از آنها متنفرند.

سفر کلکولتسف وزیر کشور به ایران با دستیابی به پیشرفت بزرگ در عرصه همکاری با جمهوری اسلامی ایران در زمینه امنیت اجتماعی انجامید. سفر بوندارف برای استقرار روسیه در قسمت ایرانی بازار جهانی تسلیحات و همکاری در امور پژوهشی و طراحی، پایه های محکمی ایجاد کرد. ظاهراً هدف از سفرهای دمیتتری راگوزین، سرگئی شویگو و آلکساندر پورتنیکوف این است که مسایل همکاری در زمینه صنایع اتمی، تأمین امنیت منطقه ای، واکنش مناسب به چالشهای جدید، توسعه زیرساخت بنادر خزر و انواع و اقسام مسایل «ریز و درشت» دیگری که برای تأمین امنیت ملی ضروری هستند و می توانند برای بودجه روسیه ده ها میلیارد دلار به بار آورند، حل شوند. آنچه که از همه جالب تر است این است که نمایندگان سازمانهای نظامی و انتظامی از پس حل و فصل این گونه مسایل همکاری های اقتصادی بر آمده اند. آنها از صلاحیت و تفکر دولتی کافی برخوردارند.

سفر ویکتور بوندارف فرمانده کل نیروی هوایی روسیه به ایران بسیار بموقع بود. همزمان با اقامت وی در تهران، دولت بریتانیا آمادگی خود را برای از سرگیری توسعه میدان گازی «رام» (Rhum) «همراه با ایرانیان اعلام کرد. این میدان در ۳۹۰ کیلومتری شمال شرق آبردین واقع شده است. این بزرگترین میدان توسعه نیافته دریای شمالی است که شرکت های بی-پی و شرکت Iranian Oil Company Limited که واحد تابع شرکت ملی نفت ایران است، در آن به صورت برابر (۵۰٪) بر ۵۰٪ سهم داشته و در آن ۵۶۴ میلیون دلار سرمایه گذاری کرده بودند ولی در سال ۲۰۱۰ این طرح به علت پیوستن بریتانیا به تحریم های ضد ایرانی اتحادیه اروپا به حال تعلیق در آمد. اکنون اوضاع تغییر کرده است و دولت بریتانیا ظاهراً در صدد است بدون انتظار تصمیم واشنگتن مبنی بر لغو تحریم ها دست به کار شود. این رفتار برق آسای لندن قابل درک است چرا که محافل بازرگانی اروپایی مدتهاست که بازگشت به بازار ایرانی را به عنوان راه برون رفت از بحران اقتصادی تلقی می کنند. تصمیم درباره میدان «رام»، تازه اول کار است. ما بزودی از سرگیری طرح های اقتصادی ایرانی - آلمانی و ایرانی - فرانسوی با خبر خواهیم شد. در این شرایط سفر ویکتور بوندارف و توافقاتی که در جریان آن حاصل شد، بدان معناست که روسیه فرصتی دارد که حد اقل از ورود به بازار «لذیذ» امیدبخش و بسیار آینده دار ایرانی عقب نماند و در این بازار قسمت هایی را به دست آورد که ذاتاً برای آن مناسب هستند.

اردوغان و تهران: بازگشت به گفتگو

جمشید حکیموف

خبر طنین انداز مبنی بر اینکه سازمان اطلاعات ترکیه حدود ده نفر از مأموران گماشته شده از میان شهروندان ایران را که در سرزمین ترکیه با حامیان خود از «موساد» ملاقات می کردند، به سرویس های ویژه ایران «لو داد»، تنها قله نمایان دسیسه ها و حرکت های سیاسی است که در حال حاضر اعضای سابق ائتلاف ضد سوری و ضد ایرانی در خاور میانه به طور تب آلود به عمل می آورند.



حوادث سوریه به بازنگری فوری بازیگران اساسی منطقه ای در نحوه بازی خود در عرصه سیاست خارجی تحرک بخشیده است. عربستان سعودی با امتناع نمایی از کرسی عضو غیر دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد نشان داد که اکنون در صدد است بدون حساب بردن از جامعه بین المللی در راه بقای وجود و حفظ جایگاه خود در جهان اسلام مبارزه کند. قطر علناً قطع روابط با «گذشته سلطه جویانه» خود را اعلام کرد و گویا هیچ چی نشده به دمشق کنایتاً خبر داد که حاضر است روابط بین دو کشور را سالم سازی کند ولو اینکه در همین حال از تأمین مالی شبه نظامیان دست نمی کشد.

نخبگان حاکم بر ترکیه با مشاهده این فروپاشی ائتلاف ضد سوری به بازسازی تب آلود سیاست خارجی خود پرداختند تا از یک سو، با کمترین خسارات و ضایعات از شکست در عملیات سوری جان سالم به در برند و از سوی دیگر، از تکامل بحران سیاست خارجی به بحران داخلی جلوگیری کنند که ممکن است برای حزب حاکم و شخص اردوغان از دست دادن زمام امور را به بار آورد. دوراهی ای که ترکیه در حال حاضر - قبل از همه مرهون به سیاست دوپهلوی واشنگتن - در آن قرار گرفته است، از نظر تعیین شکل و چهره معادلات سیاسی و ائتلاف های دیپلماتیک آینده نزدیک این منطقه اهمیت عظیمی دارد. فعلاً قرائن نشان می دهد که شانس تهران برای از سرگیری گفتگو با آنکارا رو به افزایش است. ولی گرفتاری های تل اوپو بیشتر خواهد شد چرا که «خویشتن داری سرد»، بهترین اصطلاح برای تعریف روابط دوجانبه آنها در مرحله کنونی است.

جاسوس بازی ها و رنجش های اسرائیل

امروزه نمایندگان سرویس های ویژه اسرائیل ادعا می کنند که خاقان فیدان ۴۵ ساله، رئیس سازمان اطلاعات ترکیه و نزدیک ترین هم قطار اردوغان، اسلام گرای پنهانی و دوست ایران است که تا آخر با موفقیت نقاب دوست اسرائیل را به صورت خود زده بود. نمایندگان جامعه اطلاعاتی تل اوپو هم اکنون می گویند که به خلل ناپذیری ائتلاف اطلاعاتی اسرائیلی - ترکی اعتقاد داشتند و حتی زمانی که آنکارا مطالب ضد اسرائیلی را بر زبان می آورد، در این مورد تردیدی نداشتند.

ما شاهد ساده اندیشی محض یا تلاش ها برای پنهان کردن شکست نمایندگان سرویس های ویژه اسرائیل هستیم. این شکست، ماحصل اعتماد به نفس و تکبر بیش از حد آنهاست. اسرائیلی ها در مصر حتی در اوج نفوذ مرسی و «اخوان المسلمین» با سرویس های امنیت و سازمان اطلاعات همکاری می کردند. اسرائیل همیشه می توانست با آل سعود به توافق برسد. ولی در زمینه ترکیه تیرش به سنگ خورد. اردوغان به همکاری با اسرائیل به عنوان وسیله مکمل اثبات وفاداری به ایالات متحده احتیاج داشت. به همین علت حتی بعد از قضیه «ناوگان آزادی»، تیرگی روابط ترکی- اسرائیلی به سخنان خصمانه متقابل ختم شد ولی ابعاد همکاری در امور نظامی و اطلاعاتی دست نخورده باقی ماند.

ولی اکنون که دادگاه «ارگنکون» در واقع سازمان های نظامی و انتظامی ترکیه را زیر نظر حزب عدالت و توسعه قرار داده و برای اردوغان به دست آوردن حمایت توده های مردم کشور اهمیت بیشتری پیدا کرده است، اسرائیل بیش از این برای نخست وزیر ترکیه به عنوان شریک راهبردی اهمیت ندارد. تازه تل اوپو به دست خود هر کار ممکن را انجام داده است تا دوره جدید تنش روابط را تحریک نماید. آویگدور لیبرمان وزیر سابق امور خارجه اسرائیل که همیشه مخالف عذرخواهی از آنکارا به خاطر حادثه «ناوگان آزادی» بود که باعث کشته شدن اتباع ترکیه شد، اکنون با لحن یک هنرپیشه بد فریاد می زند: «ترکیه ثابت کرده است که آرزو نداشت آشتی کند. ترک ها آشتی را نمی خواهند. همه آنها فقط به فکر به زانو در آوردن اسرائیل هستند. آنها به طور کامل با ایرانیان و با اسلام گرایان مخالف اسرائیل همکاری می کنند. ما بابت آشتی با ترکیه بهای گزافی پرداختیم ولی در عوض چیزی دریافت نکردیم». ولی این حرف ها بیش از این کسی را تحت تأثیر قرار نمی دهد زیرا جهانیان از منطق کج سیاسی تل اوپو به تنگ آمده اند.

وقتی که اسرائیل ایالات متحده را به جنگ علیه ایران می کشاند، این کار به بهانه مبارزه با خطر هسته ای انجام می شود. ولی وقتی که واشنگتن از مداخله در مناقشه در راه منافع اسرائیل - آن هم با عواقب غیر قابل پیشبینی - امتناع می کند، تل اوپو این رفتار را «خیانت» محسوب می نماید. وقتی «موساد» ترور متخصصین هسته ای ایرانی را سازماندهی کرده و افراد آن که خود را کارمندان سازمان «سیا» معرفی می کنند، با افراطیون سنی سازمان «جندالله» و تروریست های گروهک «مجاهدین خلق» تماس ها برقرار می کنند، این کار را «مبارزه با رژیم خونین آیت الله ها» قلمداد می نمایند. ولی اگر این افراطیون در خاک اسرائیل به انفجارها و عملیات تخریبی دست زده باشند، این را تروریسم می نامند.

تعبیر روابط بین اسرائیل و ترکیه هم با همین منطق سازگار است. موقعی که اسرائیل همکاری با یونان و قبرس را در زمینه امنیت یعنی در امور حساس برای آنکارا فعال تر می کند، این کار را احقاق حق اسرائیل برای دنبال کردن سیاست مستقل می نامند. ولی اگر ترکیه در جواب به دلخواه خود رفتار کند، تل اوپو این کار را «عهد شکنی منفور» محسوب می نماید.

البته در این قضیه مخاطب اساسی خشم اسرائیل نه «ترک های عهدشکنی» که اسرائیلی ها به اندازه یک «شکل» حرف آنها را باور نمی کنند، بلکه واشنگتن است. ولی واشنگتن ترجیح می دهد سکوت معنی داری بکند که علت واقعی آن، سردرگمی آشکار دولت باراک اوباما در زمینه مسأله ترکیه است.

واشنگتن، آنکارا و بشار اسد

چیزی خطرناک تر و خسته کننده تر از ابهام وجود ندارد. بحران سیستمی که دیپلماسی آمریکایی به گرداب آن افتاده است، در اذهان متحدان واشنگتن فقط همین «ابهام» را به وجود می آورد. اگر رویدادهای پنج سال اخیر با معیار به پایان رساندن کارهای شروع شده ارزیابی شود، می توان گفت که در راهبرد آمریکایی هیچ تسلسلی مشاهده نشده است. آمریکایی ها لیبی

را دریده و خود را کنار کشیدند و این کشور و تمام مغرب همراه با قسمت مجاور آفریقا را در برابر خطر گسترش نفوذ اسلام گرایانی گذاشتند که خود واشنگتن هم آنها را مسلح کرده است.

از «خط قرمز» برای بشار اسد دم می زدند، اشرار را مسلح می نمودند و از تجاوز نیروهای «جهاد بین المللی» به این کشور پشتیبانی می کردند ولی در آخرین لحظه با درک عواقب فاجعه بار تجاوز مستقیم عقبنشینی کردند. مرسی و «اخوان المسلمین» را به دست نظامیان سرنگون کردند و حالا که باید کشور متحد مصر را تقویت کنند، قضیه کمک نظامی را به بازی انداختند. طناب دار «تحریم های فلج کننده» را دور گردن ایران انداختند، به کار تجاری شرکای اروپایی در بازار ایران لطمه زدند ولی به هیچ هدفی نرسیدند و نتوانستند تهران را به انجام هیچ کاری وادار نمایند.

البته در افغانستان به مراد خود رسیده و «آزادی شکست ناپذیر» را به «حضور بی پایان» تبدیل نمودند ولی موفقیت در افغانستان در شرایط شکست های دیگر می تواند به بار بسیار سنگینی تبدیل شود.

همین عدم پیگیری و گمراه کردن متحدان - علاوه بر عواقب منفی دیگر فعالیت دولت باراک اوباما که به دروغ و اکاذیب انس گرفته است - باعث می شود که این متحدان به صورت مستقل و بر اساس برداشت خود از منافع خود رفتار کنند. این امر بر ثبات منطقه ای نمی افزاید بلکه موجبات فراوانی را برای مناقشه آینده به وجود می آورد. البته برای کشورها و نخبگانی که به آمریکا گرایش دارند، غیر از این چیزی باقی نمی ماند.

ترکیه به گونه ای که الآن وجود دارد، هرگز به قطع روابط با آمریکا تن نخواهد داد. عربستان سعودی نیز هرگز این کار را نخواهد کرد. ولی در شرایط امروزی مقامات این دو کشور به جستجوی تب آلود خط سیاست خارجی خود می پردازند که ثبات داخلی آنها را تأمین کند. در حالی که نظرسنجی ها حاکی از آن هستند که ۲۰٪ جمعیت آماری ترکیه از فعالیت بشار اسد در زمینه دفع تجاوز خارجی و مبارزه با «جهادیون» پشتیبانی می کنند، بر کسی پوشیده نیست که باقی ماندن در قالب ائتلاف ضد سوری به رفتاری های بزرگ داخلی آبدستن است. در روزنامه های چاپ ترکیه یک شوخی پخش شده است که اگر اسد در انتخابات ترکیه کاندیدا می شد، او از مخالفانی که الآن ۲۵٪ آرا نصیبشان می شود، سبقت می گرفت. این شوخی فقط شوخی نیست. اردوغان که بصیرت سیاسی بسیار توسعه یافته ای دارد، اول از دیگران این واقعیت را درک کرده و به همین علت اول از دیگران به فکر انتخاب شیوه عمل بعدی آنکارا در امور خارجه افتاد.

ویژگی های انتخاب ترکیه

در واقع، آنکارا در شرایط جاری انتخاب چندانی ندارد. تلاش مذبوحانه برای عضویت در اتحادیه اروپا به ترکیه هیچ سود خاصی نداده است. شرکت در ائتلاف ضد سوری نزدیک بود برای ترکیه تکانهای جدی داخلی به بار آورد. ۶۰۰ هزار آواره سوری هم اکنون ثبات اجتماعی بعضی استانهای ترکیه را تهدید می کنند. گسترش جنایات و مواد مخدر در مناطق هممرز با سوریه به خطری برای امنیت ملی ترکیه تبدیل شده است. معلوم می شود که باید با دمشق به توافق رسید. حتی اگر این توافق نباید به هر بهایی که شده حاصل شود، چانه زنی بیش از حد هم لازم نیست. گلوله باران اخیر مواضع «جهادیون» در مرز سوریه و ترکیه توسط نیروهای ترکی، باید به عنوان علامت مشخصی تعبیر شود که «ماه غسل» در روابط با نیروهای ضد اسد خاتمه یافته و اینکه ترکیه به خروج از مناقشه پرداخته است.

منتقدین اردوغان به یک نکته مهم اشاره می کنند. ترکیه هر موقعی که بیش از حد به غرب گرایش پیدا می کند، وارد مرحله مشکلات و معضلات می گردد. آنکارا از تیرگی روابط با مسکو به خاطر سوریه چه سودی برده است؟ کاهش همکاری های بازرگانی و اقتصادی با ایران تحت فشار غرب به ترکیه چه فایده ای داده است؟

ادعاهای خارجی اردوغان و تلاش وی برای بخشیدن نقش میانجی در گفتگوی غرب با مشرق اسلامی به ترکیه می تواند در صورت رفتار مستقل ترکیه تحقق یابد که ظاهراً این امکان باعث تعجب خود اردوغان و رفقای حزبی او نیز شده است. مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران که در ترکیه برگزار شد، مذاکرات درباره افغانستان که سر آغاز «روند استانبول» گردید، همگی نقش ترکیه را در صحنه بین المللی تقویت کرد. در شرایط جاری بازگشت به این خط سیاسی، بهترین راه حل مخمسه ای می باشد که اردوغان به دست خود برای خود دست و پا کرده است. مقامات ترکیه واقع بین و حساب گر هستند و لذا ما با توجه به ویژگی های اوضاع داخلی این کشور بزودی شاهد عوض شدن خط سیاست خارجی آنکارا خواهیم شد. این تحول سریع و ناگهانی نخواهد بود ولی تهران برای آن آماده می شود.

امروزه در خاور میانه عصر تقسیمات مجدد و تشکیل ائتلاف های جدید و برقراری معادلات جدید مشاهده می شود. بازی سنجیده و دقیق دیپلماتیک تهران، مسکو و دمشق در حق آنکارا می تواند گرایش آن به واشنگتن را تضعیف کند که این تحول در نهایت امر موجب افزایش امنیت منطقه ای خواهد شد. گفتگوی آنکارا - تهران با وجود پیچیدگی هایی که در آن مشاهده می شود، از ائتلاف آنکارا و تل اوپو طبیعی تر و مفید تر است.



ائتلاف سعودی - اسرائیلی: تهران به عنوان هدف ضربه اساسی

ایگور نیکلایف

امتناع نمایشی عربستان سعودی از عضویت غیر دائمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و اظهارات بیش از حد شدید بنیامین نتانیاهو مبنی بر اینکه ایالات متحده در زمینه برنامه هسته ای ایران خود را فریب می دهد، به مقدمه ای بر تشکیل ائتلاف جدید در خاور میانه تبدیل شده است. ائتلاف ریاض و تل اوپو نمونه کلاسیک «دوستی علیه دیگران» می باشد که ترس، اساس این شراکت را تشکیل می دهد. این ترس آنها از دست جمهوری



اسلامی ایران است، ترس برای آینده این دو کشور می باشد.

هم تل اوپو و هم ریاض که طی مدت طولانی دو سنگ زاویه و دو رکن نظام آمریکایی حضور در خاورمیانه و چیزی شبیه به ناوهای هواپیمابر غرق نشدنی بودند، همیشه از همدیگر فاصله معینی می گرفتند زیرا ائتلاف آشکار یک پادشاهی اصولگرای سنی و «جزیره کوچک دموکراسی غربی در جهان اسلام» ظاهر غیر طبیعی داشت. همه می دانند که سیاست امر بسیار کثیفی است و اینکه در سیاست همیشه چیزی از «معامله با شیطان» وجود دارد ولی دو مفهوم آگاه بودن به معامله و شرکت کردن در این معامله با هم فرق می کنند. به همین علت آل سعود و تل اوپو تا مدت معینی مجبور بودند روابط خود را پنهان کنند.

دوره ریاست جمهوری باراک اوباما برای این دو کشور «لحظه حقیقت» شده است. دموکرات ها هم خود و هم متحدان خود را گمراه کرده اند. شراکت راهبردی واشنگتن با این دو دولت که پاینده و خلل ناپذیر به نظر می آمد، در معرض مخاطره قرار گرفت. ابتدا کاخ سفید بی پرده به ائتلاف ضد سوری نارو زد. این ائتلاف بدون نیروی هوایی آمریکا از پس بشار اسد بر نمی آید و همه محاسبات آن با توجه به ضربه آمریکایی تنظیم شده است. و حالا بلای جدیدی پدید آمده است: واشنگتن تمایل به سالم سازی روابط با ایران را ابراز کرده است که این امر برای اسرائیل و عربستان سعودی به معنی شکست همه تلاش های دهساله اخیر در زمینه سیاست خارجی است.

در این شرایط چطور می توان درباره رعایت آداب معاشرت فکر کرد. آل سعود می تواند اتهامات جهان اسلام به دورویی و تزویر را تحمل کنند ولی «بیداری اسلامی شیعیان» ناگزیر موجب برکناری فیزیکی آنها از صحنه سیاسی خواهد شد. اسرائیل با همین خطر مواجه می شود. ائتلاف با اصول گرایان اسلامی که مانند سابق در ملأ عام سر مجرمین را می برند و به زنان اجازه نمی دهند پشت فرمان خودرو بنشینند، در مقایسه با تقویت ایران که به خوبی می داند کدام کشور نیروی محرک جنگ اعلام نشده و تحریم های فلج کننده علیه جمهوری اسلامی می باشد، مشکل کمتری به حساب می آید. باراک اوباما نه از حسن نیت بلکه صرفاً به خاطر بحران سیاست خارجی آمریکا به جهانیان خدمت ارزنده ای کرده و ریاض و تل اوپو را به برداشتن نقاب از چهره خود وادار کرد تا آنها توافقات دوجانبه پنهانی را در برابر جامعه اسرائیلی و امت مسلمان رو کنند.

رفتن برای باقی ماندن

البته این خدمت «کاسه ای زیر نمی کاسه» دارد و یک نوع آزمایش استقامت و آمادگی و استعداد شرکای خاور میانه ای آمریکا برای ایفای نقش مستقل در زمینه دفاع از منافع آمریکایی در منطقه می باشد. این صحبت ها که «ایالات متحده حضور خود را در خاورمیانه کاهش می دهد و اینکه مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا به سوی جنوب شرق آسیا و اقیانوسیه منتقل می شود»، بی اساس نیست. ولی فقط تا حدی صحت دارد. سیوزن رایس یکی از معماران سیاست خارجی ایالات متحده با صراحت تمام اظهار نظر کرد و گفت: «ما نمی توانیم ۲۴ ساعت در روز، هفته ای هفت روز مشغول امور یک منطقه باشیم. پرزیدنت باراک اوباما تصمیم گرفت که فرصت خوبی برای برداشتن گامی به عقب و انداختن نگاه باز و انتقادی به وضعیت این منطقه فراهم شده است». ارزیابی وی از منطقه آسیا و اقیانوسیه با همین لحن ارائه شد. وی گفتگو «آنجا یک دنیای کامل وجود دارد که ما در این دنیا منافع و امکانات داریم». در واقع، حرف های او، ادامه اندیشه هیلاری کلینتون درباره چرخش به آسیا است که هم کلینتون و هم باراک اوباما دو سال پیش بیان کرده بودند. ولی آیا این بیانات دولت فعلی آمریکا را باید به عنوان تمایل واشنگتن به ترک خاورمیانه تلقی کرد؟ می توان آن را هر طور تلقی کرد ولی نمی توان این حرف ها را باور کرد.

سیاست خارجی آمریکا قبل از همه تجارت و ادامه توسعه اقتصادی ابعاد «بازار آزاد» ولی با توسل به وسایل دیگر است. برای نخبگان سیاسی آمریکا، اصل کار حفظ تعادل بین سودی که دریافت می شود و هزینه های تأمین امنیت برای روند گرفتن سود است. اکنون این تعادل جابجا شده است. ایالات متحده امکانات خود را در زمینه بازسازی قالب خاورمیانه اغراق کرد و با ظرافت یک فیل تمام سامانه کنترل و توازن این منطقه را ویران نمود و حالا باید در این منطقه بیش از حد سرمایه گذاری نماید. اقتصاد آمریکا طاقت این حجم عظیم سرمایه گذاری ها را نمی آورد. بهترین راه حلی که کاخ سفید انتخاب کرد، گذاشتن بخشی از هزینه های خود بر دوش بازیگران محلی یعنی اسرائیل، عربستان سعودی و نظامیان مصری است... ایالات متحده خاورمیانه را ترک نمی کند و فقط به واگذاری بخشی از وظایف تأمین امنیت به شرکای راهبردی خود دست زده است. طبیعتاً در همین حال از کمک نظامی و ثباتی که شرکایش برقرار خواهند کرد، سود می برد.

دست همدیگر را بگیریم تا به تنهایی از بین نرویم

بدیهی است که در این ترفند خاور میانه ای باراک اوباما مقدار زیادی از سوسیال داروینیسم بین المللی وجود دارد: تنها کسی که قوی تر است، زنده خواهد ماند و با زنده ماندن خود حق خود را برای شراکت راهبردی با ایالات متحده به اثبات خواهد رساند. ریاض و تل اویو به همین علت به شدت ناراضی هستند. آنها عادت کرده اند به دلخواه خود رفتار کنند و هر کاری که به سرشان بزند، بکنند و به فکر عواقب کار خود نباشند زیرا در صورت تشدید وخامت روابط با همسایگان یکی از ناوگان های آمریکایی همیشه نزدیک است.

و حالا باید به طور مستقل رفتار کنند ولی این تنهایی آنها خیال واهی بیش نیست. پایگاه های نظامی آمریکا در عربستان از جای خود تکان نخورده اند. همه قراردادهای تسلیحاتی همچنان اجرا می شوند. وضعیت بازار به عربستان سعودی اجازه می دهد بالاترین سطح هزینه های نظامی نسبت به تولید ناخالص ملی (۸,۹٪) را حفظ کند. نفوذ سیاسی آل سعود به وسیله جنیش های سیاسی و گروه های نظامی جیره خواری که از قبل در همه کشورها اعم از لیبی تا پاکستان تشکیل شده اند، تأمین می شود. ولی تهران بزرگترین منشأ خطر برای ریاض است. آل سعود می فهمند که اگر جمهوری اسلامی ایران حتی

در شرایط تحریم های فلج کننده موفق شد توان سیاست خارجی خود را افزایش داده و بازیگر کلیدی منطقه خاور میانه باقی بماند و حتی برنده مناقشه سوریه شود، تنها تصور اینکه ایران در صورت عدم مصرف توان خود برای رویارویی با آمریکا و اتحادیه اروپا می تواند به چه موقعیتی دست یابد، باعث ترس و لرز می شود.

منطق تل اوپو همین است. تنها یک ناظر غرضجو می تواند از این واقعیت غافل بماند که ایران، سوریه و حزب الله طرفداران واقعی و پیگیر حل و فصل عادلانه مسأله فلسطینی هستند. سایر بازیگران از مذاکرات اسرائیلی - فلسطینی برای گرفتن سود استفاده می کنند و هر آن حاضرند چانه بزنند و خود را بفروشند یا فلسطینی ها را با امتیازات سیاسی مبادله نمایند. حماس در جستجوی حامی مناسب دست و پای خود را گم کرده است و در واقع تنها چیز ضد اسرائیلی حماس، شعارهای آن است. سوریه و حزب الله مانع صعب العبوری بر سر راه گسترش نظارت اسرائیلی بر شام ایجاد کرده اند.

چیغ و داد اسرائیل درباره برنامه هسته ای ایران که تل اوپو آن را به عنوان خطر اساسی برای امنیت منطقه ای و بین المللی معرفی می کند، یک جنبه دیگر دارد که رسانه های گروهی با اصرار آن را مسکوت می کنند. تهران در صورت خروج از انزوای بین المللی که شروع شده است، می تواند با قاطعیت و اصرار فزاینده ای بر ایجاد «منطقه عاری از سلاح های هسته ای» در خاور میانه تأکید کند که بدین وسیله بنای نابودی زرادخانه هسته ای اسرائیل نهاده خواهد شد. در شرایط رویارویی با ایران، وجود این زرادخانه از نظر غرب موجه است. در شرایط عادی سازی روابط جامعه جهانی با تهران سلاح های هسته ای اسرائیل یک عامل اضافی شناخته شده و مسأله نابودی آن مطرح خواهد شد. به عبارت دیگر، ریاض و تل اوپو ناگزیر باید ائتلاف ضد ایرانی را تشکیل دهند که همین احتیاج باعث می شود که آنها موضوع چگونگی چهره خود در برابر محافل دموکراتیک جهانی و امت اسلامی را فراموش کنند.

وقتی دارو از بیماری بدتر است

ایران هراسی تل اوپو و ریاض جنون آمیز است. این یک نوع بیماری است که ده ها سال پیش به مغز نخبگان سیاسی این دو کشور اصابت کرد. ولی ائتلاف آنها می تواند برای منطقه عواقبی به مراتب بدتر از توسعه طلبی آمریکایی به بار آورد. امتناع نمایشی عربستان سعودی از کرسی در شورای امنیت سازمان ملل متحد و اظهارات بی نزاکت ریاض درباره انحطاط این نهاد بین المللی یک عاقبت دیگری دارد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. ریاض در واقع اعلام کرد که نقطه نظر سازمان ملل برای آن اهمیت ندارد و او حاضر نیست بدان توجه کند. اسرائیل هم همیشه حاضر است به همه قطعنامه های این سازمان بین مللی تف بیاندازد. این امر در عمل بدان معناست که اسرائیل و عربستان سعودی از این به بعد حاضر نیستند در زمینه مسایل فلسطین، شیعیان، سوریه و سایر مسایل مبرم امنیت بین المللی از سازمان ملل حساب ببرند.

یورش خونین ریاض به مردم استان شرقی خود و نیز بحرین و یمن، حمایت آل سعود از تروریسم بین المللی در سراسر جهان و مساعدت به بی بند و بار ترین گروه های افراطیون اسلامی رو به افزایش گذاشته است. تل اوپو هم دلیلی ندارد آمادگی برای گفتگوی سیاسی درباره فلسطین را از خود نشان داده و در زمینه مبارزه با خطر هسته ای ایرانی از روش هایی چون خرابکاری و قتل دست بکشد و از رویارویی جنگی با حزب الله و بشار اسد خودداری نماید. ائتلاف اسرائیلی - سعودی در زندگی روزمره منطقه دور جدید تروریسم دولتی، رشد فعالیت جهادیون در سوریه و عراق و بی ثباتی لبنان را به ارمغان خواهد آورد.

ما باید در انتظار تشدید جنگ اعلام نشده علیه جمهوری اسلامی ایران باشیم. افراطیون سنی جندالله و مأموران اسرائیلی در ایران به صورت عادی برای ریاض و تل اویو رفتار خواهند کرد یعنی با پررویی تمام، با تندروری و بدون فروگذاری از خونریزی بزرگ. حوادث اخیر در بلوچستان که در جریان آن ۱۷ مرزبان ایرانی کشته شدند و درگیری های مسلحانه با شبه نظامیان PJAK در مرز با عراق، تازه اولین علامت های بسیار نگران کننده آن هستند که ائتلاف اسرائیلی - سعودی حاضر است به عملیات فعال علیه تهران دست بزند. در آینده تعداد این درگیری ها و میزان خونریزی فقط بیشتر و بیشتر خواهد شد زیرا تنها کار این ائتلاف، جنگ است. این جنگ اعلام نشده ای است که به همین علت خشن تر و زیرکانه تر از جنگ عادی است. محصول این جنگ، بی ثباتی خونین سراسر منطقه خواهد بود.

ایران و اتحادیه گمرکی

طرح همگرایی اورآسیایی پیشنهادی ولادیمیر پوتین که تشکیل اتحادیه گمرکی برآیند مستقیم آن شده است، به روسیه فرصت می دهد تا در قرن ۲۱ موقعیت بازیگر کلیدی صحنه بین المللی را برای خود محفوظ کند. شکست این طرح با خطر خسارات عظیم اعتباری و تقسیم نهایی فضای شوروی سابق بین ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ناتواز یک سو و چین از سوی دیگر توأم است. در حال حاضر آینده در حد زیادی به جهت توسعه اتحادیه



گمرکی بستگی دارد که آیا این اتحادیه می خواهد دنبال سراب بگردد یا در مسیر واقعیات ژئوپلتیکی و ژئواقتصادی حرکت کند.

طبیعی است که اهمیت اینقدر بالای روند همگرایی اورآسیایی باعث توجه دقیق به فعالیت روزمره اتحادیه گمرکی می شود. در پی ملاقات ماه اکتبر سران کشورهای عضو اتحادیه گمرکی در مینسک دوباره موضوع «بحران همگرایی» و بحران هم اتحادیه و هم نظریه آن مطرح شد. بحث جاری درباره بحران در «مسأله اوکراینی» ریشه دارد. رقابت بین اتحادیه گمرکی و اتحادیه اروپا بر سر اوکراین، در واقع پیروی از خط کهنه به دست آوردن جایگاهی در سیاست بزرگ اروپایی و تلاش برای چپاندن خود به اروپا چه از طریق پنجره و چه از سوراخ سنبه های دیگر است. دویست سیصد سال پیش این کار واقعاً لازم بود ولی اکنون زمان ها تغییر کرده است. قرن بیست و یکم بیش از پیش به عصر شرق و آسیا تبدیل می شود که معادله جهانی نیروها و منافع همانجا منتقل می گردد.

بین ترکیه و هند: حرکات سراسیمه عقاب دو سر

تبادل اظهارات بین نورسلطان نظربایف و ولادیمیر پوتین در مینسک به گونه ای نشان داد که رؤسای اتحادیه گمرکی هم این واقعیت را درک می کنند. به گفته نورسلطان نظربایف رهبر قزاقستان، رئیس جمهور ترکیه از او درخواست پذیرش به اتحادیه گمرکی را کرد و او شخصاً پیشنهاد نمود که ترکیه عضو اتحادیه شود. ولادیمیر پوتین در جواب گفت که «جدیداً دوست بزرگ ما، نخست وزیر هند، مهمان ما بود و از من درخواست کرد در ملاقات امروزی این موضوع را مطرح کنم که هند مایل است امکان امضای قرارداد درباره منطقه تجارت آزاد با اتحادیه گمرکی را بررسی کند».

این جهش از آنکارا به دهلی و بالعکس به اتخاذ تصمیمات درباره ارمنستان و قرقیزستان انجامید که این تصمیمات هم نکات ظریفی داشته است. مواعد پیوستن ایروان به اتحادیه گمرکی دقیقاً تعیین نشده است. طرف قرقیزی بعد از آن که اواخر تابستان و اوایل پاییز امسال به اصطلاح «نقشه راه» با بیشکک مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت، خواهان دریافت «معاوضه» بابت عضویت در اتحادیه گمرکی شد که در نهایت امر یک نوع «پاداش وفاداری» به نخبگان قرقیزی می باشد.

شکست جغرافیای سیاسی و رویکرد حسابگرانه اقتصادی

هر کارشناس هوشیاری مدتهاست که از خود سؤال می کند که آیا «معماران» همگرایی اورآسیایی در فضای شوروی سابق نقشه های جغرافیایی را مطالعه کرده اند یا خیر. از تجزیه و تحلیل مباحثات در داخل سازمان همکاری شانگهای، سازمان پیمان امنیت جمعی و حالا اتحادیه گمرکی می توان با تعجب کشف کرد که جمهوری اسلامی ایران، قدرت محوری منطقه که روابط با آن کلید حل و فصل شماری از مسایل است، به طور کامل از بحث و بررسی به عنوان عضو آینده دار اتحادیه های اورآسیایی حذف شده است.

این «توطئه سکوت» پیرامون ایران از حدود منطق سالم سیاسی خارج است. بحث درباره شرکت یک عضو ناتو در اتحادیه گمرکی که با اتحادیه اروپا موافقتنامه همگرایی در بازار مشترک دارد و از سال ۱۹۹۵ عضو اتحادیه گمرکی با اتحادیه اروپا می باشد، امری مجاز به حساب می آید. کسی از خود سؤال نمی کند که «ترکیه چطور می تواند همزمان عضو دو اتحادیه گمرکی اروپایی و اورآسیایی باشد؟» ولی این سؤال آشکار و منطقی که چرا ایران نمی تواند در کار اتحادیه گمرکی شرکت کند، حتی مطرح نمی شود. بگذریم از جغرافیا که بدون نزاکت سیاسی یادآوری می کند که فاصله تا ایران نزدیک تر است تا فاصله تا هند. ما شاهد از دست دادن واقعبینی و حسابگری اقتصادی هستیم که - همانطور که به ما می گویند - اساس سیاست خارجی کنونی روسیه را تشکیل می دهد.

اگر ایران در مرحله انتقالی حد اقل به عنوان منطقه تجارت آزاد به اتحادیه گمرکی ملحق شود، این امر برای اتحادیه به چه معناست؟

اولاً، ایران می تواند به شریک بزرگ بازرگانی روسیه در خاور میانه و به بازار بزرگ فروش ماشین و ماشین آلات، وسایل نقلیه، محصولات فلزی و چوبی یعنی محصولات با ارزش افزوده بالا، تبدیل شود.

این واقعیت آشکار در سال های ۲۰۱۱-۲۰۰۶ روشن شد که تبادلات بازرگانی با ایران از ۲,۱ تا ۳,۷ میلیارد دلار افزایش یافت که در آن زمان صادرات روسیه معادل ۳,۴ میلیارد دلار بود و واردات از ایران ۳۵۱ میلیون دلار. در واقع، تبادلات بازرگانی روسی- ایرانی می تواند ظرف دو سه سال آینده به طور جهشی تا ۱۵-۱۰ میلیارد دلار افزایش یابد زیرا نه مواد خام بلکه کالاهایی با ارزش افزوده بالا و محصولات پژوهشی و علمی بخش قابل توجه آن را تشکیل خواهند داد. الحاق جمهوری اسلامی ایران به اتحادیه گمرکی با توجه به توان اندوخته شده اقتصادی، علمی - فنی و دفاعی آن موجب رشد قابل توجه تولید ناخالص ملی کشورهای عضو خواهد شد.

ثانیاً، اتحادیه گمرکی از طریق همکاری با ایران به بازارهای خاور میانه و مهمترین مسیرهای حمل و نقل دسترسی پیدا خواهد کرد. به یقین می توان گفت که شرکت ایران در اتحادیه گمرکی خود این اتحادیه را به طرح جالبی برای «منطقه ایران بزرگ» که از عربستان تا پاکستان گسترش یافته است، تبدیل خواهد نمود. همین امر باعث علاقه بالای ملت های شرق به برنامه های ژئوپلیتیکی ولادیمیر پوتین و تیم او خواهد شد.

ثالثاً، منطقه تجارت آزاد با ایران موجب الحاق پاکستان و هند به این منطقه خواهد شد، آن هم نه الحاق مصنوعی که الآن پیشنهاد می شود بلکه الحاق مبتنی بر واقعیات توسعه اقتصادی. گرایش ژئوپلیتیکی هند و پاکستان تا آخر تعیین نشده است.

واشنگتن و پکن مشغول مبارزه فعال بر سر کشاندن آنها به منطقه نفوذ خود هستند که اتحادیه گمرکی به دهلی و اسلام آباد بهترین فرصت برای حفظ تعادل سیاست خارجی را خواهد داد که این دو کشور مشتاق آن هستند.

رابعاً، بعد از تشکیل این منطقه جدید تجارت آزاد، بازار داخلی اتحادیه گمرکی نسبت به توسعه طلبی کالاهای چینی پایداری بیشتری پیدا کرده و از امکان رقابت با آن کالاها برخوردار خواهد شد. چین در حال حاضر با ناباوری به ابتکارات در چارچوب اتحادیه گمرکی می نگرد و در مورد تلاش های مسکو برای ساخت سد های حمایت از بازار داخلی سوء ظن می کند ولی اگر پکن بفهمد که بازار بزرگ اورآسیایی بدون مشارکت چین تشکیل می شود، برخورد با این بازار تغییر کرده و چین به گذشت های بیشتری تن خواهد داد.

خامساً، روسیه، قزاقستان و ایران می توانند در چارچوب راهبرد واحد اقتصادی طرح های بزرگ زیرساختی را در خزر اجرا کنند که ضرورت این کار نضج گرفته است. فهرست فواید اقتصادی را می توان تا شش یا حتی ده بند تمدید کرد. این «شهر فرنگ» تخیلی نیست زیرا هر بند مذکور را می توان با محاسبات مشخص اقتصادی تکمیل و مستدل کرد. فقط در این صورت مقاله ما به درازا خواهد کشید و لذا از این کار خودداری می کنیم.

ایران، اتحادیه گمرکی و ژئوپلیتیک

اخیراً در سؤال کنفرانس بزرگی در باره مسایل اورآسیا برگزار شد که شرکت کنندگان آن تأکید نمودند که فضای اورآسیایی واحد است و اینکه منتهای شرقی آن به اندازه قسمت غربی به طرح های بزرگ فرا قاره ای علاقه مند است. تا کنون وحدت اورآسیایی - حد اقل در سطح نظریه - فقط دو تبلور عملی داشته است یعنی راهبرد آمریکایی «راه جدید ابریشم» که یک نوع «سیخ کباب برای منطقه» است و هدف تثبیت نظارت غرب بر اورآسیا را دنبال می کند؛ و اتحادیه گمرکی به عنوان پیش درآمد بر اتحادیه اورآسیایی که در آن کشورهای عضو می توانند بر اساس منافع خود توسعه یابند. چند نکته دال بر کارآیی ژئوپلیتیکی بلوک «اتحادیه گمرکی + ایران» است و این واقعیت را به اثبات می رساند.

تشکیل این بلوک همه سؤال ها را درباره عضویت - و اصل کار - دورنمای اقتصادی ارمنستان در اتحادیه گمرکی را مرتفع می کند. با ظهور آن، اندیشه مورد بحث امروزی مبنی بر الحاق سوریه به اتحادیه گمرکی جامه عمل خواهد پوشید. جذابیت این اتحادیه برای کشورهای آسیای مرکزی هم افزایش خواهد یافت زیرا برای آنها امکانات جدید اقتصادی و ترانزیتی فراهم خواهد گردید. و بالاخره چیزی که در شرایط جاری از همه مبرم تر است، این است که در این صورت تجزیه فضای جامعه مشترک المنافع متوقف خواهد شد که به سرعت به سوی «نقطه عدم بازگشت» حرکت می کند.

احتمالاً ناگفته پیداست که یک سری مسایل امنیت منطقه ای و نیز معماری این امنیت شکل و ظاهر دیگری به خود خواهند گرفت. از نظر افکار عمومی بین المللی، روسیه و شرکای آن حق فعال کردن سیاست خارجی در یک سری مناطق یعنی آسیای مرکزی، قفقاز، جنوب شرق آسیا و حتی منطقه خلیج فارس را دریافت خواهند کرد زیرا همه جا از منافع اقتصادی خود دفاع خواهند کرد که مابقی ملت های جهان این مفهوم را خوب می دانند و می فهمند. امکانات ایالات متحده و ناتو در زمینه توسعه طلبی و ویرانی معادلات منطقه ای در حد زیادی محدود خواهد شد. این مسأله تهدید نظامی از طرف اتحادیه گمرکی نیست

بلکه آن است که برای توسعه طلبی در این مناطق هزینه های عظیم اقتصادی لازم می شود که آمریکا و متحدانش حاضر نیستند بدان تن دهند.

در نهایت امر، بلوک «اتحادیه گمرکی - ایران» الگوی اقتصادی غربی را که تا به امروز شکل گرفته و در چارچوب آن بخشی از مشرق از روابط اقتصادی جهانی حذف شده است، ویران می کند. به ما تلقین می کنند که در حال حاضر تعدادی از کشورها (مانند افغانستان، قرقیزستان، تاجیکستان و تا حدودی مغولستان، ویتنام و کمبوج) «در نظام تولید جهانی برای خود جایگاهی ندارند» و اینکه تنها کار و کاسبی ممکن برای آنها، واگذاری منابع طبیعی خود تحت مدیریت شرکت های فراملیتی یا توسعه گردشگری است. ولی بلوک «اتحادیه گمرکی به اضافه ایران» می تواند راهی برای جایگزینی این سوسیال داروینیسم ژئو اقتصادی فراهم کند.

الحاق ایران به اتحادیه گمرکی که حرکتی غیر عادی و بر خلاف همه قالب های ذهنی است، می تواند چشم انداز اتحادیه گمرکی را به طور ریشه ای تغییر دهد و آن را به محبوب ترین و پر اهمیت ترین طرح دهساله آینده تبدیل نماید. ولی هر اتحادیه مبتنی بر همگرایی اعم از اتحادیه گمرکی یا منطقه تجارت آزاد بین این اتحادیه و ایران، به تدارکات طولانی و موشکافانه احتیاج دارد. مسأله فقط این نیست که باید همه امکانات و اختیارات سیاسی و حقوقی را طراحی و اصول فعالیت را تصحیح کرد و به واقعیات جدید سیاسی و حقوقی عادت نمود. اصل کار، ادراک دقیق سود متقابل و ابراز اراده سیاسی برای دستیابی بدان است. این را هم باید در نظر گرفت که در حالی که اندیشه تشکیل اتحادیه گمرکی با واکنش منفی غرب روبرو می شود، اندیشه تشکیل بلوک اتحادیه گمرکی با ایران موج شدید تنفر را بلند خواهد کرد. البته موقعیت روسیه به گونه ای است که هرگز و تحت هیچ شرایطی غیر از عوض کردن رژیم و تسلیم کامل نمی تواند تأیید غرب را به دست آورد. ولی مگر ما این دورنما را می خواهیم؟

نخبگان سیاسی آمریکا در تلاش خود برای بیرون کشیدن روابط با ایران از بن بستی که خودشان ساختند، نهایت تلاش های خود را به عمل خواهند آورد تا از نزدیکی روابط بین روسیه و ایران جلوگیری به عمل آورند. همگرایی اورآسیایی که ایران را هم به عنوان یکی از عناصر پایه در بر گیرد، خواب وحشتناک ژئوپلتیکی برای غرب است که به هر وسیله ممکن سعی خواهد کرد جلوی آن را بگیرد. تنها با سبقت گرفتن از روند همگرایی و طرح ابتکارات و پیشنهاد هایی که جمهوری اسلامی نتواند رد کند، می توان جلوی این روند را گرفت. لغو همه تحریم ها و سرمایه گذاری های گسترده در اقتصاد ایران از جمله در بخش های نفت و گاز، انرژی، صنایع و همکاری نظامی فنی گام های اول غرب و آمریکا در جهت متوقف کردن حرکت ایران به سوی روسیه و اتحادیه گمرکی خواهند بود.

اظهارات سرگئی لاوروف وزیر امور خارجه روسیه که گفت که «اتحادیه گمرکی بلوک بسته ای نیست و برای تعامل با کشورهای دیگر باز است»، موجب خوشبینی محتاطانه ای در مورد امکان چرخش روسیه به شرق می شود. ولی امروزه بیانیه های لفظی کفایت نمی کند. گام قاطعانه ای لازم است که بتواند به همگرایی اورآسیایی تحرک جدیدی بدهد. جهش کیفی به پیش ضروری است که به جهانیان بباوراند که اتحادیه گمرکی سازمانی جدی است که آینده طولانی خواهد داشت. اگر این واقعیت را باور کنند، باید نقش روسیه در صحنه بین المللی را هم جدی بگیرند.

